

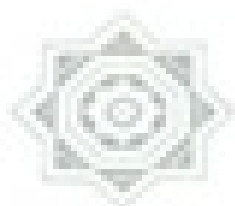


مرکز پژوهش‌های اسلامی صداوسیما

از چشمه تادریا

مجموعه خاطرات تدریس استاد شهید مرتضی مطهری

حسن ابراهیم زاده



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از چشمه تا دریا: مجموعه خاطرات درباره استاد شهید مرتضی مطهری

نویسنده:

حسن ابراهیم زاده

ناشر چاپی:

مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	از چشمه تا دریا: مجموعه خاطرات درباره استاد شهید مرتضی مطهری
۱۱	مشخصات کتاب
۱۱	اشاره
۱۳	دیبچه
۱۵	گفت و گو با دکتر علی مطهری
۱۵	اشاره
۱۶	شکل گیری کمیته استقبال از حضرت امام
۱۷	مناجات شبانه در مقابل نوشته الله
۱۸	خانه، کانون احترام و ادب
۱۸	زمزمه شبانه در هر شرایط
۱۹	اعتراض به پخش برنامه تلویزیونی
۲۰	استاد و شکل گیری شورای انقلاب
۲۰	فریادی در برابر التقاط
۲۲	استاد و اعلامیه امام
۲۲	ماندگار در میان مردم
۲۳	عدالت در اجرای حدود رمز بقاء انقلاب
۲۳	عشق به پدر و مادر
۲۴	شیوه استاد در تربیت فرزند
۲۴	تعجب استاد از اخلاص آیت الله خامنه ای
۲۵	دستگیری استاد پس از سخنرانی بر علیه اسرائیل
۲۶	مرید در میان نگاه دو مراد
۲۶	مکتب های بیگانه از منظر استاد
۲۹	عوامل شکل گیری شخصیت استاد

۳۳	گفت و گو با دکتر علیرضا فیض
۳۳	اشاره
۳۳	با این فضا، مطهری دیگری متولد نمی شود
۳۶	تحقیقات بزرگ، در کوچکترین اتاق دانشکده
۳۸	دفاع از شخصیت و مکانت حافظ
۳۹	مبارزه مطهری با آلودگی های فکری و اخلاقی در دانشگاه
۴۱	مطهری و انجمن ها و جمعیت های دانشگاهی
۴۲	تلاش برای اجرای عدالت در بیان نظریات
۴۴	هشدار به حفاظت از موجودیت دانشکده الهیات
۴۷	مطهری و احیاء نهضت فارسی نویسی در حوزه
۵۱	نمره ای بالاتر از بیست
۵۳	گفت و گو با دکتر مهدی محقق
۵۳	اشاره
۵۳	صلوات بر پاکان
۵۶	در کنار محقق خراسانی
۵۷	خدمت انگیزه هجرت
۵۹	استاد واقعی دانشگاه
۶۲	آماده، شنیدن سخنان نو
۷۰	پاسخگوی مشکلات فکری دانشجویان
۷۰	علم دوستی که، دنیای جدید را درک کرده بود
۷۳	استاد محوری در اندیشه استاد
۷۶	مطهری و تجدید نظر در نظام علمی کشور
۷۷	مطهری و رسالت عامه نسبت به نسل جوان
۷۹	گفت و گو با حجت الاسلام و المسلمین دکتر سیدمصطفی محقق داماد
۷۹	اشاره
۷۹	مطهری، اسلام شناس نه متخصص

- ۸۲ ----- مردی که مغلوب فکر رایج نمی شد -----
- ۸۴ ----- حرکت در مدار اجتهاد امامیه -----
- ۸۶ ----- مطهری با اسلام زندگی می کرد -----
- ۹۱ ----- مطهری و خطر اسلام یکسونگر -----
- ۹۲ ----- جایگاه عقل حقیقی در اندیشه مطهری -----
- ۹۵ ----- مطهری، حکیم روشنفکر -----
- ۹۶ ----- اگر بود، تاریخ انقلاب به گونه ای دیگر رقم می خورد -----
- ۱۰۰ ----- گفت وگو با حجت الاسلام و المسلمین محمد رضا فاکر -----
- ۱۰۰ ----- اشاره -----
- ۱۰۰ ----- شناگری که گوهرهای دریا را می شناخت -----
- ۱۰۳ ----- فریادگری، انگیزه هجرت به تهران -----
- ۱۰۶ ----- تسلط باورنکردنی بر اندیشه های مخالفین -----
- ۱۰۹ ----- در متن انقلاب و جامعه -----
- ۱۱۱ ----- در اندیشه بازگشت به حوزه قم -----
- ۱۱۲ ----- مطهری و شکستن بت های زمان -----
- ۱۱۵ ----- مطهری، فناء فی الله -----
- ۱۱۶ ----- از خودگذشتگی، خصلت مطهری -----
- ۱۱۸ ----- زندگی، محراب مطهری -----
- ۱۲۲ ----- گفت وگو با محمد جعفری هرنندی -----
- ۱۲۲ ----- اشاره -----
- ۱۲۲ ----- منطق مطهری در درس منطق -----
- ۱۲۶ ----- مطهری و مرز بین تجدد و سنت -----
- ۱۲۷ ----- در حسرت قم و دلزدگی از تهران -----
- ۱۲۸ ----- آزاداندیشی و نواندیشی با حفظ اصول -----
- ۱۳۱ ----- مطهری و چگونگی برخورد با فرهنگ غرب -----
- ۱۳۳ ----- عدم عقب نشینی از اصول -----

- ۱۳۴ ----- عنایت امام به استاد در جلسات درس
- ۱۳۶ ----- پیشرو در طرح فقه پویا
- ۱۳۹ ----- خردگرایی شاخصه بارز مطهری
- ۱۴۱ ----- گفت و گو با دکتر محمد نهبوندیان
- ۱۴۱ ----- اشاره
- ۱۴۱ ----- مطهری، مرد میدان رقابت فکری
- ۱۴۴ ----- برخورد قاعده مند با نظریه مخالفین
- ۱۴۶ ----- برخورد متواضعانه و عالمانه با فشر دانشجو
- ۱۴۷ ----- رعایت انصاف در برخورد با مخالفین
- ۱۴۹ ----- حساسیت ویژه نسبت به تربیت نسل جوان
- ۱۵۰ ----- مطهری، منظومه ذهنی منظم
- ۱۵۱ ----- ویژگی های فردی و فکری مطهری
- ۱۵۴ ----- کارهای فرهنگی اولویت نخست مطهری
- ۱۵۶ ----- جذب کردن عناصر غیر معارض با مبانی دینی
- ۱۵۷ ----- مطهری، خلاء بزرگ امروز
- ۱۵۸ ----- مطهری در یک نگاه
- ۱۵۸ ----- مطهری و نقی مالکیت مارکسیستی و کاپیتالیستی
- ۱۶۰ ----- گفت و گو با حجت الاسلام و المسلمین دکتر جواد اژه ای
- ۱۶۰ ----- اشاره
- ۱۶۰ ----- مطهری، مردی برای همه اقشار
- ۱۶۲ ----- جایگاه مطهری در کادرسازی انقلاب
- ۱۶۴ ----- در اندیشه فضا سازی جهت نظریه پردازی
- ۱۶۵ ----- برخورد منصفانه با نظریه پردازان مخالف
- ۱۶۶ ----- مطهری و دغدغه تحمل پذیری عالمان دینی در عصر کنونی
- ۱۶۹ ----- مشی دوبال فرهنگی انقلاب در پاسخ به پرسش های نسل جوان
- ۱۷۰ ----- نگاه راهگشای مطهری و بهشتی به حماسه حسینی

- در عینیت جامعه و آگاه از مباحث روز ۱۷۱
- رفتار پدران با واکنش منفی اعتصاب کنندگان جوان ۱۷۴
- مطهری و مجموعه هدایتگر نسل جستجوگر ۱۷۸
- گفت و گو با حجت الاسلام و المسلمین علی زمانی ۱۸۳
- اشاره ۱۸۳
- آشنا با اندیشه های دانشمندان معاصر ۱۸۳
- ارائه نظریات بدیع در علوم مختلف ۱۸۵
- انقطاع از عالم در فضای تعلیم و تعلم ۱۸۸
- جهان بینی توحیدی، تاوان تزکیه و تلاش علمی ۱۹۰
- ظهور کسی چون مطهری مشکل است ۱۹۶
- الگوگیری و علم اندوزی دغدغه اصلی مطهری ۱۹۸
- مطهری تربیت شده مکتب اسلام ۲۰۲
- جامع و معتدل با روحی بلند ۲۰۵
- گفت و گو با دکتر علی موسوی گرمارودی ۲۰۸
- اشاره ۲۰۸
- قلمی بی نظیر در حوزه دین ۲۰۸
- دستی، که جامعه را بالا برد ۲۱۰
- نگاه روز در کنار دانسته های روز ۲۱۳
- مطهری، شاهین بر فراز قله ۲۱۴
- پاسداشت مقام استاد و شاگرد ۲۱۸
- استاد و دغدغه مسیر حرکت جوان ۲۱۹
- دانش اندوزی در راستای هدایت ۲۲۰
- در سوگ سحر ۲۲۱
- گفت و گو با آقای مهندس ایرج حسایی ۲۳۰
- اشاره ۲۳۰
- صندلی بلندتر از همه صندلی ها اتاق ۲۳۰

- ۲۳۲ شیفته و عاشق ادبیات فارسی
- ۲۳۵ پاسداشت ارزشها و خوبی ها
- ۲۳۶ دفاع مطهری از پرفسور حسابی
- ۲۳۸ مطهری و جعفری، جواهرات ایران زمین
- ۲۴۱ مطهری، جستجوگر آسمان و زمین
- ۲۴۳ عشق پرفسور حسابی به مطهری
- ۲۴۴ مکاتبه حسابی و مطهری با اندره ژید و برتراند راسل
- ۲۴۵ تحمل پذیری در حوزه تضارب آراء
- ۲۴۷ مطهری و مسابقه قرآنی در منزل پرفسور
- ۲۴۸ برپایی جشن تولد از سوی پرفسور حسابی برای شهید مطهری
- ۲۵۰ احترام متقابل شهید مطهری و پرفسور حسابی
- ۲۵۴ درباره مرکز

از چشمه تا دریا: مجموعه خاطرات درباره استاد شهید مرتضی مطهری

مشخصات کتاب

سرشناسه: ابراهیم زاده، حسن

عنوان و نام پدیدآور: از چشمه تا دریا/ حسن ابراهیم زاده؛ تهیه کننده مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما.

مشخصات نشر: قم: مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما، ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری: [۲۰۹] ص.

فروست: مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما؛ ۷۶۸.

شابک: ۱۲۰۰۰ ریال ۹۶۴-۷۸۰۸-۹۵-X

یادداشت: عنوان روی جلد: از چشمه تا دریا: مجموعه خاطرات درباره استاد شهید مرتضی مطهری.

عنوان روی جلد: از چشمه تا دریا: مجموعه خاطرات درباره استاد شهید مرتضی مطهری.

موضوع: مطهری، مرتضی، ۱۲۹۹ - ۱۳۵۸.

موضوع: مطهری، مرتضی، ۱۲۹۹ - ۱۳۵۸ -- دوستان و آشنایان -- خاطرات.

شناسه افزوده: صدا و سیما، جمهوری اسلامی ایران. مرکز پژوهش های اسلامی استان قم.

رده بندی کنگره: BP۲۳۳/۷م۶ الف ۱۸ ۱۳۸۵

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۸۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۳۵۷۳۵

ص: ۱

اشاره

جامعیت و ابعاد مختلف شخصیت شهید مطهری، او را بر ستیغ قله رادمردانی قرار داده است که هر فردی، با هر مشرب و مکتبی او را از منظر زاویه دید خود به تحلیل می گذارد؛ شخصیتی که از سرچشمه شکل گیری شخصیت علمی و معنوی تا پیوستن به دریای ابدیت، همواره با پای بندی به اصول و مبانی دینی و حفظ اخلاق و منش طلبگی با جهان پیرامون خود ارتباط تنگاتنگ برقرار کرد و نظریات بدیع و نوی را در مقوله های گوناگون از خود بر جای نهاد.

مطهری که در حساس ترین مقطع تاریخ گذار حوزه های علمیه و پیدایش نحله های گوناگون سیاسی و فرهنگی با ادبیاتی روزآمد، مرزهای اسلامی ناب را از اسلام بدلی برای قشر جوان تبیین کرد، با نقد منصفانه نظریه پردازان مخالف اسلام و برخورد عالمانه با پدیده های نو، طلایه دار آزاد اندیشی شد که از متن دین و آموزه های قرآنی برخاسته بود.

شهید مطهری که در جاری حیات عزیزانه خود در دو جبهه مبارزه با برخی مروجان ایستایی و تحجر در حوزه های علمیه و بعضی از منادیان خودباختگی در برابر مکاتب بیگانه در دانشگاه، سخت ترین مصائب پیدا و پنهان را به جان خرید، امروز از پیشگامان تجدید حیات اسلامی و در جرگه احیاگران عصر

کنونی به شمار می رود؛ نقش محوری شهید مطهری در نضج گیری و تربیت کادرهای انقلاب اسلامی، این بزرگ ترین رخداد فرهنگی، سیاسی در کنار رویارویی وی با دستجات و گروه های التقاطی وی را همواره مورد توجه تاریخ نگاران و تحلیل گران داخلی و خارجی قرار داده است و

چنین ویژگی های فردی و اجتماعی شهید مطهری مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما را بر آن داشت تا بار دیگر این مرکز به سراغ دوستان، شاگردان و آنانی که محضر این استاد فرزانه را درک کرده رفته و این بار از منظر و مراء دیگری شخصیت این فرزانه بزرگ را به تصویر کشند این مصاحبه ها که توسط برادر حسن ابراهیم زاده صورت گرفته است در بردارنده خاطرات و دیدگاه هایی است که برخی از آنان برای نخستین بار است که در اختیار شیفتگان مطهری و تشنگان تاریخ گران سنگ علم و معنویت این سرزمین به چاپ می رسد. نظر به تلخیص نوشتار پرسش های این مصاحبه حذف و حفظ امانت در ارائه نقطه نظرات دوستان و شاگردان استاد، خاطرات و دیدگاه ها با ادبیات این فرهیختگان به چاپ رسیده است.

اِنَّهٗ وَلِیُّ التَّوْفِیْقِ

اداره کل خدمات رسانه ای

مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

گفت و گو با دکتر علی مطهری

اشاره

گفت و گو با دکتر علی مطهری

زیر فصل ها

شکل گیری کمیته استقبال از حضرت امام

مناجات شبانه در مقابل نوشته الله

خانه، کانون احترام و ادب

زمزمه شبانه در هر شرایط

اعتراض به پخش برنامه تلویزیونی

استاد و شکل گیری شورای انقلاب

فریادی در برابر التقاط

استاد و اعلامیه امام

ماندگار در میان مردم

عدالت در اجرای حدود رمز بقاء انقلاب

عشق به پدر و مادر

شیوه استاد در تربیت فرزند

تعجب استاد از اخلاص آیت الله خامنه ای

دستگیری استاد پس از سخنرانی بر علیه اسرائیل

مرید در میان نگاه دو مراد

مکتب های بیگانه از منظر استاد

عوامل شکل گیری شخصیت استاد

شکل گیری کمیته استقبال از حضرت امام

شکل گیری کمیته استقبال از حضرت امام

خاطرات زیادی از استاد شهید آیت ... مطهری دارم که بعضی از آن ها را خدمت شما عرض می کنم. یک خاطره ای که من از ذهنم بیرون نمی رود و چهره استاد را در آن لحظه همیشه به یاد دارم، این است که مقارن پیروزی انقلاب اسلامی، حدود یک ماه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی که امام خمینی رحمه الله تصمیم به بازگشت به ایران گرفتند، یک شب ما در منزل، سر سفره شام بودیم. تلفن زنگ زد. استاد مطهری خودشان گوشی را برداشتند و ما احساس کردیم که از پاریس هست. مطالبی از پشت خط گفته می شد. ما دیدیم که یک حالت شادی توأم با نگرانی در ایشان پیدا شد. صحبت هایی کردند و بعد تلفن را قطع کردند. بعد ما سؤال کردیم که مطلب چه بود. ایشان فرمودند که حاج احمد آقا بودند. از پاریس و گفتند که امام به من گفتند که من به شما بگویم و پیغام امام را به شما برسانم که امام تصمیم به بازگشت به ایران دارند و گفتند که به آقای مطهری بگویند که من تصمیم گرفتم به زودی به ایران بیایم و مقدمات کار را فراهم بکنند.

ما دیدیم که از طرفی ایشان خوشحال بودند و از طرفی هم یک حالت نگرانی در ایشان احساس کردیم. از نظر حفظ جان امام و هسته اولیه کمیته استقبال از امام رحمه الله در همان جا بسته شد و ایشان به بعضی از دوستانشان پیغام

دادند که صبح زود ساعت ۴ صبح در منزل ما حاضر باشند تا مقدمات استقبال از امام را فراهم بکنند.

مناجات شبانه در مقابل نوشته الله

مناجات شبانه در مقابل نوشته الله

خاطره دومی که دارم درباره عبادت و تهجد استاد مطهری است که آن طور که نقل شده از دوره جوانی تا پایان عمر، تهجد و شب نشینی و نماز شب ایشان و شب خیزی ایشان ترک نمی شد. چه در دوره طلبگی و چه بعداً و حتی زمان شهادت. یک خاطره ای که در ارتباط با همین مسئله است، این است که در مقابل منزل ما منزل یکی از مقامات رژیم گذشته بود و معمولاً دو تا مأمور پاسبان، آن جا نگهبانی می دادند و از منزل آن شخص حفاظت می کردند. ظاهراً آن شخص گاهی دیده بود که مثلاً در نیمه شب چراغ منزل ما روشن می شود و نگران شده بود که این مسئله چیست. از نظر امنیتی برایش مسئله مهم بود. به این پاسبان ها سپرده بود که شما بررسی کنید ببینید که علت این مسئله چیست. استاد هم در اتاق خودشان یک اللهی را به شکل نئون داشتند که با رنگ سبز روشن می شد و معمولاً نیمه شب این چراغ نئون را روشن می کردند و در پرتوی آن نماز شب می خواندند، یکی از این پاسبان ها، بعد از انقلاب نقل کرد که ما چند شب به هر حال بررسی کردیم و من از پشت پنجره نگاه می کردم که بینم داخل این منزل چه خبر است. و دیدم که ایشان در نیمه شب آمدند و مشغول عبادت شدند و ساعتی را به عبادت گذراندند و ما یک ارادت خاصی به استاد پیدا کرده بودیم و با وجود تبلیغات بسیار زیاد و منفی که علیه روحانیت و شخص ایشان وجود داشت و می خواستند ما را بدبین بکنند ما خیلی علاقه مند شده بودیم به ایشان و حتی بعضی از آن ها گفته

بودند که ما حقوقمان را از دولت می گیریم، ولی در واقع گویی که ما داریم از خود ایشان حفاظت می کنیم.

خانه، کانون احترام و ادب

خانه، کانون احترام و ادب

خاطره سومی که دارم، برمی گردد به مسایل تربیتی و خانوادگی و نوع رفتار ایشان با همسر و فرزندان. به یاد دارم که مادر ما بنا بود از مسافرت تشریف بیاورند به تهران و ماشین رفته بود دنبال ایشان که ایشان را بیاورد و ما مشغول کارهای خودمان بودیم. شب بود و استاد آمدند و ما را مورد خطاب قرار دادند که شما چرا بی توجه هستید، چرا در حالی که مادر شما می خواهد از مسافرت بیاید، شما خودتان را آماده نمی کنید برای استقبال و پذیرایی و مقدمات کار را فراهم نمی کنید. این هم برای ما یک درس بود از نظر وظیفه ای که هر انسان نسبت به مادر خودش دارد و باز درس بود از نظر رابطه یک مرد با همسر خودش.

زمزمه شبانه در هر شرایط

زمزمه شبانه در هر شرایط

در جریان تحصن روحانیان در دانشگاه تهران به خاطر جلوگیری بختیار از ورود امام رحمه الله به ایران، افرادی بودند که می گفتند ما شنیده بودیم که استاد مطهری نماز شبشان ترک نمی شود. ما می خواستیم آن جا امتحان کنیم ببینیم که آیا ایشان در این شرایط حساس با این مشغله فکری و عملی و ذهنی آیا باز هم مقید به نماز شب هستند. یا یکی از این آقایان نقل می کرد که من نیمه های شب بیدار بودم. دیدم حدود ساعت دو یا سه شهید مطهری از جا بلند شدند و جا نماز خودشان را برداشتند و رفتند آن طرف دانشگاه، بدون این که کسی متوجه بشود. در حالی که من با فاصله به دنبال ایشان حرکت می کردم، دیدم

که در همان جا در تاریکی شب، سجاده خودشان را انداختند و مشغول عبادت شدند؛ یعنی با آن همه گرفتاری و مشغله فکری که شاید در آن ایام در روز مثلاً سه چهار ساعت وقت استراحت نداشتند و به هر حال محور بودند در داخل کشور و همه مسایل از طریق ایشان با امام خمینی رحمه الله در میان گذاشته می شد. ما می بینیم که باز ایشان نماز شب را در چنین شرایطی فراموش نمی کند.

اعتراض به پخش برنامه تلویزیونی

اعتراض به پخش برنامه تلویزیونی

باز خاطره دیگری که دارم، ما با استاد از بیرون برمی گشتیم. روزهای اول پیروزی انقلاب اسلامی بود. خوب معمولاً من در آن ایام و مخصوصاً به طور کلی در دو سه سال آخر حیات استاد، زمانی که راننده نبود، من خودم ایشان را به این طرف و آن طرف می بردم. من خیلی اوقات همراه ایشان بودم. از مدرسه علوی برگشتیم. در جایی که امام در آن جا سکونت داشتند. برگشتیم منزل دیدیم که تلویزیون دارد دادگاه خسرو گل سرخی از رؤسای حزب توده را پخش می کند. ایشان خیلی ناراحت شدند و گفتند چرا یک چنین دادگاهی را که در واقع نوعی تبلیغ کمونیست هاست تلویزیون دارد پخش می کند. همانجا تلفن را برداشتند و با قطب زاده که مسئول رادیو تلویزیون بود صحبت کردند و او را خیلی شدید مورد اتهام قرار دادند و سرش فریاد کشیدند که این ها چیست که تو پخش می کنی و اگر دوباره تکرار کنی تو را از آن جا برمی داریم. خصوصاً که امام قطب زاده را مشروط به نظارت استاد مطهری در رادیو تلویزیون قرار داده بودند و ما از خود استاد وقتی سؤال کردیم که چرا ایشان را

در آن جا قرار دادند، ایشان گفتند خوب این آدم لاتی است و الان در این شرایط احتیاج به یک چنین کسی برای رادیو تلویزیون وجود دارد.

استاد و شکل گیری شورای انقلاب

استاد و شکل گیری شورای انقلاب

دیگر این که ایشان در حدود سه چهار ماه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی به پاریس مسافرت کردند. در آن جا ملاقاتی با امام خمینی داشتند و امام در همان جا ایشان را مسئول تشکیل شورای انقلاب اسلامی کردند و وقتی ایشان به ایران برگشتند این خبر را به اطلاع دوستانشان رساندند و ما می دیدیم که آن روزها ایشان دائماً در حال بررسی و تماس گرفتن با افراد مختلف بودند تا اینکه شورای انقلاب تشکیل شد و اسامی آن ها خدمت امام اعلام شد. و امام هم آنان را معرفی کردند.

فریادی در برابر التقاط

فریادی در برابر التقاط

خاطره دیگری که من دارم مربوط به قبل از پیروزی انقلاب اسلامی است می دانید که گروه های منحرف و التقاطی مثل مجاهدین خلق، منافقین و گروه فرقان خطر بزرگی برای انقلاب اسلامی بودند و می توانیم ادعا کنیم که در داخل ایران، اولین شخصیتی که به خطر این ها پی برد و مردانه در مقابل این ها ایستاد، استاد مطهری بودند و ایشان خیلی حساس بودند به انحرافات فکری و معتقد بودند که ما به دنبال انقلاب اسلامی هستیم. دنبال انقلاب صرف نیستیم. این که شاه برود مسئله مهمی نیست. مهم این است که بعد از رفتن شاه چه نظامی می خواهد روی کار بیاید، ولی اگر بناست که مثلاً شاه برود و امثال مجاهدین خلق روی کار بیایند، خوب چه بهتر که اصلاً انقلابی صورت نگیرد. این بود که این گروه های منحرف هم کاملاً به حساسیت استاد مطهری پی برده

بودند و خیلی با ایشان دشمن بودند با ایشان. سه چهار ماه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی بود که یکی از افرادی که گرایشی به مجاهدین خلق و گروه های چپ و این ها داشت از زندان آزاد شده بود، ولی به هر حال گرایش مذهبی هم داشت. ایشان گفتند که خوب به هر حال خوبه که برویم به دیدنش و رفتیم به دیدنش. من هم همراه استاد بودم. در آن جا یک کسی بود به نام آشوری که از سران گروه فرقان بود. او در آن جا شروع کرد به صحبت که اسلام و مارکسیسم هر دو یک چیز می گویند، محتواها یکسان است و قالب ها مختلف است. آن ها از کارگر صحبت می کنند، ما از مستضعفین. بنابراین، حرف ما یکی است. ما باید برای سرنگون شدن رژیم شاه با آن ها متحد بشویم و اساسا اسلام و مارکسیسم با هم اختلافی ندارند و از این قبیل. استاد خیلی ناراحت شدند. آن شخص می دانست که این حرف ها که می زند، بلافاصله استاد مطهری جواب او را خواهند داد. لذا بلند شد که برود. ایشان گفتند نه بنشین بنشین. او را نشانند و ده دقیقه ای مفصل توضیح دادند که اساسا راه ما با راه مارکسیست ها دوتا است. به هیچ وجه این طور نیست که قالب ها مختلف باشد و محتوا یکسان. بنابراین، ما هیچ گونه اتحادی با مارکسیست ها نمی توانیم داشته باشیم و از این قبیل که آن شخص که شیخی بود به نام آشوری، بعدا در جریان دستگیری گروه فرقان دستگیر و اعدام شد. به هر حال می خواهم بگویم که یک چنین مسایلی در قبل از پیروزی انقلاب اسلامی وجود داشته. یک چنین مشکلاتی وجود داشته و استاد مطهری در نوک پیکان انقلاب اسلامی، در مقابل این انحرافات حضور داشت. خوب امام خمینی که

قبلاً در نجف بودند و به اصطلاح در ایران نبودند که برخورد مستقیم با آن‌ها داشته باشند. لذا، برخورد، بیش تر متوجه شهید مطهری بود.

استاد و اعلامیه امام

استاد و اعلامیه امام

خاطره ای از روز ۲۱ بهمن ماه ۵۷ دارم که البته خود ایشان بعداً تعریف کردند که وقتی که رژیم شاه به اصطلاح حکومت نظامی اعلام کرد و گفت که از ساعت ۴ بعدازظهر به بعد، کسی حق ندارد در خیابان‌ها حضور داشته باشد، خود ایشان گفتند که من در آن لحظه خدمت امام بودم. من بودم و امام. و من از امام سؤال کردم که مردم چه وظیفه ای دارند؟ این مردم چکار باید بکنند؟ ایشان گفتند که نباید اعتنا بکنند. باید بیایند توی خیابان و شهید مطهری گفتند که من به امام گفتم پس خوب است که شما این را به شکل اعلامیه ای بنویسد و این اعلامیه نوشته شد و بین مردم توزیع شد

ماندگار در میان مردم

ماندگار در میان مردم

یا خاطره دیگری دارم قبل از پیروزی انقلاب اسلامی که در یک شب در همه جا پیچید که رژیم قصد دارد که سران انقلاب اسلامی و افراد برجسته انقلاب را دستگیر بکند امام در آن زمان در پاریس بودند. عده ای به ایشان گفتند که خوب، خوب است که شما جایتان را عوض کنید و به جای دیگری بروید مخفی بشوید. ایشان گفتند این جور کارها برای روحانیان خوب نیست. این که ما فرار کنیم از این طرف به آن طرف مخفی شدن و از این جور مسایل برای ما خوب نیست و در همین منزل خودشان باقی ماندند و اتفاقی هم نیفتاد.

عدالت در اجرای حدود رمز بقاء انقلاب

عدالت در اجرای حدود رمز بقاء انقلاب

و خاطره دیگری دارم که دو سه روز از انقلاب اسلامی گذشته بود. به ایشان خبر دادند که یک کسی با نام کمیته ای تخلفی کرده و وارد منزل کسی شده و آن جا تخلفی کرده و از این قبیل وقتی به ایشان خبر دادند ایشان گفتند که بلافاصله باید او را دستگیر کنید و با همین نام کمیته ای هم باید مجازات بشود. هر مجازاتی که دارد و مستحق آن هست باید انجام بشود و این طور نیست که اگر ما او را مجازات کنیم باعث تضعیف انقلاب بشود. گفتند اتفاقاً باعث تقویت انقلاب می شود. حتی با همان نام کمیته ای هم باید مجازات بشود. نقطه مقابل نظری که بعضی از افراد داشتند که اگر ما این کار را بکنیم در واقع کمیته های انقلاب اسلامی تضعیف می شوند و انقلاب تضعیف می شود و از این قبیل این نشان می دهد که ایشان چه نوع برداشتی داشتند از برخورد با تخلفات و مصون نگاهداشتن انقلاب از انحرافات

عشق به پدر و مادر

عشق به پدر و مادر

مسئله دیگری که درباره ایشان مطرح است، احترام خاص و ویژه ای است که به پدر و مادر خودشان می گذاشتند. البته مادر ایشان در سال ۴۵ فوت کرده بودند و پدر ایشان در سال ۵۰، ولی ما که کودک بودیم، می دیدیم که ایشان چه احترام فوق العاده ای نسبت به پدر و مادر خودشان قائل بودند و به ما توصیه می کردند که وقتی رسیدید آن جا حتما دست آن ها را ببوسید و از این قبیل و وقتی هم که آن ها فوت کردند، ما صدای گریه شدید استاد را در آن جریان به خوبی شنیدیم و احساس کردیم.

شیوه استاد در تربیت فرزند

شیوه استاد در تربیت فرزند

نکته دیگر، نحوه برخورد ایشان با ما فرزندان بود. یکی از ویژگی های روش تربیتی استاد در قبال فرزندان خودشان این بود که هیچ گاه از الزام و اجبار و زور استفاده نمی کردند و سعی می کردند که ما خودمان با فکر خودمان با عقل خودمان، به درستی یک راه پی ببریم و آن گاه آن راه را انتخاب بکنیم. درباره انتخاب رشته تحصیلی، درباره مثلاً چگونگی گذراندن اوقات فراغت و از این قبیل، هیچ گاه ایشان به ما فشار نمی آوردند که شما حتماً باید این کار را انجام بدهید، بلکه فقط ارائه طریق می کردند که راه را به ما نشان داده باشند. به تعبیر قرآن: اما شاکرا و اما کفوراً. و دیگر خود ما بودیم که راه را انتخاب می کردیم که مثلاً چه رشته تحصیلی را انتخاب بکنیم. لذا هیچ وقت الزام بالای سر ما نبود. ما با علاقه و اختیار خودمان یک راهی را انتخاب می کردیم.

تعجب استاد از اخلاص آیت الله خامنه ای

تعجب استاد از اخلاص آیت الله خامنه ای

خاطره دیگری که از استاد مطهری یادم هست در قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، یعنی مقارن پیروزی انقلاب اسلامی، همان روزهایی که کمیته استقبال از امام درست شده بود اتفاق افتاد. این کمیته خودش واحدهای مختلفی داشت. یکی از این واحدها، بخش تبلیغات کمیته استقبال بود که رهبر معظم انقلاب مسئول آن قسمت بودند. ما بعداً از استاد مطهری شنیدیم که ایشان خودشان در واقع رئیس ستاد استقبال از امام و رئیس کمیته استقبال از امام بودند و مسئول این کمیته بودند. ایشان گفتند که من تعجب می کنم از آقای خامنه ای که چطور این مقدار با اخلاص هست و هیچ به دنبال خودنمایی

نیست که بخواهد خودش را مطرح کند، خودش را نشان بدهد. من در جریان کمیته استقبال از امام بیشتر به تقوای ایشان پی بردم.

دستگیری استاد پس از سخنرانی بر علیه اسرائیل

دستگیری استاد پس از سخنرانی بر علیه اسرائیل

خاطره دیگری که دارم بر می گردد به قبل از انقلاب اسلامی در حدود سال ۴۸ زمانی که ایشان آن سخنرانی مهیج را در حسینیه ارشاد درباره مسئله فلسطین کردند. که بارها از صدا و سیما پخش شده و سخنرانی بسیار مهیج و مهم و جالبی بود و لרزه بر اندام رژیم شاه انداخت و شجاعت بسیار زیادی می طلبید که کسی در زمان اوج قدرت رژیم شاه و در زمان اوج ارتباط و اتحاد رژیم شاه با اسرائیل یک چنین سخنرانی را نکند. زمانی که هواپیماهای اسرائیلی در جنگ سال ۱۹۶۷ در فرودگاه ایران گاهی سوخت گیری می کردند و می رفتند بالای سراسر اعراب و مسلمان ها. خیلی شجاعت می خواست که کسی یک چنین سخنرانی در یک چنین شرایطی انجام بدهد که ما دیدیم استاد مطهری این سخنرانی را انجام دادند و بلافاصله بعد از این سخنرانی دستگیر شدند. آمدند از منزل، ایشان را بازداشت کردند و بردند. وقتی که ایشان آزاد شدند، گفتند که من را نشانند در ماشین و به اصطلاح چشم بند به چشم من زدند و ماشین حرکت کرد و من به این ها گفتم که نیازی به چشم بند نیست. من خودم نگاه نمی کنم. اگر شما می خواهید که من نگاه نکنم، من چشم هایم را می بندم. دیگر نیازی به چشم بند نیست، ولی آن ها قبول نکردند. و گفتند من تا میدان فردوسی را فهمیدم که داریم کجا می رویم؛ یعنی از قلعهک که محل منزل ایشان بود، گفتند که من تا میدان فردوسی را فهمیدم که ماشین رسید به میدان

فردوسی، ولی از آن به بعد را دیگر متوجه نشدم. ظاهراً ایشان را به محل کمیته ساواک برده بودند که به اصطلاح در همان خیابان فردوسی هست.

مرید در میان نگاه دو مراد

مرید در میان نگاه دو مراد

و خاطره دیگری که دارم ملاقات علامه طباطبایی و مرحوم آیت ا... آملی با امام. در روزهای قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در مدرسه علوی است که این ها در منزل ما بودند و به همراه استاد مطهری رفتند به ملاقات امام خمینی رحمه الله و در آن جا عرض شود که بعد از سلام و احوالپرسی چیزی که برای من جالب این بود که صحبت چندانی رد و بدل نشد؛ یعنی علامه طباطبایی و امام خمینی حدود مثلاً ده دقیقه ای که در کنار هم بودند تقریباً صحبت زیادی نکردند. غیر از احوالپرسی و غیره.

مکتب های بیگانه از منظر استاد

مکتب های بیگانه از منظر استاد

یکی از مسایلی که استاد شهید مطهری در همان دو سه ماهی که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در قید حیات بودند، خیلی روی آن تأکید داشتند، مسئله استقلال فرهنگی بود و این که ما خود خودمان را فراموش نکنیم. هویت خودمان را فراموش نکنیم. اصرار داشتند روی این مطلب که مبدا ما نسبت به مکتب خودمان احساس خود کم بینی داشته باشیم و فکر کنیم که با اضافه کردن عناصری از مکاتب بیگانه به مکتب خودمان، باعث تکامل این مکتب می شویم. و بنابراین، یک مکتب التقاطی پیدا نکنیم به نام اسلام که به این وسیله معضلاتی را حل نکنیم. ایشان خیلی روی این نکته تأکید داشتند که ما باید به مکتب خودمان اعتماد و اطمینان داشته باشیم و ایمان داشته باشیم که مکتب اسلام قادر است جهان را رهبری کند و قادر است با همه شرایط

مختلف زمانی و مکانی سازگار باشد و همه موضوعات جدید را پاسخگو باشد. و هیچ نیازی به در یوزگی مکتب های بیگانه وجود ندارد. خوب در آن دوره، در یوزگی و التقاط بیش تر با مکتب مارکسیسم انجام می شد. عده ای نسبت به مارکسیسم خودباختگی پیدا کرده بودند. مارکسیسم را علم مبارزه می دانستند و فکر می کردند که اگر ما هم بخواهیم مبارزه کنیم، انقلاب کنیم ناچار باید از این علم مبارزه استفاده کنیم. بنابراین، ضمن این که تکالیف فردی خودمان را انجام می دهیم نماز و روزه و غیره خوب، از نظر مبارزه ما مارکسیم هستیم و مارکسیسم را به عنوان ابزار و علم مبارزه استفاده بکنیم. ایشان به شدت با این طرز تفکر مخالف بودند و معتقد بودند که اساساً اختلافات بسیار عمیقی بین اسلام و مارکسیسم هست و به هیچ وجه چنین چیزی امکان پذیر نیست. امروز به شکل دیگری این التقاط وجود دارد. امروز مثلاً فرض کنید افرادی هستند که می خواهند دموکراسی غربی را بر ما تحمیل بکنند. می خواهند مفهومی که ما از دموکراسی داریم، مفهومی که ما از حکومت مردمی داریم این را تطبیق بدهند بر همان دموکراسی غربی یا این که آزادی را به همان مفهوم غربی تفسیر و تأویل بکنند و حقوق بشر را همین طور و بسیاری از مفاهیم حقوقی و اجتماعی را. به تعبیر دیگر، همان طوری که در آن دوره عده ای خودباخته مارکسیسم شده بودند، امروز عده ای خودباخته فلسفه سیاسی... زمین هستند و می خواهند جمهوری اسلامی را با همان مفاهیم توجیه کنند و این خطر بسیار بزرگی است. در حالی که ما باید بدانیم که نظام جمهوری اسلامی یک نظام مخصوص به خود است و اسلامیت محتوای این نظام را نشان می دهد و جمهوریت شکل این نظام را از میان اشکال مختلفی

که

یک حکومت اسلامی می تواند داشته باشد تعیین می کند. ما شکل جمهوری را انتخاب کردیم. و بنابراین، هیچ گونه تضاد و تناقضی بین این دو نیست و این که گاهی گفته شد نظام ما یک نظام دو پایه ای است، این ها حرف های غلطی است... حرف هایی است که به نتایج بسیار بدی منتهی می شود به هر حال استاد مطهری معتقد بودند که غربی ها می خواهند ما را به مکتب خودمان بدبین کنند. می خواهند ما به هر آن چه از خودمان هست، از ادبیاتمان، از فلسفه مان از علوم اجتماعی مان، از روان شناسی مان و غیره بدبین کنند و در مقابل، به هر آن چه از ناحیه آن هاست خوش بین باشیم. در نتیجه خیلی زود آن چه را که از خود داریم رها کنیم هویت خودمان را رها کنیم و در مقابل، به راحتی محصولات آن ها را بپذیریم می خواهند نوعی خودباختگی در ما در مقابل خودشان ایجاد کنند تا این که بتوانند ما را استعمار سیاسی و اقتصادی بکنند و این جمله مشهور و جالبی است از استاد مطهری که می فرمایند که استعمار سیاسی و استعمار اقتصادی، توفیق حاصل نمی کند. مگر آن که در استعمار فرهنگی توفیق حاصل کرده باشد؛ یعنی اول ما را از نظر فرهنگی مسخ کند، آن چیزهایی که مال خودمان هست و ریشه در روح ما دوانده از ما بگیرند و عناصر روحی خودشان را وارد روح و عقل و مغز ما بکنند و در نتیجه ما برده آن ها بشویم برده ای مطیع. همان طور که شما امروز می بینید در عراق و افغانستان جزو اولین کارهایی که آمریکایی ها دارند انجام می دهند این است که کتاب های درسی آن ها را تغییر بدهند. در افغانستان شروع کردند، در عراق هم مشغول هستند. بنابراین، خود آن ها خوب می فهمند که چگونه باید یک ملت را مطیع خودشان بسازند. اول باید فکر آن ها را در اختیار بگیرند و بعد اقتصاد

و سیاست آن‌ها را به راحتی می‌توانند در اختیار بگیرند. در ایران هم می‌بینید که بیش‌ترین تلاش آن‌ها بر تهاجم فرهنگی است. بر این است که به اشکال مختلف، از راه مجلات، سی‌دی‌ها، فیلم‌های سینمایی و غیره جوان‌ها را فاسد بکنند. جوان‌ها را به فکر خودشان، به مکتب خودشان به فلسفه خودشان، به ادبیات خودشان بدبین بکنند و در مقابل، به فرهنگ غربی خوش بین بکنند تا در نتیجه به راحتی اهداف آن‌ها را بپذیرند.

عوامل شکل‌گیری شخصیت استاد

عوامل شکل‌گیری شخصیت استاد

یک مسئله این است که ویژگی شخصیت استاد مطهری چه بود که از ایشان یک شخصیت خاصی ساخته. به تعبیر دیگر چطور شد که استاد مطهری استاد مطهری شد. خوب عوامل زیادی در این مسئله نقش داشته. استعداد بسیار خوب، حافظه قوی، طهارت روح، عامل وراثت از نظر طهارت روح و استعداد و همه این‌ها، این‌ها همه دخیل بوده و پشتکار خود ایشان، تحصیل خیلی خوب و پرتلاش و بهره‌مند شدن از اساتید برجسته مثل علامه طباطبایی، آیت‌الله بروجردی، امام خمینی رحمه الله این‌ها همه مؤثر بوده و بعد هم حتی بعد از دوره تحصیل باز تلاش بی‌وقفه ایشان در کند و کاو و تحقیق علمی و مطالعه و این‌ها، همه مؤثر بوده، ولی ممکن است که افراد دیگری هم باشند که این شرایط داشته باشند اما چطور آن‌ها به اصطلاح مطهری نشدند. من می‌خواهم به یک عاملی اشاره کنم که شاید کمتر اشاره شده و آن سوز درونی است. این که یک کسی درد دین داشته باشد، درد اصلاح جامعه را داشته باشد این سوز حتماً باید باشد. ممکن است یک کسی خیلی عالم باشد، ولی آن سوز درونی را نداشته باشد. ایشان این سوز درونی را ندارد، ایشان آن سوز درونی را

داشت که البته توأم می شد با اخلاص و برای خدا کار کردن و به دنبال وجهه و محبوبیت و عرض کنم که جایگاه اجتماعی نبودن. این ها همه در تکوین یک چنین شخصیتی مؤثر است. شما می بینید، فرض کنید که گروهی پیدا می شود به نام مجاهدین خلق، گروهی دیگری پیدا می شوند به نام فرقان. خوب عده زیادی بودند که می دیدند این ها چه می گویند و چه اهدافی دارند و جزواتشان به هر حال منتشر می شد، ولی ما می بینیم که یک نفر است داخل ایران گذشته از امام خمینی رحمه الله که در نجف بودند که این مقدار پرسوز دائم دارد ندای خطر سر می دهد و این که یک جریان خطرناکی ظهور کرده و ما باید با آن مبارزه کنیم و جوان ها مبادا جذب این گروه ها بشوند، این ها گروه های خطرناکی هستند. خوب این مسئله دو پایه دارد: یکی تشخیص؛ یعنی این که انسان تشخیص بدهد که این ها گروه منحرفی هستند. این بر می گردد به آن قدرت علمی استاد مطهری که خوب زود متوجه می شدند که حرف این ها اشکال دارد و فلان حرف این ها مثلاً فلان اصل مارکسیستی که این ها دارند در یک قالب و پوشش اسلامی، در قالب آیات و روایات می خواهند به خورد جوان ها بدهند. این بر می گردد به آن تسلط علمی ایشان و آن ذکاوت، تیزهوشی و کیس بودن ایشان. خوب تا این جا هم ممکن است بگوییم شاید افرادی باشند. افرادی بسیار عالم و باهوش، ولی باز می بینیم که استاد مطهری نمی شوند چرا؛ چون یک عامل دیگری باید باشد. آن عامل سوز درونی، عامل احساس مسئولیت در مقابل آینده جوان ها و اجتماع، عامل ندیده گرفتن محبوبیت خود، این که بگوید اگر من این را بگویم مثلاً جایگاه من در مقابل جوانان و دانشجویان پایین

می آید. بنابراین، من این را نگویم. نه ایشان این جور نبود. آن جا که احساس تکلیف می کرد که من باید اعلام کنم و مثلاً انحرافات این گروه یا این شخص را روشن کنم، ایشان بیان می کرد. وقتی احساس می کرد اینجا تکلیف است، وظیفه است و باید گفت، این جاست که کار خطرناکی است و کار هر کس نیست، عده ای برای این که محبوبیت خودشان را از دست ندهند سکوت می کنند، عده ای اصلاً شجاعت گفتنش را ندارند؛ یعنی از ترس این که آن ها یک جوی علیه او بسازند و او را در جامعه بی آبرو کنند، او را تحقیر کنند، او را مسخره کنند، اصلاً اظهار نظر نمی کنند؛ ولی ما می بینیم که استاد مطهری همه این شرایط را با هم داشت. خوب اول از نظر علمی در سطح بالا خوب تشخیص می داد باهوش بود. زیرک بود و بعد هم وقتی احساس وظیفه می کرد، چون برای خدا کار می کرد، وارد میدان می شد. شجاع بود و حرف خودش را بیان می کرد. البته از آن طرف هم به اصطلاح هجوم هایی به او می شد و شایعات و تهمت هایی علیه ایشان می ساختند. این ها همه بود و ممکن بود. حتی محبوبیت اجتماعی ایشان در بین قشری از جامعه، مثلاً دانشجویان و جوانان کم بشود. خوب ایشان ابایی از این مسئله نداشتند. این ها چیزهایی است که باعث می شد یک شخصیت شاخصی از استاد مطهری بسازد و همین طور ویژگی های دیگر فرض کنید که خوب خیلی افراد هستند که مثلاً فقه و فلسفه و تفسیر و غیره را خوب فرا می گیرند، ولی در همین فراگیری باقی می ماند؛ یعنی ممکن است که در طول عمرشان مثلاً چند بار کتاب مکاسب و رسائل و اسفار و شفا و اشارات و این ها را تدریس کنند؛ سه بار چهار بار، ولی دیگر

توجه به این ندارند که این ها خودش مقدمه است؛ برای این که ما حالا برویم دست جامعه را بگیریم و حرکت بدهیم. حالا برویم ببینیم مشکلات فکری جامعه در کجاست. برویم موضوعات جدید را به دست بیاوریم و درباره آن ها اجتهاد بکنیم. استنباط های جدید بکنیم و آن هماهنگی اسلام را با زمان و مکان عملاً ثابت کنیم. استاد مطهری این طور بود؛ یعنی به اصطلاح در آن علوم گرفتار نمی شد. آن علوم حجاب اکبر برای او نبود. وقتی که این ها را خوب فرا گرفت، دیگر درجا نمی زد. حالا- این ها را باید پایه ای بکنیم. پله ای بکنیم برای این که برویم و مشکلات جامعه را حل بکنیم و جامعه را حرکت بدهیم. این خصوصیات مجموعاً باعث شده بود که یک شخصیت ویژه ای از استاد مطهری ساخته بشود.

گفت و گو با دکتر علیرضا فیضی

اشاره

گفت و گو با دکتر علیرضا فیضی

زیر فصل ها

با این فضا، مطهری دیگری متولد نمی شود

تحقیقات بزرگ، در کوچکترین اتاق دانشکده

دفاع از شخصیت و مکانت حافظ

مبارزه مطهری با آلودگی های فکری و اخلاقی در دانشگاه

مطهری و انجمن ها و جمعیت های دانشگاهی

تلاش برای اجرای عدالت در بیان نظریات

هشدار به حفاظت از موجودیت دانشکده الهیات

مطهری و احیاء نهضت فارسی نویسی در حوزه

نمره ای بالاتر از بیست

با این فضا، مطهری دیگری متولد نمی شود

با این فضا، مطهری دیگری متولد نمی شود

بعد از سلام درباره سؤالی که فرمودید که آشنایی این بنده با استاد از چه زمان بوده، عرض کنم که تقریباً از همان زمانی که برای فرا گرفتن علوم قدیمه و علوم اسلامی بنده به مدرسه فیضیه وارد شدم، شاید هنوز یک سال نگذشته بود که من با چند تن از این فضلاء بزرگ آشنایی پیدا کردم. یکی از آن ها استاد منظور نظیرمان فیلسوف شهید استاد مطهری بود. به خصوص که به من در مدرسه فیضیه حجره ای داده بودند، در ضلع جنوبی مدرسه فیضیه. استاد هم در همین ضلع حجره ای داشتند منتها جنوب شرقی مدرسه فیضیه. حجره ایشان فوقانی بود و حجره ای که من در آن ساکن بودم پایین بود، حجره تحتانی. این بود که در آن زمان هم راه مدرسه فیضیه به صحن کوچک باز بود. بعدها بستند. حضرات از این پله های مدرسه پایین می آمدند.

از جلوی حجره من عبور می کردند. از آن پله های طرف جنوب شرقی بالا می رفتند و حجره ما قبل آخر حجره آقای مطهری بود این است که حتی اگر در مسیر هم بود ما تقریباً هر روز با هم سلام و علیکی و سخنی و گفتاری داشتیم. این را عرض کنم که اتفاقاً سال ورود من به مدرسه فیضیه و ورود استاد از حوزه علمیه مشهد به حوزه علمیه قم، خیلی نزدیک به هم بود؛ یعنی استاد سال ۱۳۱۶ از حوزه مشهد به حوزه قم منتقل شدند و من سال ۱۳۱۷ که آن وقت دیگر مثلاً دیپلم را گرفته بودم. گفتند که چه می خواهی بکنی؟ گفتم می خواهم دروس قدیمه بخوانم. گفتند خوب این هم مدرسه فیضیه و بعد هم فرمودند یک حجره ای به ما داده بشود، دادند. این یکی. یکی دیگر این که هجرت استاد

شهید آیت الله مطهری به تهران خیلی نزدیک بود به انتقال بنده به تهران. ایشان در سال ۱۳۳۱ به تهران منتقل شدند و من در سال ۱۳۳۲. خیلی نزدیک بود. حتی ورود به دانشکده الهیات و دعوت برای تدریس خیلی نزدیک به هم بود. استاد مطهری در سال ۱۳۳۴ دعوت شدند و همین دانشکده الهیات که الان ما در آن نشسته ایم و این مصاحبه برگزار می شود و من در سال ۱۳۳۶؛ یعنی همان سالی که در دوره دکتری وارد شده بودم و حالا مانده بود که درس های دکتری را بخوانم و رساله دکتری را بنویسیم. به خاطر همان تحصیلاتی که در قم داشتم من را دعوت کردند که در این دانشکده الهیات تدریس کنم؛ یعنی دانشجوی دانشکده الهیات بودم، مدرس دانشکده الهیات هم شدم. با توجه به این که آن موقعی که من وارد مدرسه فیضیه شدم من... صفرالید بودم؛ یعنی هیچ از علوم اسلامی حتی ضرب زید عمرا را بلد نبودم، ولی استاد ۶ سال تمام در حوزه علمیه مشهد، سطوح را به اصطلاح علمی طلبگی خودمان هم درس های سطح را تقریباً فرا گرفته بود، مگر درس کفایه آخوند خراسانی که ایشان خودشان می فرمودند که من اولی که آمدم در حوزه قم یک بررسی کردم که کفایه را کدامیک از اساتید درس می دهند و کدامیک درسشان مفید هست و جالبتر. بالاخره درس آیت الله حاج سید محمد داماد را ایشان انتخاب کرده بودند و این کفایه را آن جا خواندند و با هم مباحثه شان که اگر لازم شد اسمی از ایشان خواهم برد. کفایه را هم با هم می خواندند و هم مباحثه می کردند و هم پیش مطالعه داشتند، تمام این چیزها جزو خصوصیات درس های سنتی حوزوی است که متأسفانه در درس های دانشگاهی شاید اسم این چیزها هم برایشان واقعا تازگی داشته باشد، پیش مطالعه یعنی چه؟ مباحثه

یعنی چه؟ متأسفانه نیست و علت این رکود دانشگاهی‌ها از این‌که بتوانند خود را به جایی برسانند و یک اندوخته‌ای یک ذخیره‌ای از این علوم را داشته باشند همین است؛ یعنی عللی دارد که اگر لازم شد ممکن است که بعداً ضمن یک سؤالی پرسید و من مفصلاً خدمتان جواب بدهم؛ چون این‌ها واقعا بسیار مهم است. برای این‌که مقام معظم رهبری همین دیروز بود دیگر فرمودند مطهری‌ها بایستی این جامعه ما را تحویل اسلام بدهد که این اسلام را نگهداری بکنند. خوب با این کیفیت اگر باشد مطهری‌یکه و تنهاست. دیگر حتی یک مطهری دیگر هم انسان نمی‌تواند تحویل جامعه بدهد.

تحقیقات بزرگ، در کوچکترین اتاق دانشکده

تحقیقات بزرگ، در کوچکترین اتاق دانشکده

اتفاقاً موضوع سخن من در این‌جا در واقع خاطراتی است که از استاد در دانشکده الهیات دارم؛ چون اولی‌که خدمتان رسیدیم فرمودید از کدام زاویه راجع به استاد شهید صحبت خواهید داشت. من خدمتان عرض کردم از زاویه دانشکده الهیات؛ چون استاد ۲۲ سال از بهترین ساعات عمر گرانمایه خودشان را در این دانشکده صرف کردند. نه تنها در هنگام درس خوب ایشان مدیر گروه فلسفه بودند و من هم مدیر گروه فقه و مبانی اسلامی. سال‌های سال ایشان در اتاق گروه می‌رفتند که اتاق آبرومند و منظمی بود. کارهای گروه بعضی وقت‌ها به هر حال متفاوت بود. نیم ساعت یک ساعت این‌ها را انجام می‌دادند. بعداً تمام وقتشان در یک اتاق دیگری بود، برای مطالعاتشان و برای نگارش همین کتاب‌هایی که الان در دسترس همه هست. تقریباً همه این کتاب‌ها در دانشکده الهیات نوشته شده؛ چون استاد از وقتی که به تهران آمدند، سال ۳۱ به بعد به نگارش این کتاب‌ها و مقالات آغاز کردند. همه در

همین دانشگاه الهیات، یک اتاق دیگری بود که آن اتاق دیگر شاید به طول ۴ متر یا ۵ متر و به عرض ۲ متر خیلی اتاق کوچکی بود. در همان جایی که مرکز حزب هم شد. بعداً نزدیک میدان. آن وقت ها می گفتند میدان سرچشمه. حالا من یادم نیست میدان چی می گویند. به هر حال یک اتاقی داشتند. این اتاق را یک مقدار درش باز بود. برای این که کسی رفت و آمدی داشته باشد و هوا کثیف نشود و در ضمن کسی آن جا مزاحم حال ایشان نباشد. حتی نهار آن جا می ماندند و یک غذای ساده ای برای ایشان برده می شد و صرف می کردند. یک تختخواب هم آن جا باز داشتند. یک ربع استراحت می فرمودند و مجدداً مشغول کارهایشان می شدند. این کارهای علمی هم چنان ادامه پیدا می کرد و منتها متناسب با وضع و حالات مختلفی بود. خوب به هر موضوعی می پرداختند و اغلب هم اولش به صورت مقاله بود و یا سخنرانی. بعداً این مقاله و آن سخنرانی تبدیل به کتاب می شد. مثلاً حالا خدمتتان عرض کنم؛ چون بیش تر مربوط به کارهای دانشگاهی است. یکی از کتاب های معتبر فلسفه و منطق، از یک یکی از بهترین شاگردان ابن سینا وجود دارد. آن کتاب نامش التحصیل و آن شاگرد مبرز ابن سینا اسمش بهمن یار بن مرزبان است. این کتاب تا حدود ۳۰ سال پیش چاپ نشده بود، ولی یکی دو سه نسخه ای در کتاب خانه های مختلف وجود داشت. ایشان و کسانی را که ایشان معرفی کردند مأمور شدند که به این کتاب رسیدگی کنند. آن نسخه را هم در اختیار گذاشتند که مقابله ای بشود و این کتاب تصحیح هم بشود و ویراستاری و این ها و آماده برای چاپ که این استاد شهید از من هم دعوت کردند. من در قسمت هایی از منطق این کتاب که قسمت اول این کتاب است با استاد همکاری داشتم، ولی

به خاطر مسافرتی، دیگر نتوانستم ادامه بدهم که بقیه را استاد بردند در مدرسه مروی و با بعضی از فضیلابی که در مدرسه مروی بودند، بقیه کتاب را مقابله کردند. این کتاب هم به بهترین شکل به وسیله انتشارات دانشگاه تهران چاپ شده. در مقدمه کتاب یا پیش گفتار کتاب ایشان تذکر داده اند که من هم با ایشان شرکت داشته ام. در قسمتی از منطق کمک کردم. خوب پس از این یکی از کارهایی است که دانشکده الهیات به نحو احسن به ایشان محول کرد. این کتاب الان در دسترس فضیلا هست و مورد استفاده قرار می گیرد. التحصیل بهمن یار معروف است. کتاب التحصیل بهمن یار، یک وقتی توی دانشکده الهیات، واقعا مرکز علم مرکز تحقیق است. این جا استادان بزرگی داشته اند. مثلاً مرحوم راشد مرحوم سید کاظم عصار. این بزرگان همه استادان این دانشکده بودند؛ یعنی سابقه این دانشکده هم بر می گردد به ۱۳۱۳. دیگر پرسابقه ترین دانشکده است.

دفاع از شخصیت و مکانت حافظ

دفاع از شخصیت و مکانت حافظ

عرض شود که یک وقتی دانشکده ما را موظف کردند که سمینارهایی داشته باشیم. استاد فرمودند من یک سمینار خاصی می خواهم داشته باشم. شاید همه تعجب بکنند اگر نام آن را ببرم. برای این که معمولاً وقتی که می گویند یک استادی که مثلاً تخصصش در فقه و اصول است و در فلسفه و منطق و عرفان، بگویند یک سمینار داشته باشد. در همین زمینه می آید یک مسئله ای را معین می کند. می گوید راجع به این مسئله می خواهم تحقیق بکنم و در سمینار مثلاً این را ارائه بکنم. ایشان فرمودند من می خواهم راجع به حافظ سمینار داشته باشم. حافظ شیرین سخن. همه هم گفتند که مبارک است. گفتند

که چرا برای این که این به هر حال این مطرح است یک عده ای حافظ را آدم مشروب خواری می دانند و چنین و چنان. به خاطر بعضی از اشعارش که از می و ساغر و از این گونه مسایل سخن به میان آورده، ولی من حافظ را یک مرد عارف الهی می شناسم. حالا من می خواهم در این سمینار، نظر خودم را ثابت بکنم که بعد دو سه جلسه شد. این سمینار به طول انجامید و بعدا به صورت کتابی شد که راجع به حافظ حالا- اسمش یادم نیست راجع به حافظ یک کتابی معتبر از ایشان شد. که در دسترس همه قرار گرفته. از این کارها به هر حال کارهایی بود که دانشکده از ایشان خواسته بودند.

مبارزه مطهری با آلودگی های فکری و اخلاقی در دانشگاه

مبارزه مطهری با آلودگی های فکری و اخلاقی در دانشگاه

دانشکده الهیات مرکز ثقل علمای بزرگی از قبیل استاد مطهری بوده و این واقعا ارزش دارد و مسئله دیگر راجع به دانشکده که می خواهم عرض کنم این که به خیلی از مسایل دینی و اسلامی هم استاد خیلی خیلی توجه داشتند؛ یعنی اساسا استاد آمده بودند به دانشگاه برای این که دانشگاه را از خیلی از آلودگی ها نجات بدهند و پاک بکنند. این است که یک زمانی خلاصه لابد می دانید تاریخ دانشکده الهیات را که تا سال های سال به کلی این دانشگاه طبقه ذکور را، یعنی پسران را فقط می پذیرفتند. برای این که در این جا به تحصیلات خودشان مشغول باشند و بعد عده ای از خواهران به هر حال با وزارت علوم و بعضی از مراکز تصمیم گیری در این جا تماس گرفتند. بنابراین، دانشکده الهیات خواهران را هم پذیرفت، ولی این خواهران با اشکال مختلفی که به هر حال عاری از حجاب بود، تا مدتی هم آمدند و در کلاس ها شرکت کردند. حتی یک روز یادم است این دانشکده، دانشکده هم خیلی مثل خانه به دوش ها بود.

هنوز جای معینی نداشت. بعداً این جا را ساختند و همان زمان انقلاب ما به این جا منتقل شدیم. در سال ۱۳۵۷ عرض شود که دانشکده نزدیک میدان انقلاب بود و من رفتم درس بدهم. اوایل درس تفسیر هم داشتم، یادم است که درسم درس تفسیر بود. خوب معمولاً استاد در یک جای مرتفع تری می نشیند. دیدم که بعضی از خواهران آمدند برای اولین بار شرکت کردند، ولی قیافه های عجیب و غریب به هر حال من درس را زودتر تمام کردم و رفتم. اتفاقاً در آن روز هم استاد شهید بلکه هر دو استادان شهید هم استاد مطهری و هم استاد مفتاح توی دانشکده بودند. گفتم آقا من این کلاس را امروز رفتم اما دیگر این کلاس نمی روم. برای این که یا این ها باید به صورت دیگری در کلاس شرکت بکنند و یا بنده معذورم. گفتند چی بود من ماوقع را گفتم از آن موقع به فکر افتادند و این ها. حتی حجاب اسلامی را خودشان در آن جا تهیه کردند. روسری و غیره و غیره و حتی جوراب هایی که به هر حال بدن نما نباشد. و این ها گفتند هر کس از خانم ها در این دانشکده می خواهند درس بخوانند. یک اتاق هم در آن جا در کنار اتاق نگهبان تعبیه کردند. گفتند در این اتاق می روند و قیافه اسلامی پیدا می کنند و بعداً در کلاس ها حضور پیدا می کنند و گرنه استاد نمی تواند این ها را بپذیرد. در کلاس، این یکی از چیزهایی که خیلی کار دقیقی بود و توانستند از پیش ببرند و به نحو بسیار خوبی انجام گرفت یکی دیگر این که لابد شنیده اید این که دیگر خیلی آشکار شد و همه مطلع شدند، یک استادی در دانشکده الهیات بود. مارکسیست مادی گرا، منکر خدا و همه معنویات. این استاد می آمد درس نمی داد و وظیفه درسی خودش را انجام نمی داد. فقط برای کمونیستی تبلیغات می کرد و عرض شود که

مکتب های

الحادی استاد مطهری چند دفعه دوستانه به این استاد تذکر دادند که اینجا دانشکده الهیات است. این جا بایستی استادان همه یک دست باشند؛ یعنی همه شان به هر حال معتقد به یک مبانی مقدسی هستند. اگر شما معتقد نیستید، در این جا نبایستی اظهار بکنید. شما بیایید آن درسی که برایتان قرار دادند، آن درس را بگویید و والسلام. همین؛ ولی آن استاد زیر بار نمی رفت و خلاصه یک درگیری بسیار دامنه داری پیدا شد و بالاخره با خروج آن استاد کمونیسم این قائله ختم شد و از این قبیل مسایل در دانشگاه در آن زمان. می دانید که زمان طاغوت بود و این ها هم خیلی دلشان می خواست که دانشکده ها همه شان مال دانشکده الهیات و حقوق و هر دانشکده ای این گونه آلودگی ها را پیدا بکنند.

خاطرات این بود که استاد سعی می کردند که محیط دانشگاه و به خصوص دانشکده الهیات، یک محیط کاملاً آرامی باشد. به هر حال، افراد مختلفی در دانشگاه بودند که اگر می خواستند در آن جایی که مسایلی از این قبیل به وجود بیآورند، ممکن بود که یک مسایلی را به دنبال داشته باشد و احیاناً در آن زمان هم که معلوم است، مقامات، طرفدار آن هایی بودند که ضد در واقع معنویات بودند و ضد اسلام بودند. دوره طاغوت است دیگر.

مطهری و انجمن ها و جمعیت های دانشگاهی

مطهری و انجمن ها و جمعیت های دانشگاهی

یکی از کارهای مهم استاد این بود که در کنار این درس هایی که هم به نحو سنتی در مدرسه مروی تدریس می فرمایند و هم باز به نحو سنتی در مدرسه عالی شهید مطهری که آن روز به نام مدرسه سپهسالار جدید بود تدریس می فرمایند و در دانشکده هم تدریس می فرمایند: علاوه بر این ها یک

جمعیت ها و انجمن هایی تشکیل می دادند که ایشان مثلاً انجمن دانشجویان دانشگاه ها یکی از انجمن هایشان بود. خیلی از همین دانشجویان آن جا می آمدند. خیلی ها هم که حالا معتقداتشان محکم نبود. این دانشجویها آن ها را می آوردند. خوب رفته رفته این ها رفت و آمدشان زیادتر می شد و با مسایل اسلامی بیش تر آشنایی پیدا می کردند و احیاناً نحوه استدلال را استاد برای بعضی از دانشجویان تأمین داده بودند و این است که خیلی از دانشجویها به این صورت شد که حتی از آن مارکسیستی و جنبه های الحادی که در واقع نقل محافل دانشگاهی ها شده بود، نجات پیدا کردند. بله، آن زمان شده بود یک فکر مدرن. فکر آن چنانی که در آن این چیزهای قدیمی و کهنه و دمده و این چیزها وجود نداشت. این جور نگاه می کردند به مسایل معنوی، ولی آن روش خودشان را که روش الحادی بود مثلاً آن را در سطح عالی فرض می کردند؛ یعنی جزو آدم های روشنفکر. آدم های چیزفهم. مثلاً آن هایی هستند که به این کارهای قدیمی، به این فکرهای قدیمی هم توجه نداشته باشند.

تلاش برای اجرای عدالت در بیان نظریات

تلاش برای اجرای عدالت در بیان نظریات

استاد مطهری حتی در کریدور آن دالان همان دانشکده بودیم، راجع به همان مسئله [استاد مارکسیست] با هم تماسی حاصل کردیم و احوالپرسی و این ها. فرمودند که جریان را اطلاع پیدا کردی؟ گفتم من آن موقع که یک چنین زد و خوردی شد نبودم. آن شخص یکی از دانشجویان را که اعتراض کرده بود کتک زده بود و از این قبیل حرف ها گفتم. من نبودم، ولی به من اطلاع رسید. گفت یک طرفه رفتن و دانشجو را اغفال کردن، من هرگز زیر بارش نمی روم. بله، محیط دانشگاه آزاد است. یک ساعت برای ایشان وقت

بگذارند که برود راجع به مادیگری خودش و همین مسایل هرچه می خواهد صحبت بکنند، آزاد است. دانشجویان هم همه شرکت بکنند. یک ساعت هم مطابق او به من وقت بدهند که من هم درباره رد آن مسایل آن هم به صورت خیلی مستدل و منطقی صحبتی داشته باشم. پس هر دو در واقع یک سمینار داشته باشیم. حتی اگر رادیو بخواند آن سمینار را پخش بکند، من که با رادیو و تلویزیون و این ها هیچ آشنایی ندارم و هیچ وقت دعوت این ها را نپذیرفتم. حالا برای این مسئله دعوت را می پذیرم یا یک روزنامه ای را اختصاص بدهند یک ستون خاص یا دو ستون خاص به مطالب این آقا که مادی است اختصاص داده بشود و یکی دو ستون هم به مطالبی که من در این زمینه دارم. خوب آن وقت همه آزادند این ها را بخوانند و به طور آزاد هر نظری را که خواستند انتخاب کنند. این بهترین راهی بود که ایشان پیشنهاد کرده بود و به تمام مقامات هم گزارش داده بود که به این صورت که ایشان می رود و در کلاس را می بندد و اصلاً از درس هایی که وظیفه اش نیست آن درس ها را بگوید ابا دارد. بعد می پردازد به این مسایل، آن هم به جوانان. به هر حال هیچ اندوخته علمی از منطق ندارند. به هر حال هیچ گونه چیزی سرشان نمی شود. من حتی این کلمه یادم است. گفتند تا گاو و ماهی پایش ایستادم. خدا رحمتشان کند. گفتند تا گاو و ماهی پایش ایستادم. اینجا بایستی یا این مسایل نباشد یا اگر بود، نقطه مقابلش هم باشد، هر دو به اندازه هم. این مسئله را به صورت یک درس هم می شود در آورد. یکی بیاید درس مارکسیست را احیانا بگوید و یکی هم بیاید درس های ضد او را بیان بکند. این بهترین راهی بود که

ایشان انتخاب کرده بودند. گفتند آزادی است، ما که نمی خواهیم کسی را مجبور بکنیم که بیاید مسلمان بشود یا بیاید کافر بشود. آزادی است، افکارمان را و مسایل علمی و اسلامی را و آن هم مسایل مارکسیست و مادیگری را در اختیار بگذارد. هر دو هم ادله خودشان را بیان بکنند. خوب آن ها هم برای خودشان هر راهی را که خواستند انتخاب می کنند. و قائله به این صورت ختم می شود.

هشدار به حفاظت از موجودیت دانشکده الهیات

هشدار به حفاظت از موجودیت دانشکده الهیات

اتفاقا خدمتتان عرض شود، هم استاد شهید مطهری و هم استاد شهید مفتح، هر دو این فکر را به نحو خیلی عمیق و خیلی معتقدانه باور داشتند که این روش دانشگاه علم پرور نیست و عالمی با این روش نمی تواند در دانشگاه ظهور و بروزی پیدا بکند. حالا- برای این که من از مرحله پرت نشوم باز به یک خاطره ای اشاره می کنم که این خاطره مربوط به همان آغاز پیروزی انقلاب در سال ۱۳۵۷، یعنی زمانی که هنوز هیچ کاری مشخص نشده بود. هیچ دانشگاهی رئیسش مشخص نبود. هیچ دانشکده ای افراد و رؤسا و معاونان و غیره، هیچ کدام مشخص نبود. ما از دانشکده الهیات یک قدری دغدغه و اضطراب در ذهنمان خطور کرد که مبادا این دانشکده الهیات در معرض خطر قرار بگیرد. عرض کردم تازه هم ما این جا منتقل شده بودیم. حالا شاید هفته اول بود، هفته سوم بود نمی دانم، ولی تازه بود. همان اولین سالی بود که ما اساتید را این جا جمع کردیم. بنده خودم یکی از فعالین در این زمینه بودم. گفتم که علت این اجتماع ما این است که برویم خدمت استاد مطهری به منزلشان زنگ می زنیم. شماره شان را داشتیم. گفتیم زنگ می زنیم اگر تشریف

داشتند، همه می رویم آن جا، می گوییم آقا دانشکده در معرض خطر است. ما می خواهیم خدمت شما عرض کنیم که شما تشریف بیاورید و ما هم به هر حال از مقامات تقاضا می کنیم که به ریاست شما گردن نهند و خلاصه این جا از این که ملحق بشود ایمنی پیدا بکند. یا به صورت دیگری باهاش رفتار بشود. رفتیم منزل استاد و زنگ زدیم و فرمودند آماده هستیم و ما هم رفتیم. کسانی هم بودند که می خواستیم باشند و پیداایشان نکردیم. آن روز، استاد مفتوح نبود ولی خوب خیلی ها بودند و رفتیم که الان بعضی از آن ها خدا رحمتشان کند، مرحوم شدند. ایشان خیلی هم خوش مشرب بود. خوب پذیرایی کردند و خوب احترام کردند و خوب مباحث مختلفی دوستانه عنوان شد و بعد به هر حال ما مطلب را عنوان کردیم. گفتند خیلی به جا آمدید. برای این که می دانید که نخست وزیری آقای بازرگان خلاصه حکمش صادر شده و به دست ایشان داده شده و من با آقای بازرگان حتی در یک انجمن و مثلاً مجمعی که به نام مجمع مهندسان است و مباحث اسلامی به نحو تحقیقی بررسی می کنند هستیم. مکرر آقای بازرگان گفته اگر یک روزی قدرت پیدا بکنم، این دانشکده الهیات را به هم می زنم، درش را می بندم. درش را تخته می کنم. یک هم چنین تعبیری برای این که دانشکده الهیات چیست؟ همان چیزهایی که تو حوزه قم می خوانند و تو حوزه مشهد و تبریز و اصفهان. تمام این حوزه ها همین درس ها را می خوانند. چرا دولت اینقدر بودجه را خرج دانشکده الهیات بکند. گفت خلاصه آقای بازرگان یک هم چنین نظری دارد، ولی این که آمدید من بیایم، من تمام کارهایم با مشورت امام است. پس بنابراین امشب تا ۲۴ ساعت به من مهلت بدهید و من شاید هم زودتر از ۲۴ ساعت بتوانم تماس بگیرم.

می پرسم و به شما جواب می دهم. بعد هم فرمودند من تلفن فیض را دارم، به ایشان زنگ می زنم، نتیجه را می گویم که به همه آقایان اطلاع بدهند. بعد فرمودند اگر چنانچه امام به من اجازه ندادند. برای این که حتی آن جا به ما گفتند امام به من فرمودند دیگر بس است توی تهران ماندن. شما باید برگردی قم و در حوزه قم یواش یواش درس هایتان را شروع بکنید. حالا هم به همین احتمال ممکن است که امام اجازه ندهند که من دانشکده را در اختیار داشته باشم، و لیکن من به شما توصیه می کنم استاد مفتاح را شما دنبالشان بگیرید و از ایشان درخواست کنید و من هم با ایشان صحبت می کنم. ایشان خواهند پذیرفت. همین کار را انجام دادیم. فردایش رفتیم. هم آقای مفتاح تشریف آورده بودند و هم استاد مطهری آن جا این سخن را ما هم گفتیم که ما به هر حال یک هم چین جریانی است. همه را به اطلاع رساندیم. آقای مفتاح هم گفتند اگر واقعا مرا تأیید می کنید من قبول می کنم. گفتیم قبول می کنیم. گفتند اگر من شدم رئیس یا سرپرست این دانشکده، اولین کاری که انجام می دهم این است که روش سنتی مدرسه فیضیه و مدرسه حقانی را در این جا پیاده می کنم؛ چون که بهترین روش است و نتیجه بسیار خوبی هم از آن عاید شده. این ها چند سال درس می خوانند. ادبیات عرب آن ها در سطح بسیار خوبی بالا می رود. ادبیات عرب در واقع کلید فهم همه علوم اسلامی است. از فقه آن گرفته تا اصولش تا فلسفه اش تا منطق اش تا همه چیز _ اگر ادبیات عرب نداشته باشند، یعنی هیچ؛ چون ما در فرهنگ فارسی خودمان یک کتاب مستدل منطقی محکم قرصی که مسایل علمی فقه یا اصول یا فلسفه و این ها در آن باشد نداریم. از این لحاظ واقعا فقیریم؛ یعنی هر که بخواهد تحقیقی در این

علوم بکنند، باید با زبان عربی آشنا باشد. به هر حال بعد دیدم که آقای مطهری هم دنبال این فکر آقای مفتاح را گرفتند. در همان زمینه، مطالبی را اظهار داشتند که معلوم شد.

مطهری و احیاء نهضت فارسی نویسی در حوزه

مطهری و احیاء نهضت فارسی نویسی در حوزه

قبلاً هم عرض کردم که مکرر در مناسبات مختلف گفته بودند که این راه، راه تعلیم و تعلم نیست. این راهی که دانشگاه اخیراً برای خودش انتخاب کرده، چون حتی آن زمانی که ما درس دکتری می خواندیم، این بساط ها نبود؛ یعنی آن سال سال ۳۵ و ۳۶ بود که دکتری دانشکده الهیات، به نظرم سال همان سالی که استاد در دانشکده دعوت شدند سال ۳۴ این دکتری تصویب شد. ما رفتیم و دکتری درس می خواندیم. اسفار می خواندیم، شفای بوعلی می خواندیم. مثلاً آقای شهابی، دو صفحه از شفا را از خارج درس می داد و یک خورده اش را هم از رو می گفت. ما هم می گفتیم از رو ضرورتی ندارد. مطالب عمده به صورت درس خارج باشد. خدا رحمت کند آقای راشد، به ما درس اسفار می دادند. آقای راشد را که همه می شناسند. خداوند رحمتشان بکند. خیلی مرد متواضعی بود. به خنده می فرمود که اگر شما اسفار را خلاصه نخوانید یا نفهمیدید، من خودم که هر شب مطالعه می کنم. برای این که آماده درسش بشوم. لااقل اسفار را به طور کامل و خوب خلاصه می توانم مسایلیش را در ذهن خودم بسپارم و آمادگی کافی داشته باشم.

عرض شود که شما هیچ کشوری را نمی توانید ببینید که آن کشور علومشان را و فرهنگشان را و سایر مزایا و خصوصیات دانشگاهی و علمی و غیره را به زبانی غیره از زبان خودشان بنویسند و منتشر بکنند. از همه این ها خسیس تر،

همین خود کشورهای عربی هستند که با سایر زبان‌ها اصلاً مخالفند و این‌ها را عجمی می‌دانند. عجمی از عجمه است. عجمه هم یعنی گنگ و نامفهوم. همه زبان‌ها را نامفهوم می‌دانند. فقط عربی را یک زبان روشن و گویا و عرض شود خیلی... می‌دانند. این فقط در ایران است و در حوزه‌های علمیه. حالا ولو این حوزه‌های علمیه در نجف باشد یا در بعضی از شهرهای ایران. مطالبشان را به زبان عربی بنویسند و منتشر بکنند. در حالی که این عربی‌هایی که ما فارس‌ها می‌نویسیم، از نظر علمای عرب زبان، که در هر کشوری به خصوص در مصر و لبنان و سوریه و اینجا هستند عربی به نظرشان نمی‌رسد. می‌گویند یک لغتی است که بعضی کلمات عربی در آن هست و باز به خصوص که این کتاب‌ها اجازه ورود به مرز ایران را ندارند تا در بازار خرید و فروش قرار بگیرد و دیگران بتوانند از این کتاب‌ها استفاده بکنند. نهایتاً این است که در حوزه یا در خانه‌های این‌ها انباشته می‌شود یا در کتاب‌فروشی‌ها و یک چندتایی هم ممکن است خود اهل علم احیاناً اگر آن عالم عالمی باشد نامی، چندتایی از آن فروش برود. حالا- من کاری ندارم به این که روی این مسئله زیاد بحث بکنیم؛ چون من دیدم که راجع به کتاب داستان راستان، جناب آقای دکتر علی‌آبادی بحثی قشنگ و خوب ارائه کردند. من یک یادداشتی راجع به این کتاب مخصوصاً برداشته بودم و گشتم در جیب‌های خودم دیدم این یادداشت خوشبختانه وجود دارد. گفتم من این یادداشت را از قلم خود استاد شهید آیت‌الله مطهری که به حق نظرات خوبی در همه مسایل داشته‌اند این را من خدمتان عرض بکنم. بعد راجع به آن اجتهاد هم که حضرت‌عالی فرمودید که مثلاً قائم به فرد، منتها با یک بیان شیرین‌تری، حرف‌هایی دارند. من آن بیانات

شیرین را ندارم. بله فرمودید که اجتهاد در واقع اجتهاد فردی است نه گروهی. می خواهم بگویم که استاد شهید روی اجتهاد هم در گروهی بودنش نظر دارند که آن را از خارج خدمتتان خواهم گفت. اجالتا این جا آمده که کتاب داستان راستان که برای معرفی چهره واقعی اسلام نگاشته شده، کتاب بسیار ارزشمندی است که حتی به اخذ درجه نایل شده؛ یعنی برنده یونسکو شده و آن درجه علمی را این کتاب گرفته و این شخصیت بزرگ آقای مطهری را می رساند که وقتی ترجمه کردند و به حضرات نشان دادند، این مشمول این امتیازات قرار گرفته. عرض شود که در مقدمه آن کتاب، استاد می فرماید (این ها عین عبارات استاد است، من از روی این می خوانم من از ذکر این نکته نمی توانم صرف نظر کنم) استاد می فرمایند: وقتی مشغول نوشتن این کتاب بودم؛ یعنی کتاب داستان راستان، بعضی از دوستان ضمن تعریف از این کتاب از این که من به این کار که به عقیده آن ها غیر مهم است پرداخته ام اظهار تأسف می کردند. استاد ضمن اظهاراتی که دامنه دارد در این زمینه نوشته اند، متأسفانه این طرز فکر یک بیماری اجتماعی است؛ یعنی آن ها آمدند گفتند آقا اولاً این مطالب پیش پا افتاده را شما که یک عالم بزرگ و توانا و عرض شود که متخصص در مسایل فلسفی و مسایل فقه و اصول و اجتهاد و این ها هستید، چرا این مسایل را مطرح می کنید. ایشان می فرمایند که این یک بیماری اجتماعی است. در واقع همه شان گریبانگیر این بیماری یا این بیماری گریبانگیر همه شان شده است. این ها فکر می کنند علمی دارد توی فارسی این علم را مثلاً ارائه بکند این کسر شأن است. عرض شود که فرمودند که این یک بیماری اجتماعی است که گریبانگیر فضلالی ما شده و یک انحراف بزرگ. از

آموزش های عالی اسلامی است. و پس از ذکر مطالبی، این نکته را یادآور شدند که به همان دلیل است که ما امروز از لحاظ کتب مفید، مخصوصاً کتب دینی اسلامی و مذهبی و سودمند بیش از اندازه فقیریم. برای این که هرکسی برای خودش می رود توی عربی یک چیزی می نویسد. مردم از این ها هیچ اطلاعی پیدا نمی کنند. بنابراین، خیلی از حقایق مسایل اسلامی را عامه مردم ما نمی دانند. خیلی خرافات توی ذهنشان و توی جوامع ما وجود پیدا کرده که با همان ها آشنایی زیادی پیدا کردند. خوب این جا را دقت بفرمایید که نکته اش این جاست. هر مدعی فضلی حاضر است ۱۰ سال یا بیش تر وقت صرف کند و یک...، به هم ببافد و به عنوان یک اثر علمی کتابی به عربی تألیف کند و با کمال افتخار نام خود را در پشت آن کتاب بنویسد. بدون آن که این کتاب یک ذره به حال اجتماع مفید فایده باشد، ولی از تألیف یک کتاب مفید به زبان فارسی به جرم این که فارسی است و کسر شأن خودداری کند. بگویند این کسر شأن ماست، چرا بیاییم به فارسی بنویسیم، به عربی بنویسیم. ده سال هم زحمت می کشند. ایشان می فرمایند این زحماتشان فقط یک ... که به هم بافته اند.

نتیجه این که چیزهای زاید، پشت سر هم چاپ و منتشر می شود و سپس استاد به این چهره خواجه نصیر طوسی رحمه الله استناد می کند. افسوس که آن چه برده ام باختنی است. بشناخته ها تمام نشاختنی است.

برداشته ام هر آن چه باید بگذاشت

بگذاشته ام هر آن چه برداشتنی است.

خلاصه آن چه را که باید بنویسیم نمی نویسیم. آن چه را که نباید بنویسیم به آن صورت می نویسیم که هیچ کس هم از آن ها اطلاع پیدا نمی کند جز...؛ یعنی یک خشک و تری را به هم بافتن و عرض شود که تحویل دیگران دادن هیچ مفید فایده دیگری نیست. این واقعا نکته عجیبی است که استاد تذکر دادند، ولی کو که کسی پیدا شود و به این تذکرات واقعا توجه پیدا کند و تحت تأثیر آن قرار بگیرد. ما هم چنان می بینیم که به همان صورت هاست که بوده، ولی همان طور که فرمودید این نهضت فارسی نویسی در زمان صفویه به نحو خوبی داشت پیشرفت می کرد، ولی به هر حال آخر سر، زیر و رویش را گرفتند و مجددا افتاد توی عرض شود این غشغرق مسایل آن چنانی.

نمره ای بالاتر از بیست

نمره ای بالاتر از بیست

عرض شود ما که آمدیم قم، گفتیم برویم این کلاس ها را ببینیم و مثلاً برویم لیسانسیه بشویم و بعد هم دکتر بشویم. خلاصه این زمانه این چیزها را می پسندد. ولو ما تو حوزه ما این درس ها را فول بودیم. به اصطلاح امروزی ها و اجتهاد از سه چهارتا از علمای بزرگ حوزه گرفته بودیم. دو سه سال هم نجف، ولی استاد که آمدند فقط توی یک امتحان شرکت کردند. یک امتحان؛ یعنی یک امتحانی گذاشته بودند. اسمش هم بود امتحان مدرسی. این یک امتحان بود. به اسمش خیلی کار نداریم. برای این بود که هر کس از حوزه علمیه این درس ها را خوانده باشد و دو نفر هم از علمای آن جا یا از فضلالی قم یا قم نباشد یا فرض کنید اصفهان مشهد جاهای دیگر، گواهی بدهد که این آقا در حوزه مثلاً قم یا حوزه مشهد، این درس ها را خوانده که این بیاید و این امتحان مدرسی را بدهد. این را ضوابط کشور ما و وزارت آموزش و پرورش

ما به رسمیت می شناسد. به او پایه می دهند و حقوق می دهند. استاد در این امتحان شرکت کردند. در رأس این امتحان هم علمای بزرگی بودند که این امتحان را برگزار می کردند که همه شان از استادان مبرز دانشگاه بودند. یکی از آن ها هم استاد راشد بود، استاد شهابی بود، استاد فروزانفر بود و از این قبیل استادان. آقای آیت الله شهید مطهری که آن وقت ها می گفتند شیخ مرتضی مطهری هم آمده بود. آقای راشد آمد ورقه هایش را به این و آن نشان می داد و می گفت یک آقای از قم آمده و در این امتحانات شرکت کرده که خودش در رأس استادانی است که این امتحان را برگزار کردند. اگر نمره ای بالاتر از بیست می داشتیم ما تازه آن نمره را می دادیم حق مطلب ادا نشده بود. مرادشان امتحان آقای استاد مطهری (رض) بود که از همان موقع این آقای راشد همین جور این را در همه محافل و مجالسش عنوان می کرد و دیگران هم از قول آقای راشد. چون آقای راشد یک شخصیت خیلی جا افتاده و مورد قبول همه بود. مبالغه نمی کرد واقعیات را می گفت. اصلاً دروغ نگفته بود. این است که در همان اوایل دانشگاه تهران به وسیله دانشکده الهیات و معارف اسلامی از ایشان دعوت به عمل آوردند که بیایید و لطف کنید و در دانشکده تدریس بفرمایید و از این قبیل چیزها والا قبل از این دو سال هم سه سال هم گذشته بود که ایشان تهران هجرت کرده بودند. در همان مدارس قدیمه درس می دادند. مثلاً همان که گفتیم به نام خود استاد هست و آن مدرسه مروی که نزدیک بازار هست، روبه روی شمس العماره. من که تهران آمدم یک وقتی حجره ای آن جا گرفتم.

گفت و گو با دکتر مهدی محقق

اشاره

گفت و گو با دکتر مهدی محقق

زیر فصل ها

صلوات بر پاکان

در کنار محقق خراسانی

خدمت انگیزه هجرت

استاد واقعی دانشگاه

آماده، شنیدن سخنان نو

پاسخگوی مشکلات فکری دانشجویان

علم دوستی که، دنیای جدید را درک کرده بود

استاد محوری در اندیشه استاد

مطهری و تجدید نظر در نظام علمی کشور

مطهری و رسالت عامه نسبت به نسل جوان

صلوات بر پاکان

صلوات بر پاکان

من در حدود سال های ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۶ با مرحوم شهید مطهری آشنا شدم. به خاطرم هست آن زمانی که من در مشهد دروس حوزوی و طلبگی می خواندم، مرحوم مطهری سالی یکی دوبار به مشهد مشرف می شدند و اهل علم مشهد، مدرسان یا طلاب فاضل، هنگام غروب برای نماز و زیارت حضرت ثامن الحجج علیه السلام به مسجد گوهرشاد می آمدند. یادم هست که بعضی از آقایان در یکی از صُفهِ های مسجد گوهرشاد، به قول خودشان گعده می کردند. من نشست کوتاه نیم ساعت سه ربع داشتم تا وقت نماز فرا برسد. در آن جا خاطرم هست که مرحوم آشیخ کاظم دامغانی که از اساتید برجسته حوزه علمیه

مشهد بودند و در مدرسه «دو در» تدریس می فرمودند، در یکی از صنفه ها می نشستند تا موقع نماز فرا برسد. بعد دوستان، شاگردان و کسانی که از قبل ارادتی به ایشان داشتند، می آمدند و دورشان جمع می شدند. یادم هست مرحوم مطهری هم هر وقت مشهد بودند، در همان وقت آنجا حاضر می شدند. از افرادی که آن جا بودند، مرحوم محمدتقی شریعتی پدر مرحوم دکتر علی شریعتی بود که آن جا حاضر می شد. یادم هست مرحوم محمدتقی شریعتی چون ذوق ادبی و شعری هم داشتند، وقتی از در ورودی مسجد وارد شدند و به طرف این جلسه و آقایانی که نشسته بودند، آمدند، چشمشان به مرحوم مطهری که افتاد، این شعر را قرائت کردند: «مطهرون نَقِيَاتٌ جِيوبِهِم تَجْرِي الصَّلَوَاهُ عَلَيْهِم اَيْنَمَا ذَكَرُوا.» اگر حافظه ام خطا نکرده باشد، از شعرهای معروف

ابونواس، شاعر عرب است که در مدح حضرت امام رضا علیه السلام گفته است؛ یعنی این ها خانواده ای هستند پاک گریبان آنها، جیوب آن ها و دامن های آن ها پاک است. همواره باید با صلوات از آنان یاد کرد. در همین است که می گوید: «من لم یکن علویا حین تنسبهُ فما له فی قدیم دهر مفتخرٌ؛ اگر کسی منسوب به حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام نباشد، هیچ افتخاری برای او نیست و این افتخار برای خاندان حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است.» غرض از بیان این ذوق ادبی این بود که مرحوم محمدتقی شریعتی تا چشمشان به مرحوم مطهری افتاد، بیتی را بر زبان راندند که با کلمه «مطهرون» آغاز می شد. بعدها که من گاه گاهی به قم مشرف می شدم، در سال های ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ اغلب با طلاب مشهدی یا خراسانی که در آن جا بودند و از نظر سن و سال جزو... من محسوب می شدند آن ها را می دیدم. از جمله یادم هست که در مدرسه دارالشفاء، مرحوم سیدسعید نیشابوری، درس مغنی یا مطول یا سیوطی می داد و چند نفر از طلاب هم پای درسش می آمدند. از آن جمله، مرحوم سیدعبدالحسین واحدی، همان شهید واحدی و سید علی میردامادی بود. بعد می دیدم این ها همه می گویند که آقای مطهری را باید ببینیم یا دیدیم این جور فرمودند و فلان. من کنجکاو شدم که این مطهری کیست. از همان ها پرسیدم. گفتند که ایشان اهل خراسانند و در مدرسه فیضیه هستند و ما همیشه در مشکلات خودمان، در مشکلات علمی و زندگی خودمان با ایشان مشورت می کنیم. یک روز عصر هم من بدون این که با مرحوم مطهری صحبت بکنم، ایشان را در آن جا دیدم و یادم آمد که ایشان را در مشهد هم مکرر در مسجد

گوهرشاد دیده بودم. این بود تا زمانی که مرحوم مطهری از قم به تهران مهاجرت فرمودند و وارد دانشگاه شدند.

در کنار محقق خراسانی

در کنار محقق خراسانی

در آغاز که مرحوم مطهری به تهران آمدند، خیلی وضع معیشتی ایشان نامنظم بود. به علت این که حقوقی از جایی دریافت نمی کردند و بیش تر مشغول مطالعه، خواندن کتاب و نوشتن مقاله و کتاب بودند؛ یعنی در حقیقت، به قول معروف یک حرفه آخوندی نداشتند که مثلاً منبری بروند و این ها. باز هم آن چه ایشان را کمک کرد، همان علم و اطلاعات ایشان بود. یادم هست یکی از دوستان خود من در به در دنبال یک نفر می گشت که شرح منظومه حاج ملاهادی سبزواری را پیشش بخواند. من آن وقت متوجه شده بودم که مرحوم مطهری علاقه مند خواهد بود که درس بدهد. خوب هم فایده مادی برای ایشان دارد که تازه از قم آمده بودند و تشکیل زندگی داده بودند. یادم هست که دو بعد از ظهر قرار گذاشته بودند در مسجد معیر در خیابان سیدنصرالدین و آن دوست ما که من معرفی کرده بودم نزد مرحوم مطهری می رفت و شرح منظومه حکمت را می خواندند. باز از نظر مسکن دچار اشکال بودند که من این موضوع را با مرحوم پدرم حاج شیخ عباس علی محقق واعظ خراسانی در میان گذاشتم. یک خانه نیمه خرابی که ما داشتیم مرحوم پدرم زندگی می کرد. این ها دو اتاق آن بدون مصرف بود و وقتی که من به مرحوم پدرم گفتم، ایشان خیلی خوشحال شدند. گفت نه اگر ساختند آقای مطهری به همین دو تا اتاقی که کهنه و فرسوده است. بعد وقتی من به مرحوم مطهری گفتم، گفتند با کمال میل بودن؛ در جوار استاد خطابه و منبری مانند حاجی

محقق برای من یک فرصت مغتنمی خواهد بود. آن مرحوم یک سال یا یک سال و نیم آن جا زندگی می کردند و این توفیق برای من بود که ایشان را ببینم و خصوصاً که ما در یک هدف قرار داشتیم. من هم اولین سال هایی بود که در دانشگاه تدریس می کردم.

خدمت انگیزه هجرت

خدمت انگیزه هجرت

من از سال ۱۳۳۸ در دانشگاه تهران درس می دادم. من در دانشکده ادبیات بودم و ایشان در دانشکده علوم معقول و منقول که بعد الهیات شد. از این جهت بود که همیشه فرصت دیدار و مشورت با ایشان بسیار برای من دست می داد. مسئله آن روزها این بود که در آن زمان یک عده از طلاب از رکودی که در حوزه ها بود، ناامید شده بودند. به علت این که در حوزه هر چند آن سنت احترام به علم، حفظ مراتب، حفظ طبقات علمی وجود داشت، ولی جهشی برای این که تغییر برنامه بدهند، تغییر اسلوب تدریس بدهند، این چیزها نبود؛ یعنی اگر کسی جذب حوزه می شد، فقط آن نفس گرم استادها بود که آن ها را جذب می کرد. از این جهت، کسانی بودند که فکر می کردند اگر به دانشگاه بیایند، می توانند در حوزه دگرگونی و تغییری صورت بدهند. مثلاً در آن زمان، کتاب هایی که در حوزه تدریس می شد، کتاب های چاپ سنگی با همان وضع سابق بود. گویی کوچک ترین تغییری از زمان آغاز صنعت چاپ نکرده است. مثلاً شرح منظومه حاج ملاهادی سبزواری که متجاوز از ده بار چاپ سنگی شده بود، بازهم همان چاپ سنگی را می خواندند. برای اولین بار بود که من صورت نویی به چاپ شرح منظومه دادم. به علت این که این کتاب برای اولین بار چاپ حروفی می شد. پیوست آن ۱۵۰ صفحه فرهنگ

اصطلاحات فلسفی با معادل انگلیسی اش گذاشتم. مقدمه ای در شرح احوالش نوشتم به قلم خود سبزواری، به قلم خانواده اش، به قلم دانشمندان معاصرش مثل ادوارد براون، کندو گوینو، اقبال لاهوری؛ یعنی برای اولین بار بود که یک کتاب حوزه ای به صورت آبرومند چاپ می شد و هدف من هم از این که از حوزه علمیه مشهد بریدیم و آمدم به تهران همین بود. مرحوم شهید بهشتی هم که از قم به تهران آمدند و وارد دانشکده معقول و منقول شدند، همین هدف را داشتند. استاد دکتر ابوالقاسم گرجی هم که از نجف به تهران آمدند و وارد دانشگاه شدند و هم چنین دکتر سیدجعفر شهیدی این ها همه با این هدف بود تا با سوابقی که این ها در حوزه های علمیه داشتند، بتوانند اثری بر روی دانشگاه بگذارند. نظام دانشگاهی هم مقتبس از غرب بود، بالاخره آن چه مسلم بود، غرب از ما جلو بود. همین کتاب خانه ها، کتاب های اسلامی ما قبل از این که در کشورهای اسلامی چاپ بشود برای اولین بار در اروپا چاپ شد. کتاب های تاریخ مثل تاریخ طبری، تاریخ مسعودی، مروج الذهب التنبیه و الاشراف، کتاب های جغرافیایی مثل احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، کتاب های حسبه، کتاب های متون فقهی، همه در اروپا چاپ منقح شده بود. خوب البته ما هم به فراخور خودمان، کتب علمی خودمان را چاپ سنگی کرده بودیم و آن هم خودش یک حرکت متری علمی بود. ما چاپ سنگی اسفار ملاصدرا را داریم، چاپ سنگی شفای ابن سینا را داریم، چاپ سنگی شرح لمعه را داریم، قوانین را داریم و دیگر کتب طلبگی، ولی این امید بود که ما بتوانیم در حقیقت، به یک کمکی به هر دو نظام کرده باشیم. هدف مرحوم شهید مطهری این بود.

استاد واقعی دانشگاه

استاد واقعی دانشگاه

ما اغلب در جلسه هایی که به وسیله وزارت علوم تشکیل می شد، برای مشورت یا مثلاً در دانشگاه بود ما اغلب با هم بودیم. من نماینده دانشکده ادبیات علوم انسانی بودم و ایشان نماینده دانشکده علوم معقول و منقول بود و حتی در بعضی از این جلساتی هم که می دانستیم افرادی شرکت می کنند که ما حرفی نداریم برای آن ها بزنیم، مرحوم مطهری با من مشورت می کردند که ما برویم یا نرویم و من می گفتم خیلی خوب ما می رویم و حرف خودمان را می زنیم. اتفاقاً یک موردش را من در این بزرگداشت نامه ای که برای مرحوم مطهری در انجمن آثار و مفاخر فرهنگی گرفتم، ذکر کردم. چون ما در انجمن آثار و مفاخر فرهنگی از چهارسال پیش که من رفتم آن جا، هر ماه برای یک دانشمند، بزرگداشت می گیریم و یک بزرگداشت نامه هم شامل شرح احوال و زندگی علمی شان چاپ می کنیم. در اردیبهشت سال ۱۳۷۹ برای مرحوم مطهری مجلس بزرگداشت گرفتیم و بزرگداشت نامه هم را چاپ کردیم. خاطرات خودم هست شرح احوال ایشان هم هست. حتی تصویرهایی که ایشان با مرحوم علامه طباطبایی یا مثلاً دیگر استادهایشان دارند، در این جزوه هست. در آن جا نوشتند که وقتی وزارت علوم دعوت کرده بود، جلسه ای تشکیل شده بود از بزرگان مملکت بیشتر هم بزرگان سیاسی بودند که آمده بودند و در جریان علم قرار گرفته بودند؛ چون که یکی از آفات مملکت ما همین بوده است که گاهی بعضی از افراد با نفوذ سیاسی، خودشان را وارد جریان علمی می کنند، در حالی که نه علاقه ای به علم دارند و نه به درد معلمی می خورند، ولی چون که کلمه دانشگاه یک کلمه دهان پرکنی هست و بگویند

استاد دانشگاه هم هست، ایشان مدیر عامل فلان اداره هستند یا در فلان وزارت خانه در رأس قرار گرفتند، در ضمن استاد دانشگاه هم هستند. در کشورهای مرفعی این جور نیست. آن کسی که استاد دانشگاه هست، باید استاد دانشگاه بماند باید ساعت ۹ در دفتر خودش باشد و در اختیار دانشجویان قرار بگیرد. کسی که چند تا شغل دارد و یک شغلش، استادی دانشگاه هست، این استاد به معنی واقعی نیست. او می آید آن جا یک درسی می دهد و آن عنوان را یدک می کشد. غرض این که افرادی هم که آن جا نشسته بودند، از این قبیل بودند، نه همه شان، بلکه بعضی هایشان. وقتی ما با مرحوم مطهری با هم رفتیم آن جا، آن ها گفتند هدف از این جلسه این است که دانشجویان دیگر الان یک خورده سرکش شدند و فرمان بردار نیستند و طغیان می کنند و از این حرف ها، ما می خواهیم افرادی بیایند الگو برای این ها بشوند که در حقیقت این ها تحت تأثیر آن افراد قرار بگیرند. پس این ها را این جا جمع کردیم. خدا رحمت کند مرحوم مطهری را. عرض کردم به استثنای چند نفر که من خودم می شناختم، آن ها واقعاً استاد به معنی واقعی بودند، ولی بقیه شان همان افراد اداری و دیوانی بودند که به دانشگاه راه یافته بودند. افرادی بودند که ده تا شغل داشتند، یکی هم تدریس در دانشگاه بود. مرحوم مطهری فرمودند که نسل جوان ما و دانشجویان ما از بزرگان این مملکت مأیوس شدند. از بس که دیدند متملق هستند، چاپلوس هستند، دنبال مال و منال دنیا هستند و اعتنایی به دانشجویان ندارند و چه بسا دانشجویان را تحقیر می کنند. این است که جوان ایرانی از این ها مأیوس شده و الگوی خودش را دیگر نمی تواند از ایران به دست بیاورد. پس سعی می کند الگویش را از خارج از ایران به دست بیاورد. می رود دنبال

فلان قهرمان فکری که در آمریکای جنوبی هست. این را الگوی خودش قرار می دهد و یک جمله ای گفتند که شاید مثلاً من جرأتش را نداشتم که این جمله را بگویم، ولی مرحوم مطهری گفتند. بعد هم گفتم شما خوب گفتی. گفت: «ممکن است بعضی ها شرح حال خودشان را بنویسند و بدهند دست دانشجو که بیا این را الگوی خودت قرار بده. دانشجو ممکن است این را بخواند به خاطر این که من چه کار بکنم که مثل این نشوم. این را بخواند». این تعبیر برای آن ها خیلی گران آمد و واقعاً هم به جا گفت. همان طوری که عرض کردم. دانشجویان کاملاً استاد واقعی را از استاد غیر واقعی تمیز می دادند. آن جا در دانشکده ادبیات که بودم، استادان بزرگ و بزرگواری داشتیم مثل مرحوم دکتر یحیی مهدوی که تمام حقوق خودش را صرف نشر کتاب های قرآنی و تفسیر می کرد که همین وجوه قرآن... تفسیری را که من چاپ کردم، به سرمایه ایشان چاپ شد. تفسیر سوره آبادی. استاد دکتر غلام حسین صدیقی، استاد جلال الدین همایی و مرحوم بدیع الزمان فروزانفر، را دانشجویان می دانستند که این ها استاد واقعی هستند، ولی کسانی که ده جا ارتباط داشتند، ده جا شغل داشتند و می آمدند سر کلاس، وقت شاگرد را هدر می کردند و مجال هم نمی دادند که دانشجویان با آن ها صحبت بکنند، این ها را هم می شناختند. بنابراین، مرحوم مطهری به حق گفت که دانشجویان بیایند این جزوه ای که شما بخواهید تألیف کنند، بخوانند به هدف این که چه کار کنند که در آینده مثل شما نباشند، بلکه افرادی باشند خدمت کن و خدمت گزار و صادق و مخلص.

آماده، شنیدن سخنان نو

آماده، شنیدن سخنان نو

والله، در حوزه آن سنت علمی متجلی بود و زنده بود؛ یعنی احترام به علم؛ یعنی این که حرف اول را علم بزند. یعنی طلبه وقتی وارد می شد و یک مقدار در حوزه می ماند، مقام خودش را پیدا می کرد که در چه مرتبه ای هست و استادش در چه مرتبه هست و این احترام وجود داشت، ولی نقصانی که در حوزه بود، آن متدلوژی علمی بود. متدلوژی جدید بود که حوزه نتوانسته بود بگیرد. علتش، ندانستن زبان و قرار نگرفتن در جریان علم بین المللی بود. الان علم جنبه بین المللی دارد. امروز اگر من دارم این جا در یک موضوع فقهی کار می کنم، به قول شما باب بیع مکاسب را مطالعه می کنم، درباره همین بیع از نظر فقهی در پاکستان هم عده ای مشغول هستند. در هندوستان و مصر حتی در توکیو ژاپن و در ترکیه هم هستند. بنابراین، یک حوزه علمی باید مطلع باشد و در جریان علم قرار بگیرد که این گونه نبود. عیش دانشگاه این بود که به طور کلی الفبای پژوهش وجود نداشت و الان هم ندارد. الان کدام دانشگاه هست که ما بتوانیم با ضرس قاطع بگوییم که منابع مورد استفاده آن رشته را دارد. در حالی که دانشگاه های معتبر دنیا در هر رشته ای، منابع را دارند. یک کتابی بود که رساله دکتری بود و یک نفر در دانشگاه شیکاگو درباره شیخ مفید نوشته بود. من این را دادم به احمد آرام و ترجمه کردند. خوب الان به منابع آن کتاب که نگاه می کنیم، به زبان فارسی ترجمه شده و دانشگاه تهران هم دوبار آن را چاپ کرده. خوب این منابع در دانشگاه شیکاگو موجود بوده که این توانسته یک کتابی درباره شیخ مفید بنویسد، ولی در مراکز علمی کشور، ما می بینیم که این منابع موجود نیست. پس به این نتیجه می رسیم که مثلاً فرض

بفرمایید که در دانشگاه آکسفورد می شود کتابی درباره شیخ مفید یا شیخ طوسی نوشت یا مثلاً در مشهد که زادگاه شیخ طوسی هست، نمی شود نوشت؛ چون منابعی وجود ندارد. الان بسیاری از دانشگاه ها عقیده ای به منابع و مأخذ ندارند و این که ما می بینیم تحقیق و پژوهش کم می شود، همین است. نه تنها در این علوم ما که علوم انسانی و علوم عقلی یا نقلی هست، بلکه در علوم محض یا علوم فرهنگی یا... همین طور است. ما علم جدید را قبل از ژاپن گرفتیم. ژاپن بعد از ما گرفت. چرا ژاپن این مقدار در علم پیشرفت کرد که ما نکردیم؟ چون ژاپن علم را که گرفت و راکد نگذاشت. بلکه درباره اش بحث و تحقیق کرد، ولی ما هرچه گرفتیم، در برابرش سکوت کردیم. آن فهمید که پژوهش به منابع و مأخذ نیاز دارد، ولی ما هنوز هم متوجه نشدیم که پژوهش به منابع و مأخذ نیاز دارد. شما ببینید این همه دانشگاه هایی هست که همان رشته خود ما زبان و ادبیات فارسی یا مثلاً علوم و معارف اسلامی در آن تدریس می شود. ببینید آیا منابع و مأخذش کامل هست. به اندازه یک کسی رساله دکتری بنویسد و رقابت بکند با یک دانشگاهی مثل آکسفورد یا... کالیفرنیا. خوب نیست و به فکر هم نیستند. بعضی از دانشگاه ها به فکر هستند. دانشگاه هایی که مثلاً یک تفکر در آن حاکم است، آدم می بیند یک چیزی، ولی آن دانشگاهی که در آن جریان های اداری و پیچ و خم دیوان سالاری می افتد، می بینیم اصلاً به فکر نیستند. من یک سفری به مصر می رفتم. خوب گفتم حالا که بین ایران و مصر ارتباطی نیست خوب کتاب های زیادی هم چاپ می شده که بایست در دانشگاه می بود. به یکی دوتا از دانشگاه های دولتی گفتم که من می خواهم بروم آن جا. اگر می خواهید کتابی که لازم باشد برای دانشجوها

بگیرم. دیدم همه بی تفاوت بودند، ولی یکی دو نفر از روحانیان حالا نمی خواهم اسمشان را ببرم که در رأس دو تا دانشگاه بودند که در آن زمان من در آن دانشگاه ها درس می دادم، به محض این که گفتم من دارم می روم به مصر، گفتند اگر کتاب خوبی هم پیدا شد، برای ما بخرید و همان جا با دشواری پولی را فراهم کردند که یادم است مثلاً برای یک کدامشان این کتاب «سیر الاعلام النبلاء» که یکی از کتاب های مرجع هست، درباره شرح حال دانشمندان، برای آن دانشگاه خریدم. خوب شما ملاحظه می کنید که پژوهش به بسترگاه پژوهش نیاز دارد تمام دانشگاه های دنیا، آن هایی که من رفتم دانشگاه های متری _ حالا جهان سومی ها را کار ندارم _ دانشجویان دکتری یا دانشجویان فوق لیسانس، تمام وقت دانشجو هستند. آن دانشگاه کوشش می کند از یک ناحیه ای برای آن ها وسایل فراهم کند. یک بورسی، یک شهریه ای، یک کمک هزینه ای. ما دانشجو داریم، دوره دکتری می خواند و می گوید: ۲۴ ساعت در دبیرستان درس می دهم. هیچ دستگاهی نیست که به این دانشجو رحم بکند که این بایست دکتر بشود. این بایست استاد درجه یک این مملکت باشد. این می بایست حرف آخر علم را در این مملکت بزند. خوب مثلاً فرهنگ چقدر به او می دهد که حالا ۲۴ ساعتی که می بایست تحقیق بکند، پژوهش بکند و عالم بشود، خوب به او داده بشود تا این تمام وقت دانشجو باشد. خوب می بینیم که علت این که پژوهش عقب می رود و نزول می کند و رکود پیدا می کند، این است که الان اغلب شاگردهای ما ۲۴ ساعت در هفته باید برود دبیرستان درس بدهد می مانم چه تکلیفی به این ها بدهم. این که مثلاً من بگویم بیا برو این موضوع را تحقیق بکن، در حالی که در دانشگاه های دیگر از هر جا شده، آن

رئیس دانشگاه، خودش را موظف می‌داند و در حقیقت، خودش را مثل پدر می‌داند تا آرامش دانشجویان را به وجود بیاورد تا آن‌ها درس بخوانند و استاد درجه یک بشوند.

بینید؛ فرد آن قدر نمی‌تواند تأثیر داشته باشد، وقتی نظام در یک کیفیت خاص باشد مرحوم مطهری همین قدر خودش را آماده کرده بود که حرف تازه را گوش کند و در آن جایی که لازم است، بگوید، ولی دیگر قدرت اجرایی نداشت که مثلاً به رئیس یک دانشگاه یا مثلاً به وزیر وزارت خانه علوم بفهماند که این مملکتی که هر روستا و هر دهش یک فیلسوف درجه یک، یک عارف درجه یک، یک متکلم، یک صرفی و یک نحوی داشته، چرا باید الان خالی از علم باشد؟ الان شما نگاه کنید اغلب دانشگاه‌ها با استادپرورازی اداره می‌شوند. چرا من خودم استاد پرورازی بودم و می‌رفتم به مشهد یا اصفهان. در اصفهان من عربی دوره دکتری درس می‌دادم. چرا باید اصفهانی که راغب اصفهانی و ابوالفرج اصفهانی داشته، نمی‌دانم کمال الدین اصفهانی داشته و تا همین اواخر افرادی مثل شیخ محمد خراسانی و استاد جلال الدین همایی در آن جا بودند، حالا مثلاً یک معلم عربی نداشته باشد که صبح تا شب توی دانشکده باشد و من می‌بایست در این سن و سال، از صبح بلند شوم و بروم آن جا با هواپیما و بعد برگردم. در همین هفت هشت سال پیش پنج سال، سالی یک ترم به مالزی می‌رفتم آن جا ترتیبی داده بودند که استاد که تمام وقت هست، به معنی واقعهش تمام وقت باشد و در اختیار دانشجویان باشد. در آن قسمتی که من درس می‌دادم، پنجاه تا دانشجو داشتند که بعداً هم بیشتر شد، هفتاد تا. در همان سه

چهار سالی که من در آن جا بودم، حدود سیصد چهارصد هزار کتاب خریدند. رئیس آن جا گفت: «آخر ما باید با دانشگاه آکسفورد رقابت بکنیم». حالا مثلاً من در علوم محض در پزشکی و داروشناسی کاری ندارم، ولی در علومی که مربوط به ما هست، آیا کدام رئیس دانشکده گفته باید با یک دانشکده ای رقابت بکند. دغدغه مرحوم مطهری این بود که در مرحله اول، خودش بداند که در دنیا چه می گذرد اغلب مرحوم مطهری به من می گفت اگر استادهایی می آیند ایران و شما می شناسیدشان، این ها را با من آشنا کن. خوب فکر او این بود که در آن طرف دنیا چه می گذرد. مثلاً همین پروفیسور ایزوتسو که صحبتش را پیش از این می کردیم، مرحوم مطهری می گفت که در یکی از جلسات خودمان که در مدرسه سپه سالار تشکیل می شد، ایشان را بیاور بینم که این چه جوری جذب شده به این که اسلام شناس بشود. این چه عواملی باعث شده که کتابی درباره مفاهیم دینی و اخلاقی در قرآن بنویسد. این کجا عربی یاد گرفته که در مجمع الغه العربیه، او را عضو خودشان بکنند و کجا فلسفه اسلامی خوانده که بتواند مثلاً بنیاد حکمت سبزواری را بنویسد. این چی شده که علاقه مند شده که با تو _ یعنی من _ شرح منظومه را به زبان انگلیسی ترجمه بکند که حتی از شغل خودش که در دانشگاه ژاپن بود استعفا بدهد و بعد بیاید به ایران برای این که با مهدی محقق همکاری بکند که شرح منظومه را به انگلیسی ترجمه بکنند و که در در نیویورک چاپ شد. خوب مرحوم مطهری هم همین دغدغه را داشت. مطهری حاشیه بر شرح منظومه نوشت. شرح منظومه را ترجمه کرد، شرح بسیط را شرح مفصل نوشت؛ برای

این که می دانست این سنت دارد قطع می شود. ما چرا در همان زمان در همین تهران، حدود ده تا استاد فلسفه اسلامی درجه یک داشتیم و الان یکی هم نداریم؟ مرحوم آمیرزا مهدی آشتیانی، مرحوم آشیخ محمد تقی آملی، مرحوم آمیرزا محمدعلی شاه آبادی، مرحوم آمیرزا ابوالحسن شهرانی، مهدی الهی قمشه ای، آسید کاظم عصار بودند. اگر طریق این پژوهش به قول شما یا آموزش درست می بود، باید افرادی تربیت بشوند که از آن ها هم بالاتر باشند. قطب الدین شیرازی می گوید: «یگانه جمله ای که به ضرر علم در جهان اسلام تمام شد، این بود که گفتند ما ترک الاول للاخر شیئاً؛ دیگر گذشتگان هرچه گفتند تمام بوده. بعد از آنها دیگر چیزی اضافه بر آنها نداریم که بگوییم.» می گویند اگر این جور بود که اصلاً علم همیشه رو به افول می رفت، ولی علم بایست همیشه سیر صعودی پیدا بکند. غرض این بود. یادم است یک وقت یک پروفوسوری از این جا عبور می کرد که من او را در کانادا دیده بودم. از بهترین فیلسوفان هندوستان بود. پروفسور پانیکارد مرحوم مطهری گفتند: من می خواهم این را بینم. گفتم: برای چی می خواهید بینید؟ گفت: می خواهم بینم که واقعیت تفکر و اندیشه مابعدالطبیعه هندی چیست؟ آیا واقعاً این ها همه شان بت پرستند؟ آیا واقعاً در ته ذهنشان نسبت به مابعدالطبیعه و خدا و این ها چه عقیده دارند؟ خوب بعداً ما می بینیم یک کسی مثل ابوریحان بیرونی هم همین کنجکاوی را داشته که وقتی می رود به هندوستان، کتاب تحقیق ماللهند را می نویسد. می گوید: این ها دو دسته هستند، خواص و عوام. خواص آن ها به خدا اعتقاد دارند، ولی عوام همیشه می خواهند یک چیزی محسوس و

ملموس داشته باشند و آن خدای نامرئی برایشان قابل تعقل نیست. همین را هم پرفسور پانیکارد به مرحوم مطهری گفتند. مثلاً رئیس مجمع بین المللی فلسفه در قرون وسطی آمده بود در ایران که کتاب پنج شش جلدی فلسفه معاصر را هم نوشته بود. من توصیف کتاب را برای مرحوم مطهری کردم. ایشان گفت من بینم این شخص را. ایشان همیشه مایل بود که اهل علم، چه خارجی ها، چه داخلی ها، آن کسانی را که نمی شناخت، ببینند. یک وقتی به من گفت دلم می خواهد با حمید عنایت آشنا بشوم؛ یعنی این حس در او بود. اولین باری که من مرحوم شهید بهشتی را ملاقات کردم، دیدم یک کتاب کلفتی زیر بغلش است. سالی بود که با هم امتحان ورودی می دادیم برای وارد شدن به دانشکده معقول و معقول. بعد از این که آشنا شده بودیم، دو دفعه سلام و علیک کرده بودیم. در جریان امتحان کنکور بودیم و این ها یکی دو تا کتاب کلفت زیر بغلشان بود. گفتم این چیست. یک دوستی داشتند او هم با ما وارد دانشکده معقول و منقول شد؛ آقای سید کمال الدین موسوی که در اصفهان تا همین اواخر هم تدریس می کردند. الان هم در قید حیات هستند. او خیلی حس شوخی و مزاح داشت. به من می گفت: «تعبت شرأ؛ یعنی شری را زیر بغلش گرفته.» شوخی کرد. بعد که من کنجکاو شدم که این کتاب چیست، گفت کتاب دایره المعارف اسلام است. تا آن وقت شاید من زیاد کنجکاو نبودم که دایره المعارف اسلام چیست، ولی مرحوم بهشتی گفت مگر تو نمی دانی که از ۱۵۰ سال پیش اروپایی ها تحقیق و تتبع کردند درباره مسایل مختلف اسلام. از تاریخ، قرآن، جغرافی و این ها را به صورت الفبایی در این جا

مدون کردند. خوب برای یک طلبه حوزه به هیچ وجه ضرورتی نداشت که یک کتاب انگلیسی را که فرنگی ها نوشتند، بخوانیم. حتی در بعضی ها مثل حوزه علمیه مشهد که حتی خواندن فلسفه هم علنی مجاز نبود، یادم است که من شب ها می رفتم پیش یک استاد، منطق حاج ملاهادی سبزواری را می خواندم. بعد فهمیده بودم بعضی از طلاب که تحت تأثیر جو ضد فلسفی آن جا بودند، گفتند که شنیدیم شما هم می روید فلسفه می خوانید. گفتم حالا ما یک استادی پیدا کردیم یاد بگیریم. بعد گفتند لااقل برویم پیش یک کسی بخوانیم که ردش هم نکند. گفتم ما داریم منطق می خوانیم، الان هم رسیدیم به آن جا که علم بر دو قسم است: یا تصور است یا تصدیق. به قول صدرالدین تفتازانی که متن حاشیه ملاعبداللّه مال او است، می گوید: «العلم ان كان اذعان للنسبه فتصديق و الافتصور؛ اگر یک چیزی را به یک چیزی نسبت بدهیم، تصدیق است. اگر یک چیزی را در ذهن بیاوریم، تصور است. حاجی هم می گوید الارتسامی من ادراك الحجا اما تصور یكون ساذجا او هو تصديق هو الحكم فقط و من یرکبه فیرکب الشطط گفتم این حصر این حصار علم به تصور و تصدیق حصر عقلی است. مثل این که ما بگوییم العدد اما زوج او فرد؛ عدد زوج است یا فرد است. حالا من کجا بروم یک کسی را پیدا بکنم که این را رد نکند و و بگوید نخیر این جور نیست. در هر حال، مرحوم مطهری یا مرحوم بهشتی، و دیگر دوستان ما آقای دکتر سید جعفر شهیدی که خداوند وجودشان را برای علم این مملکت نگه بدارد، کاملاً متوجه شده بود که اگر خواسته باشد یک مورخ قوی باشد، باید غیر از شرح حال نویسی، تاریخ تولد

و تاریخ وفات نویسی، بلد باشد؛ یعنی متوجه شده بود که یک مورخ واقعی باید به تحلیل علمی وقایع و رخدادها پردازد. بنابراین، مرحوم مطهری هم این دغدغه را داشت که در حوزه علمیه خواهش های او بر طرف نمی شود. ثانیاً او یک رسالت بزرگ تری هم در خودش حس می کرد که می گفت این نسل جوان الان مشایق اسلام شدند و یک مقدار از آن جبری که در زمان رضاخان به وجود آمد یا بعد بی توجهی که بعد از او پیدا شد: در هر حال، این ها بایست به خواهش های درونی آنها.

پاسخگوی مشکلات فکری دانشجویان

پاسخگوی مشکلات فکری دانشجویان

من یادم است وقتی که مرحوم مطهری در دانشکده ادبیات سخنرانی می کرد، شاگردان اغلب می آمدند به من می گفتند شما بیا استاد مطهری را معرفی بکن؛ چون می دانستند که استادهای دیگر آن آشنایی که من دارم، با او ندارند یا مثلاً در زمینه هایی که ایشان تحقیق می کنند، من وارد هستم. پس می رفتم که ایشان را معرفی بکنم. تالار فردوسی دانشکده ادبیات مملو از جمعیت بود و همه از نسل جوان. واقعاً عاشق بودند که روزنه ای باز بشود برای آن ها به سوی حقیقت. مرحوم مطهری هم علم سرشاری که از حوزه به دست آورده بود، در نتیجه معاشرت با دانشگاهیان، هم روش شناسی بحث درباره این علوم را به دست آورده بود. پس می توانست واقعاً پاسخ گوی مشکلات و مسایل فکری دانشجویان باشد.

علم دوستی که، دنیای جدید را درک کرده بود

علم دوستی که، دنیای جدید را درک کرده بود

ایشان اولاً شخصی بود که ذاتاً علم دوست بود؛ چون که علم چیزی نیست که آدم به زور مدرک و لیسانس و دیپلم و دکتری یدک بکشد. علم بایست با

وجود انسان عجیب بشود. مثلاً یک آدم جاه طلب و ریاست جو، هرگز علم با وجودش یکتا نمی شود.

یکتا نشود حکمت مرطع شما را

تا در طلب مال شما پشت دو تایید.

آن کسی که پشتش خم می شود در برابر زر و زور، هیچ وقت نمی شود که حکمت در وجود او اتحاد پیدا بکند. حکمت، گوهر گران بهایی است که خداوند در دل آن کسانی که برگزیده، می افکند. و من یعطی حکمه فقط اوتی کثیراً. بنابراین، او علم دوست بود و علم دوستی هم در وجودش بود. من همین جلسه بزرگ داشتی که برای مرحوم مطهری گرفتم، همین اردیبهشت ۱۳۷۹ تلفن کردم به منزلشان و به اهل بیت مرحوم مطهری. ایشان به من فرمودند آن دو سالی که یا یک سال و نیمی که ما در منزل شما بودیم، از بهترین ایام زندگی ما بوده است. حالا شما ببینید در سه راه سیروس کوچه ملاغدی، پله می خورد در دو اتاق نمناک و نیمه خرابه و فرسوده، منزل مرحوم پدر خوب چه فضایی مرحوم مطهری به وجود آورده که اهل منزلش که شاید یکی دو سال بود، ازدواج کرده بودند، الان هم که سی چهار سال می گذرد، می گوید بهترین ایام زندگی ما بوده است. این غیر از این است که این مرد واقعاً خودش علم دوست بود. می برد از مطالعه و تحقیق و طبقه بندی کردن مطالب لذت می برد. هدفش این بود که چه کتابی را بنویسد؛ برای کودکان، داستان راستان را بنویسد. برای به قول فرنگی ها، روش رئالیسم را بنویسد و ببیند ژان پل ساتر چی می گوید. چی می گوید فلان و این ها تمام این

ماجرا را روی یک جهان عقلی ساخته بود که این جهان مادی برایش مهم نبود که حالا این اتاق کجاست، نمناک است یا نیمه خرابه است. آن زمانی که این بزرگداشت را می خواستند بگیرند، ایشان فرمودند از بهترین ایام زندگی ما آن زمان بوده است که اگر ما خواسته باشیم با چشم مادی نگاه بکنیم، بدترین ایام آن زمان است که آدم از خودش خانه نداشته باشد و درآمد مشخصی نداشته باشد. بایست دو بعد از ظهر برود توی مسجد معیر، دو تا شاگرد را درس بدهد که پولی بگیرد که با آن اعاشه بکند. این، آدمی است که اهل علم است. الان این همه می گویند حقوق استادها کم است فلان و این ها بایست اضافه بشود. هرچه ما حقوق اضافه بکنیم، نتیجه بدتری می گیریم. باید کسانی را که علم دوست هستند در دانشگاه راه بدهیم. چرا وقتی که بارها هم گفتم مدرسه نظامیه را وقتی خواجه نظام الملک بنا کرد، علمای خراسان و ماوراءالنهر، مجلس عزا برای علم تشکیل دادند. تا به حال آن کسانی که بلند همت بودند و علم را برای علم دوست داشتند حکمت و علم در وجودشان اتحاد پیدا کرده بود، با همه سختی ها می ساختند و می آمدند در مدرسه این بود که مرحوم مطهری که استادان درجه یک داشت مثل علامه طباطبایی، مرحوم آیت الله بروجردی یا مرحوم امام، خوب این خودش از سعادت ها است؛ چون این برای خود من اتفاق افتاده است. من هنوز بیست سالم نشده بود که می دیدم با بزرگ ترین چهره های علمی این مملکت روبه رو شدم. خوب طبیعی است که من تا آخرین نفسی که داشته باشم علم برای من همیشه هموار است و عاشق هستم. این یک خصوصیت است. خصوصیتی که نچسبد به همان چیز کهنه.

فکر بکنید یک چیز تازه ای هم بایست به دست بیاورید. این دنیا دنیای جدید است. این دنیا دنیای بصره و کوفه قرن اول هجری که نیست. افکار مختلف دنیا به هم نزدیک شده. خوب این ها را مرحوم مطهری درک می کرد. شاید افراد عادی درک نمی کردند و او متوجه این بود که کیان علمی مملکت باید تقویت بشود. حالا شما اسمش را بگذار دانشگاه یا حوزه این مهم نیست؛ مهم نفس عمل است. من یک سال پیش ادیب نیشابوری _ خدا رحمتش کند _ در مشهد درس خواندم.

استاد محوری در اندیشه استاد

استاد محوری در اندیشه استاد

ببینید مرحوم مطهری متوجه این نکته بود که توجه و رغبت دانشجو به لیاقت و قابلیت استاد بستگی دارد. مملکت ما همیشه استاد مداری بوده، مرید مرادی بوده، امام مأمومی بوده. اگر استاد قوی باشد، به طرفش روی می آورند. هر رشته ای می خواهد باشد. مرحوم بدیع الزمان فروزانفر، استاد زبان و ادبیات فارسی ما بود، ولی چون که استادی قوی بود، رشته زبان و ادبیات فارسی را آن قدر اعتلا و ارتقا بخشیده بود که عده زیادی از دانشجویان دانشکده های دیگر را رها می کردند می آمدند رشته زبان و ادبیات فارسی. همین چند وقت پیش ما بزرگداشت داشتیم برای استاد بهاء الدین خرمشاهی که او گفت من و کامران فانی دانشجوی پزشکی بودیم و دانشکده ادبیات، استادان بسیار بزرگی داشتند که ما را جذب کرد. آن وقت مرحوم استاد جلال الدین همایی آن جا بود، فروزانفر آن جا بود، احمد بهمن یار آن جا بود، مرحوم میرزا عبدالعظیم خان قریب آن جا بود که هر کدامشان استوانه ای بودند؛ استادانی که واقعاً استاد به معنی واقع بودند. از این جهت بود که مرحوم مطهری معتقد بود اگر یک استاد

قوی پیدا بشود، جذب می کند. مگر همان کسانی که خود مرحوم مطهری جذب کرده بود، با چه نیرویی جذب کرده بود. دولت کمک می کرد نه، بلکه آن شخصیت علمی خودش بود. مرحوم مطهری هم معتقد بود که اگر استادان بزرگ بیایند، دانشگاه واقعاً حرف اول علم را بزند، افراد قوی به وجود می آید. او معتقد بود که هرچه استادها ضعیف تر بشوند، علم ضعیف تر می شود. مرحوم استاد همایی هم یک وقتی می فرمودند که دانشگاه ما از نظر علم وقتی ضعیف شد که دبیرستان های ما ضعیف شدند و اگر ما خواسته باشیم علم پیشرفت بکند و ارتقا پیدا بکند بایست به همان دبستان و دبیرستان توجه بکنیم و حتی به کودکان توجه بکنیم. چرا سطح کتاب خوانی در مملکت ما در درجه بسیار پایین باشد. حالا از کسانی که آمار می گیرند، پرسید بگویید کتاب خوانی در آلمان چی است و در مملکت ما چی است؟ چرا باید ما این طور باشیم؟ ما که دین ما، مذهب ما، با کتاب و با قلم و این ها آغاز می شود، بایست از نظر کتاب خوانی در درجه نمی دانم چندم قرار بگیریم پس معلوم می شود که از همان کودکی ما را کتاب خوان و علاقه مند به کتاب و علاقه مند به علم بکنند. مرحوم مطهری عقیده اش این بود که باید ما استادهای قوی داشته باشیم تا بتوانند دانشجویان را جذب بکنند، ولی اگر یک استاد، استاد حرفه ای شده، اگر وسیله برایش پیدا می شد که برود مثلاً بزاز بشود، برنج فروش بشود، خوب مسلماً رفته بود گفت:

ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم

از بد حادثه این جا به پناه آمده ایم.

شما الان بروید در کانادا من در کانادا درس دادم. استاد را بعد از چهار سال اخراج می کردند و می گفتند رکود علمی داشته. کدام استاد را ما تا حالا بیرون کردیم که بگوییم رکود علمی داشته؟ مرحوم مطهری مسایل را کاملاً می دانست. از این جهت بود که می گفت بزرگ ترین شخصیت های علمی که از ایران عبور می کنند به من معرفی کن که ببینم این ها چه کار کردند به این جا رسیدند. همین پارسال بود که درجه دکتری به مرحوم خانم آنه ماری شیمل می دادند. من آن جا رفتم و در دانشگاه الزهرا سخنرانی کردم. خیلی هم عمل آن ها مرا تحسین کردم. بعد خدمت رئیس دانشکده عرض کردم که شما بایستی کوشش بکنید که همین دختران جوان، ایران شناس بشوند، حافظ شناس بشوند، سعدی شناس بشوند، مولانا شناس بشوند. این ها را طوری تربیت بکنیم که ما به افراد خودمان افتخار کنیم. درست است علم هر جا باشد آن خانم آلمانی. ما تقدیر می کنیم، ولی آیا فقط خداوند دریچه رحمت علم خودش را برای آلمانی و انگلیسی و آمریکایی باز کرده و در رحمتش را برای مسلمانان بسته؟ این طور نیست. پس معلوم می شود که نظام علمی ما اشکال دارد. یک وقتی رییس یک دانشگاه و یک مؤسسه علمی شخصی بوده مثل خواجه نصیر طوسی که کتاب شاگردش هست. او نوشته آن قدر به ما محبت کرد و مهربانی کرد که ما عشیره و خانواده خودمان را فراموش کردیم. دورش می گردیدیم مثل این که دور پدرمان می گردیم. شما حالا از شاگردها بروید و مصاحبه کنید بگویید چند تا استاد هست که شاگرد احساس می کند در کنار محبت پدرش قرار گرفته است.

مطهری و تجدید نظر در نظام علمی کشور

مطهری و تجدید نظر در نظام علمی کشور

اگر الان مرحوم شهید مطهری زنده بودند، هیچ کاری نمی توانستند بکنند. به علت این که اگر جریان و نظام علمی به یک کیفیتی باشد، شخص به عنوان شخص آن قدر نمی تواند اثر بگذارد، بلکه اگر مرحوم شهید مطهری هم زنده بود، کوشش می کرد به هر کیفیتی که شده، یک تجدید نظری در نظام علمی مملکت بشود. حالا اعم از این که حوزه باشد یا دانشگاه باشد. آن قدر مهم نیست. اسمش را هر چه می خواهید بگذارید. پشت میز و نیمکت بنشینید یا روی حصیر بنشینید. فرق نمی کند. فقط علم جریان داشته باشد. ما چی بود که یک زمانی حرف اول علم را در دنیا می زدیم. بزرگانی داشتیم مثل قطب الدین شیرازی که در سن ۱۴ سالگی طیب متخصص رییس بیمارستان مظفری شیرازی می شود. ما هیچ وقت آمدیم و فکر کردیم چه محیطی بوده در آن جا. ما حتی همانی که از غرب گرفتیم، ظاهر غرب را گرفتیم و باطن غرب را که نگرفتیم. خوب چرا ما هم همان برنامه را اجرا می کنیم چرا غرب این طور محصول دارد و ما این طور محصول داریم. این است که مرحوم مطهری هم اگر بودند، فکر اساسی می کردند. البته در اول هم گفتیم که فقط مرحوم مطهری یک نفر نبودند و تمام آن کسانی که با حوزه و دانشگاه آشنایی داشتند. این مسئله برایشان مطرح بود که باید دگرگونی ماهوی در نظام علمی مملکت به وجود بیاید؛ اگر ما خواسته باشیم پیشرفت بکنیم، و گرنه روز به روز پایین تر می آییم و هر روز بایست بگوییم این استاد یا آن استاد مُرد بدون جانشین.

مطهری و رسالت عامه نسبت به نسل جوان

مطهری و رسالت عامه نسبت به نسل جوان

او واقعاً طلبه ای به معنی واقعی و علم دوست بود. واقعاً علم را برای علم می خواست و علم در وجودش یکتا شده بود. بار علم را نمی کشید، بلکه علم در وجودش بود. در ضمن نوگرا بود و متحجر نبود. همیشه درصدد بود که با فکر تازه و اندیشه تازه روبه رو بشود و تجدیدی در روش شناسی علم به وجود بیاورد. این یک مزیت. مزیت دیگر این که مثل اهل علمی نبود نظیر ما که فقط با استادها و فضای آکادمیک سروکار داشته باشد. کوشش می کرد خودش را با عامه مردم، نسل جوان و همه مردم مرتبط بکند. این هم از ویژگی های مرحوم مطهری بود که در بسیاری از استادان ما چنین چیزی نبود. استادان بزرگواری بودند که فقط ذهن و فکرشان همان حوزه درس خودشان بود. همان استادانی که نامشان را من اغلب بردم، ولی مرحوم مطهری برای خودش یک رسالت عامه نسبت به نسل جوان احساس می کرد و کتاب هایی را هم که می نوشت و کارهایی را هم که می کرد، همان فکر بود همان داستان راستان را که می نوشت، فکر می کرد که نسل جوان را باید این را بخواند و ادب و اخلاق اسلامی آراسته بشود و آداب انسانیت را فرا بگیرد. این هم یک بعد دیگر مرحوم مطهری بود و مجموعاً خداوند رحمتش بکند که آن چه باقی گذاشت، مورد استفاده قرار می گیرد. حتی من آخرین باری که با مرحوم مطهری صحبت کردم رئیس دانشکده دماوند بودم. بعد از انقلاب در اردیبهشت ۱۳۵۸ خوب ایشان هم گرفتار مسایل انقلاب و این ها بودند. دیگر ما به آن کیفیت ایشان را نمی دیدیم. آن جوری که قبل از انقلاب ما هفته ای یک بار جلسه داشتیم. تلفن کردند به من که من شنیدم که تو قبسات میرداماد، چاپ منقه تحقیقی مقدمه

دارد مقدمه انگلیسی دارد مقاله کربن را در آغازش آوردی... من این کتاب را که ندیدم. من گفتم یک جلد برایتان می فرستم و آن جلد را دادم به مدیر دفترم که برای ایشان بفرستد. همان روزی که فردایش می خواست بفرستد، شب قبلش ایشان شهید شده بودند که رئیس دفتر من به منزل ما تلفن کرد این آقای مرتضی مطهری که من پشت پاکت این کتاب را دارم می فرستم، ایشان بودند. گفتم بله، ایشان بودند خدا رحمتشان کند.

گفت و گو با حجت الاسلام و المسلمین دکتر سیدمصطفی محقق داماد

اشاره

گفت و گو با حجت الاسلام و المسلمین دکتر سیدمصطفی محقق داماد

زیر فصل ها

مطهری، اسلام شناس نه متخصص

مردی که مغلوب فکر رایج نمی شد

حرکت در مدار اجتهاد امامیه

مطهری با اسلام زندگی می کرد

مطهری و خطر اسلام یکسونگر

جایگاه عقل حقیقی در اندیشه مطهری

مطهری، حکیم روشن فکر

اگر بود، تاریخ انقلاب به گونه ای دیگر رقم می خورد

مطهری، اسلام شناس نه متخصص

مطهری، اسلام شناس نه متخصص

اولاً- برای روح بلند ایشان، درجات عالی و رزقان واسعه حق متعال را آرزو می کنم و از خداوند مسئلت دارم که این مرد بزرگوار را در جوار رحمت واسعه خودش در اعلی علین جای بدهد. در پاسخ سؤال شما باید عرض کنم که به عقیده بنده، در مدت مدیدی که من از نزدیک با مرحوم مطهری آشنایی داشتم به یک نکته رسیدم و آن این است که ایشان یک اسلام شناسی بود که با متدولوژی خاص خودش اسلام را دریافته بود. این اولاً و ثانیاً در علوم اسلامی جامع بود. این دوتا مطلب نتیجه ای داد که در شخصیت ایشان متبلور بود. آن نتیجه بسیار مهمی که حالا- عرض می کنم. اولاً جامعیت و همان طور که خود دین اسلام یک مجموعه ای است از معارف، شریعت، اخلاق، اسلام شناس هم نیاز به علوم مختلف دارد. ما هیچ وقت به نظر من یک کسی را نمی توانیم اسلام شناس بگوییم، در حالی که در یک رشته از رشته های علوم اسلامی متخصص باشد. امروز در رشته های علوم انسانی تخصص هست؛ یعنی یک فیلسوف، یک متعلم، یک ادیب، یک فقیه، یک حقوق دان وجود

دارد. خوب بسیار مهم است و در آن رشته خاص ای بسا تخصص هم نتیجه بسیار مهمی می دهد، ولی به عقیده من، واژه اسلام شناس را به هیچ یک از رشته های مختلف نمی توانیم حمل بکنیم، یعنی یک انسانی که متخصص یکی از رشته های اسلام است نمی تواند اسلام شناس باشد. متخصص حقوق اسلامی،

حقوقدان اسلامی است. فیلسوف اسلامی، فیلسوف اسلامی است. متکلم، متکلم است، ولی اسلام شناس به نظر بنده مفهوم بسیار وسیعی دارد. بنده خودم خدمت بسیاری از فقهای بزرگ تلمذ کردم و زانو زدم و افتخار دارم که آن ها را زیارت کردم. در حالی که فقیه بودند، ولی این ها یک ذره از تاریخ اسلام اطلاعی نداشتند. در ادبیات عرب آن تخصص کافی را نداشتند. در فلسفه آن تخصص کافی را نداشتند و بالعکس، حکمایی را بنده زیارت کردم و خدمتشان بودم که این ها از شریعت هیچ اطلاعی نداشتند. لاقبل در این زمینه تخصص نداشتند. در فقه و اصول هم تخصص نداشتند. اسلام شناسی که من درباره مرحوم مطهری به کار بردم، نباید برای هرکسی استعمال شود. مرحوم مطهری کسی است که مجموعه اسلام را بدانند. آن هم از طریق خودش و از سرچشمه ای که باید شروع کند و مسیری که باید طی کند. مرحوم مطهری ویژگی ای که داشت این دو مطلب بود: اولاً در رشته های مختلفی که یک اسلام شناس نیاز دارد در حد تخصص آشنا بود. متخصص ادبیات عرب بود. فلسفه را خوب می داشت. در کلام تخصص داشت. در زمینه فقه واقعا در حدی بالا بود و اساتیدی بسیار بزرگی را زیارت کرده بود. شما می دانید که استاد فقه ایشان دو فقیه نامدار هستند: یکی از آن ها مرحوم آیت الله العظمی بروجردی و یکی از آن ها مرحوم آیت الله آسید محمد محقق داماد مرحوم پدر بنده و ایشان مفتخر بود که فقه را نزد این دو بزرگوار تلمذ کرده بود. اصول و فلسفه را هم همین طور مقدار زیادی هم نزد محقق داماد و مقداری هم نزد مرحوم امام خمینی و فلسفه و حکمت اسلامی را و حکمت شیخ را پیش علامه طباطبایی و حکمت ملاصدرا را نزد امام خمینی آموخته بود. عرفان را

هم همین طور. خوب ببینید این چی می شود. فقیه، اصولی، متکلم، عارف، فیلسوف و ادیب. این شخص بیاید پا بگذارد به جهان دانشگاه و مراکز آکادمیک روز و آشنا بشود با مطالبی که از فلسفه غرب آمده. لاقلاً با مسایلی که فلسفه غرب مطرح کرده تک و توک و کم کم برخورد بکنند. اشکالات و شبهاتی که به مسایل اسلامی وارد بشود با آن رویاروی بشود. این شخصیت جامعیت اش از یک سو و از سوی دیگر هر کدام از این رشته ها را به متد خاص خودش آشنا شده بود. این جامعیت که عرض کردم، افراد زیادی را می بینیم که فقه و فلسفه می دانند، ولی همین یک کتابی از فقه را بگذارید جلوی ایشان، نمی توانند صحیح معنا کنند، یا کتاب فلسفه ملا صدرا می دانند حرکت جوهری چیست، مثلاً فرض کنید اصالت وجود از نظر ملا صدرا را قشنگ هم تقریر بکنند، ولی به هر حال با متدولوژی خاص خودش این ها نیاموختند. استاد های خوبی ندیدند. مسیر خودش را طی نکردند که از کجا شروع کنند و به کجا ختم کنند. به این مسیر هم نرفته بودند، ولی این بزرگوار، در هر کدام از این رشته ها مهارت داشتند. بنده به زندگی ایشان آشنا هستم، اساتیدشان را هم می توانم بگویم. این دو ویژگی درباره ایشان موجب شده بود یک نتیجه بسیار درخشانی را در زندگی ایشان به دست آید. او مصداق یک اسلام شناس واقعی شدن بود. این موضوع نتیجه می داد که در مباحثی که در جامعه مطرح می شد.

مردی که مغلوب فکر رایج نمی شد

مردی که مغلوب فکر رایج نمی شد

اولاً- محیط ایشان را از مسیر فکری خودش منحرف نمی کرد و مغلوب محیط نمی شد. مغلوب یک فکر رایج نمی شد. ما افرادی را می بینیم که یک فکری دارند، ولی فکر زمان بر آن ها غلبه می کند. سیطره می کند. این مغلوب

شدن ناشی از همان ضعف بنیانهای مطالعاتی است که عرض کردم نداشتن تخصص است و نداشتن متد و درس نخواندن به اصطلاح متدیک و با روش خودش. این موجب می شود یک مطلبی را که می بیند، فوری تحت تأثیرش قرار می گیرد. حالا بد نیست این خاطره را عرض کنم. مرحوم پدرم که یکی از مجتهدان و فقهای بسیار معروف است که به هر حال معلم فقهت بود، مرجع نبود. مرجع تقلید نبود. معلم فقهت قرن معاصر بود. به من می گفت هر وقت می خواهی بدانی هنوز مجتهد نشدی نشانه اش این است که هر وقت رفتی درس هر کس، هر چه دیدی، هر استدلالی کرد، خیال کنی که استدلال حق است، فوری قبول کنی بگویی بسیار استدلال خوبی است. یک ذره فکر نکنی که آیا این استدلال خدشه ای داشته باشد نقد داشته باشد، ایراد داشته باشد، ولی اگر که نه وقتی که نظر استاد را می شنوی و احتمال ایراد بدهی و حالت نقادی برای خودت گرفتی، می فهمی نه تو روح اجتهاد پیدا کردی. مجتهد شدن در هر رشته همین است. اگر کسی مجتهد در هر رشته ای نباشد، وقتی آمد تو جامعه یک فکری که غلبه کرده بر اکثریت جامعه نسل جوان یا نسل به قول خودشان تحصیل کرده آن چنان انسان مغلوب آن فکر می شود که دیگر احتمال نمی دهد که این فکر نقدی داشته باشد، ایرادی داشته باشد؛ مرحوم مطهری صلابتی که در کار خودش داشت ناشی از تخصص در آن رشته بود، در رشته های اسلامی؛ چون تخصص داشت و آن هم به شکل جامع تخصص داشت. این نتیجه می داد که مغلوب یک فکر رایجی نباشد. الان شما می بینید یک مطالبی در مباحث کلام اسلامی مطرح می شود. یک مرتبه افرادی که خیلی

متخصص کلام هستند همه چیز را می ریزند به هم، بدون این که توجه داشته باشند این حرف چگونه به فقه ضربه می زند و با فقه تطبیق نمی کند، با اصول تطبیق نمی کند، با خیلی از رشته های اسلامی تطبیق نمی کند. یا در مباحث فقهی. در مباحث فقهی یک فکری که حالا مثلاً فرض کنید تو مجامع روز مطرح است، اگر کسی در رشته های اسلامی تخصص کافی نداشته باشد، ای بسا مبنایی را می پذیرد که تمام مبانی دیگرش ویران می شود. این ناشی از عدم جامعیت است.

حرکت در مدار اجتهاد امامیه

حرکت در مدار اجتهاد امامیه

این مطلبی را که جنابعالی سؤال کردید، به عقیده من با این مقدمه کاملاً می توانم پاسخ بگویم. مرحوم مطهری نه به دلیل تخصص و جامعیت که هرگز حالت تعصب بر سنت نداشت و ضمناً سنت شکن هم نبود. نه سنت شکنی و نه سنت پرستی. خیلی جالب است که کسی سنت پرست نباشد و از طریق سنت شکنی نخواهد مطرح شود. یک عده ای فقط سنت شکنی را پیشه می کنند. کما این که عده ای متقابلاً اصرار دارند بر سنت پرستی؛ یعنی یک فکر آن ها را همین است که امروز در غرب امروزی می گویند حالت به اصطلاح گرایش هایی تهجرآمیز، تعبیر به تهجر می کنند. این موضوع باعث شد که آن فکر مقتضیات اسلام برایش مطرح شود. شما می بینید در این کتاب مقتضیات اسلام، ایشان چه راهی را انتخاب کردند. شاید عده ای خیال بکنند ایشان مثلاً به موجب همین کتاب معتقد است که اسلام با حرکت های زمان، همه قوانین اسلام عوض می شود. به هیچ وجه ایشان این را نمی خواهد بگوید. جالب است که ایشان بر اساس چهارچوب اجتهاد اسلامی، نه آن هم اسلامی مطلق اجتهاد امامیه و روش اجتهاد امامیه پیشنهاد می کند. در مواردی که اسلام

احکامش عوض می شود آن هم در چهارچوب اجتهاد امامی. به هیچ وجه آن نتیجه را نمی دهد که احکام اسلام منسوخ بشود. به خاطر مباحث زمان، هیچ حلالی حرام نمی شود و هیچ حرامی حلال نمی شود و اشتباه از ناشی از نادانی است که کسی یک مرتبه یک حلالی را حرام بکند یا حرامی را حلال بکند و می گوید مقتضیات زمان، در اثر ضعف بنیه علمی است. کتاب مقتضیات زمان ایشان کاملاً مفهوم است. همان مفهومی است که در اجتهاد شیعی مطرح است. البته کسانی که مجتهد عمیق نیستند، گاهی مقلد می شوند. همان طور که در مقدمه مبسوط مرحوم شیخ طوسی به افرادی که زمان خودش ادعای اجتهاد می کردند، می گوید شما مجتهد نیستید ها اولاه مقلده این ها مقلدند و بیدعون انه مجتهدون. این ها دعا می کنند که مجتهد هستند. نخیر. عده ای از افرادی که ادعای اجتهاد می کنند و در مقایسه با فکر دو قرن قبل، سه قرن قبل، یک دانه فکر تازه ندارند و همه اش با احتیاط بیش تر به روش گذشتگان رفتار می کنند. این که اجتهاد نشد. این که معنی اجتهاد نیست. اگر شما زندگی علامه حلی را ببینید، ملاحظه می فرمایید علامه حلی در قرن هشتم، گام هایی برداشته که واقعا در زمان... اگر یک هزارم از آن گام ها را مجتهدانی در حق گام های علامه بر می داشتند، هیچ مشکلی برای جامعه امروز به وجود نمی آمد. از چهارچوب اجتهاد شیعی هم کسی بیرون نمی رفت. نکته ای که الان درباره مرحوم مطهری بحث می کنیم این است. مرحوم مطهری اصرارش هم در مقاله اجتهاد که به مناسبت هزاره شیخ طوسی نوشتند و هم در کتاب مقتضیات، به عنوان یک مجتهد امامی تجلی می کند. بنا نیست که ایشان مقلد یک نظر خاصی باشد. در کتاب مستطاب فلسفه حجاب، یک کتاب کوچکی است، ولی به خاطر دارم که

ایشان وقتی نوشت عده زیادی از افرادی که واقعا آن ها مقلد بودند، شاید هم مجتهد هم بودند و بر نظر خودشان پافشاری می کردند که همه افکار دیگر باطل است. مجتهد می تواند یک نظری بدهد، ولی نه حق ندارد بگوید نظرهای دیگر باید مطرود بشود یا خروج مجتهد، اگر در متد و چهارچوب اجتهاد رعایت شده باشد و نظر خودش را گفته باشد، نظر مقدس است و ارزش دارد. آن کتاب وقتی چاپ شد به خاطر می آید که مرحوم استادش، مرحوم پدرم زنده بود و اصرار داشت که ایشان مباحث سطر صلاتی ما را نوشتند. همان مباحثی که ما در سطر صلاتی درس دادیم، ایشان تقریر کرده به زبان امروزی و به فارسی نگاشته است و دفاع کرد از ایشان و دفاع ایشان باعث شد که دیگر کسی در مقابل ایشان مقالات توهین آمیز ننویسد. شخصیت مرحوم مطهری از نظر جامعیت این نتیجه را می داد. بنابراین سه مطلب تا حالا درباره ایشان گفته ایم؛ یکی جامعیت در علوم اسلامی، دومی به متد، آشنا بودن. توجه فرمودید و سوم این که وارد دنیای روز شدن و رویاروی کردن این دانش اسلامی با مسایل روز برای این که از انزوا بیاید بیرون. اگر ما بخواهیم فلسفه اسلامی را از انزوا خارج کنیم، باید آن را به جنگ مسایل روز بیاندازیم تا با مسایل روز پنجه در پنجه بکند و تکامل پیدا بکند. حقوق اسلامی هم همین طور، کلام اسلامی هم همین طور.

مطهری با اسلام زندگی می کرد

مطهری با اسلام زندگی می کرد

سؤال خیلی جالبی کردید. این سؤال شاید برای من خودم هم هیچ وقت مطرح نشده بود که پاسخ بدهم، ولی اجازه بدهید آن چه برداشت شخصی ام در مورد ایشان را عرض بکنم. شما این مباحثی که عرض کردیم، در مورد

تخصص مرحوم مطهری نسبت به رشته های علوم بود. شما می توانید یک فردی خیلی از این ایشان متخصص تر هم پیدا کنند. متخصص و عالم. توجه فرمودید، ولی با این علوم زندگی نکنند با این علوم تجربه زندگی خودش را تطبیق ندهد. همان تعبیری که در اصطلاحات روایی می گویند عالم عامل آن کسی است که این علوم را دارد، ولی با این علوم هم سلوک زندگی خودش را به این علوم با مفاد این علوم تطبیق می کند و آن گونه تجربه می کند، ولی این را بیان کنم برای این که مخاطبان عزیز برایشان روشن بشود که من چی می خواهم عرض بکنم. معذرت می خواهم من متخصصینی از فقه را می شناسم در خارج که اصلاً مسلمان نیستند. یهودی هستند، مسیحی هستند، ولی متخصص فقه اسلامی هستند. من می شناسمشان. من نمی خواهم این جا اسم ببرم شما...، یک فقیه است کاملاً فقیه است. کاملاً متخصص فقه است. ولی فرقی با یکی از فقهای که ما می بینیم و دیده ایم راز قضیه است. او که این ها را به عنوان یک علم بلد است، ولی این علم برای او تمشیت زندگی نیآورده که آن گونه زندگی کند؛ یعنی این علم زندگی نمی کرد. مرحوم استاد مطهری را آن طور که من یافته بودم این علوم اسلامی را که ... به عنوان اسلام شناس عرض کردم که متخصص بود. این بزرگوار در مباحث اخلاق اسلامی عرفان اسلامی، با فلسفه و عرفان اسلامی زندگی می کرد؛ یعنی عرفان اسلامی را اگر آموخته بود، نه به منبای یک علم که آن ها را خوب بگوید، بیان بکنند و منبر برود. خوب یک عده ای خیلی خوب این ها را می گویند، منبر می روند، خیلی هم...، ولی با عرفان زندگی نمی کنند. تجربه عرفانی ندارند. مرحوم آقای مطهری این طوری که بنده او را دریافته بودم چنین بودند؛ چون من دیدم به هر حال من به قول

معروف هم خودم یک روحانی ام، هم به هر حال اگر بناست عصاره روحانیت شیعه در خانواده هایی باشد، یکی از آن ها ماها هستیم. ما خیلی دیدیم. افراد را خوب می شناسیم. خود ایشان حالا- خاطره ای که فرمودند هر وقت اسم یک کسی را می خواستند پیش من می آمدند به من می گفتند فلانی عقیل قم است. چون عقیل بن ابی طالب معروف بوده که شجره همه عرب را می داند، عقیل عرب به او می گفتند. به من می گفتند فلانی عقیل قم است؛ یعنی هرکی را بگویند می شناسد که این کی بوده بابایش کی بوده کی آمده قم پیش کی درس خوانده می شناختم. من هم دیدم و افراد را خوب می شناسم. مرحوم آقای مطهری آنی ما را جذب کرد و به عنوان یک استاد عالم هم به او احترام می گذاشتیم هم واقعا به او ارادت می ورزیدیم. به عنوان یک عالم برای ما محترم بود. به عنوان یک مراد برای ما مورد ارادت بود. به دلیل این که این مبانی را که یاد گرفته بود و خوانده بود، سعی می کرد در شخص خودش تجسم بکند و تجربه بکند. با شریعت اسلامی زندگی می کرد و با عرفان اسلامی زندگی را تجربه می کرد. خوب خودش یک مسئله جالبی است. من خیلی از افرادی را دیدم که بهترین بیان را در فلسفه دارند، ولی به هیچ وجه فیلسوفانه زندگی نمی کنند. بهترین بیان را در مباحث عرفان نظری دارند، ولی عرفان عملی ندارند؛ یعنی عرفان عملی که سیر و سلوک داشته باشند ندارند. خوب مرحوم آقای طباطبایی ما جوان بودیم که ایشان درسشان تعطیل شد. ما به درس اسفار مرحوم آقای طباطبایی که می رفتیم، ایشان به علت کسالت درسشان تعطیل شده که دیگر سر سپردیم پیش مرحوم آقای مطهری و به مناسبتی که عرض می کنم چطور شد برخورد کردیم. شاید اگر توی

صحبت هایم پیش بیاید، چون ایشان شاگرد مرحوم پدر ما بود و به منزل ما رفت و آمد داشتند و هم از پدر من حرف شنوی داشتند که به توصیه ایشان برای ما درس بگویند و همین که به دلیل این که به منزل ما رفت و آمد داشتند، یک نوع نظارتی داشتند. خوب چی می خوانید؟ درس کی می روید؟ الان چی مطالعه می کنید؟ چی مشغول هستید؟ چی می نویسید؟ هی از ما سؤالات این طوری هم داشتند. لذا، موجب شد که حدود سال ۱۳۴۵ _ ۱۳۴۶ بود که سرسپرده ایشان شدیم و مشغول تدریس و تلمذ خدمت ایشان شدیم. هی روز به روز به این نکته که عرض می کنم بیش تر رسیدیم. به این مسئله که ایشان اگر می گویند عرفان هم خودش سیر و سلوک دارد؛ یعنی یک نوع سیر و سلوکی دارد برای خودش. اگر می گویند دین معتقد به آموزه های اسلامی است و می خواهد سعی بکند توی زندگی اش عمل بکند و حتی سعی داشت شاگردانش را هم افرادی که احساس می کرد در سنین پایین تری هستند، روی تجربه زندگی این مسایل را توصیه می کرد. بنده یک خاطره ای بگویم. یک روزی به من گفتند که فلانی! شما یک عمویی داشتید. ما جوان بودیم که پیش مرحوم پدرت درس می خواندیم. یک وقتی آمده بود قم. آن عمو زنده است یا فوت کرده؟ گفتم که ایشان حیات دارد. گفت کجاست؟ گفتم یزد است در ده خودمان، اطراف اردکان، آن جا زندگی می کند. فرمودند کی او را دیده اید؟ گفتم که چند سالی است او را ندیدم. یک مرتبه با یک وحشتی گفت چند سال؟! چطور می شود آدم عمویش را چند سال نبیند! به گونه ای شروع کرد اعتراض کردن و ما را تحت تأثیر قرار داد. زمستان بود. به خاطر دارم زمستان بود کنار بخاری نشسته بود در منزل ما و همین سؤال را از من کرد. چون درس یک

درسی بود که در سال های آخر ۱۳۵۰ ایشان به قم می آمدند و در منزل ما به نحو خصوصی بر ای چند نفر از جمله خود من و چند نفر خاصی درس می گفتند. کنار بخاری بود. حالا یادم می آید زمستان بود با یک عتاب و خطاب می گفت این که نمی شود آدم مسلمان باشد و چند سال عمویش را ندیده باشد. ای داد بی داد. یک وحشتی ایجاد شد که من احساس کردم که الان سقف بناست که فرود بیاید. آن وقت ادامه داد که مگر تا یزد چند فرسخ است؟ مگر تا یزد چقدر راه است؟ کاری کردند که ما همان روز شاید دقیقا همان روز بعد از این که ایشان حرکت کرد آمد تهران، ما حرکت کردیم به طرف یزد برای دیدن عمویم و در حقیقت حرکت کردن ما به طرف یزد برای دیدن عمویی که چند سال ندیده بودیم ناشی از تربیت استاد بود. این اصراری بود که معتقد بود که اسلام می گوید صله رحم چون روایات را خواندند بعد روایات را معنا کردند. نهاد صله رحم را چقدر قشنگ بیان کردند که نهاد صله رحم در اخلاق اسلامی چه نهادی است و چه اثری دارد و چه معنا می دهد و جالب این است که بعد که ما برگشتیم، تلفن کردند که رفتید، برگشتید، دیدید، چی شد؟ یک نوع حالت فرق بین تربیت اخلاقی با آن چه که در جنبه های عرفانی است، همین نسخه دادن روزمره است این مسئله خیلی برای من جالب است. نمونه های زیادی توی زندگی ام دارم نسبت به ایشان. یک نمونه ای بود که حالا برای افرادی که مطالب را می خوانند شاید جالب باشد. ایشان می کوشید که توی شاگردانش، حالا توی بچه هایش هم همین طور، سعی داشت توی خانواده اش هم همین طور توی دوستانش و شاگردانش، ولی خوب ممکن است بعضی ها در آن ها اثر می کرد بعضی ها هم اثر نمی کرد.

بنده یادم هست

یکی از دوستان نزدیکمان حتی درس خصوصی ایشان هم می آمد، توی همان منزل ما. خوب به علم ایشان خیلی احترام می گذاشت. ایشان را عالم بسیار بسیار بالایی می دانست، ولی نسبت به بعضی از موضع گیری های عقیدتی ایشان موضع مخالف داشت. ایشان در همان موقع نسبت به بعضی از مباحث اجتماعی که در کشور به وجود آمده بود و افرادی اسلام را بدجوری مطرح می کردند، موضع تلخی داشت. آن دوست ما درست مقابل ایشان، حتی توی منزل ما درگیر شد، که نه شما اشتباه می کنید. منظور این که ایشان سعی داشت که جنبه های اخلاقی اش را نسبت به افرادی که از ایشان متأثر می شدند و تحت تأثیر قرار می گرفتند منتقل بکند و خود ایشان نمونه ای بود که خود ایشان بودند برای خودشان. این که اگر اهل تعبد بود و اهل تهجد بود و یا اهل... روابط عابدانه ای که داشت این نشانه این بود که بر اساس آن چه که خوانده است می خواست آن گونه زندگی کند. او با این علوم زندگی می کرد.

مطهری و خطر اسلام یکسونگر

مطهری و خطر اسلام یکسونگر

والله من به دلیل ارتباط تقریباً ده ساله و متدوال و متداوم و تماس استاد و شاگردی و بعد هم نسبت فامیلی خاطرات زیادی از ایشان دارم. در رابطه با سؤال شما عرض بکنم که در زمان ایشان یعنی در حدود دهه ۴۵ تا ۵۵ آن دهه ای که یکی از ابعاد اسلام، یعنی بعد اجتماعی اش و سیاسی اش خیلی گل کرد. هر کسی اسلام را از بعد سیاسی اجتماعی نگاه می کرد. خیلی رایج شده بود و گل کرده بود. بله، مجامعی به عنوان پایگاه های معرف اسلام، جوان ها، گروه ها، جریانها، مردم زیاد ازدحام می کردند. افرادی صحبت می کردند، برایشان سخنرانی می کردند، ولی چیزی که برای آن جمعیت جاذبه داشت بعد

سیاسی اجتماعی اسلام بود که اسلام سیاست دارد و اسلام به اصطلاح، جنبه های اجتماعی اش خیلی به نرخ روز شده بود. مسئله ای شده بود که هرکسی دم از اسلام می زد آن بعد اسلام را مطرح می کرد نه چیز دیگر اسلام را. الان خدمتتان عرض کردم اسلام یک مجموعه ای است که ابعاد سیاسی و اجتماعی آن هم، یکی از ابعادش است نه همه اسلام، ولی عده ای به قول امروزی ما هم چنین به اصطلاح نقطه ای که رویش فشار آوردند، مرکز شعاع را فقط سیاست و ابعاد اجتماعی آن زمانی که در سال های ۴۵ و ۵۰ و این ها بود، تازه این جرقه داشت شروع می شد، ولی مرحوم آقای مطهری می دید که این محور قرار دادن یکی از ابعاد اسلام و نادیده انگاشتن سایر ابعاد به کجا می انجامد و سر در می آورد جایی که خطرش از بی دینی بدتر است و این خیلی مهم است که کسی درک نکند که خطر یک اسلام یک بعدی، بیش تر از نااسلامی و بی دینی است، این خیلی مهم است.

جایگاه عقل حقیقی در اندیشه مطهری

جایگاه عقل حقیقی در اندیشه مطهری

من فکر می کنم پاسخ حضرتعالی را باز از همان مقدمه ای خواهم داد که در عرایض مطرح کردم. ببینید تمام این مباحث و پیامد فاسده ای را که شما دارید اشاره می کنید، ناشی از آشنا نبودن به اسلام و تخصص نداشتن از اسلام شناسی است. ناشی از این است که یک کسی که اسلام شناس واقعی نیست، در زمینه مباحث اسلامی اظهار نظر بکند. حالا شاهدش را توضیح اش را می دهد. شما می دانید که در علم اصول در اصول فقه، منابع فقه را که اصولیین مطرح می کنند، یکی از منابعش عقل است. می گویند چهار منبع برای فقاهاست وجود دارد: کتاب، سنت، اجماع و عقل. عده ای واژه عقل را می گیرند

که توی این چهار منبع آمده؛ چون عمق این مسئله را نمی دانند و توجه ندارند که عقل این جا یعنی چه؟ عقل به چه معناست؟ عقلی که به عنوان یکی از منابع چهارگانه فقه شمرده شده چه معنا می دهد؟ خوب چون اصول که نخواندند. توی روزنامه ای توی مقاله ای یا یک کتاب فارسی یا یک چیزی یک جایی این را خواندند که بله فقه چهار منبع دارد که یکی از آن ها عقل است. این را می گیرند. سخنرانی می کنند، داستان می کنند، بحث می کنند، داد می زنند. آقا یکی از منابع فقه عقل است. بنابراین اگر یک خورده جلویشان را باز کنید عقل را معیار کنید بنابراین دیگر هیچ فقهی باقی نمی ماند، در حالی که فقیه گفته برای فقاقت یکی از منابع عقل است. بدون این که بفهمند این عقل معنایش چیست. همان جا اگر سؤال کنی این عقل این جا معنایش چیست، کار عقلایی یعنی چه، کار عقل یعنی چه، عقل چیست و روش عقلایی به چه معناست، نمی دانند. برای عقلا- دلیل، عقل است. اصلاً یکی از مستندات فقها بنای عقلاست. این همان دلیل عقل است و به هیچ وجه ارتباطی به هم ندارند. خیلی پیچیده است و فهم این تا کسی اصول را خوب نخوانده باشد این مطلب را نمی فهمد و حق ندارد که این کلمه را بگیرد و منبع یک سخنرانی قرار بدهد و سخنرانی بکند که یکی از منابع فهم فقه عقل است، منابع فهم دین عقل است. بله، منابع خداشناسی عقل است، درست است، شکی نیست، ولی آن جایی که فقیه می گوید یکی از منابع فقه عقل است، معنی دیگری دارد. اینی که الان شما می بینید این مشکل پیش آمده، باز ناشی از همین مسئله است، ولی مرحوم آقای مطهری هیچ وقت این اشتباه را نمی کند. چرا؛ چون او

خواند. او اصول فقه را خوب می داند و فقه را هم خوب می داند؛ فلسفه را هم می داند که عقلی که توی فلسفه مطرح است، عقلی که برای حکما مطرح است، عقلی که در آن جا بحث می شود. او می داند این ها را خوب می شناسد. تفاوت عقل نظری چیست، عقل عملی چیست، عقلی که در اصول مطرح می شود داخل در کدام یک از این ها است. این تقسیمات را او خوب می داند. چون این ها را خوب می داند، هیچ وقت این اشتباه بزرگ را مرتکب نمی شود. این اشتباه ناشی از کسانی است که این مباحث را درست درک نکردند و نمی دانند و روی متد نخوانده اند. ممکن است افراد استعداد بالایی هم داشته باشند. یکی از خطرهایی که امروز دانش اسلامی را تهدید می کند، خروج از متد درس خواندن است. بنده به نظرم حتی رفت و آمدی هم که به حوزه قم دارم همیشه به دوستان و فضیلابی جوان قم می گویم از متدی که وجود دارد، من نمی گویم که عوض نکنید. ما کتاب را باید عوض کنیم، کتاب را باید به روز بخوانیم، ولی حواسمان جمع باشد که متد بسیار زیبایی که در روش تخصص به علوم اسلامی بوده، این متد را از دست ندهیم. این متد بسیار متد جالبی است. خدا رحمت کند همه بزرگان گذشته از جمله مرحوم استاد من، استاد دیگر من، دکتر مهدی حائری یزدی. ایشان با وجودی که مراکز تحقیقی و علمی غربی را دیده بودند، می گفتند من هیچ وقت حاضر نیستم متدی که روش استدلال حکمای اسلام، فقهای اسلام، اصولیین اسلامی است را ترک کنم. این روش ها اصلاً قابل مقایسه با روش های دیگر نیست. لذا هنوز هم توصیه می کردند اگر کسی می خواهد به این مباحث علوم اسلامی آشنا بشود، همان

روش را باید ادامه بدهد.

مطهری، حکیم روشنفکر

مطهری، حکیم روشنفکر

من از این که الان ایشان را می گویند فیلسوف، بنده خیلی خوشم نمی آید. برای این که ایشان تنها فیلسوف نبود. اگر بگویند فقیه آن هم به هر حال ایشان فقیه بود. من خودم به ذهنم همین واژه ای بود که امروز استعمال کردم و پیش از این به آن فکر نکرده بودم، خدا به زبانم آورد. من معتقدم که اجازه ندهیم به هر کسی اسلام شناس گفته شود. امروز در غرب مستشرقان را گاهی می گویند اسلام شناس. من همیشه آن جا می گویم شما حق ندارید این واژه را ISLAMLOG به قول خودشان تعبیر می کنند؛ یعنی اسلام شناس این کار درستی نیست. توجه فرمودید، دو واژه را خیلی خراب کردند: یکی واژه اسلام شناس است که نباید درباره همه کس استعمال کرد من توهین نمی کنم با عناوینی دیگر خدا واقعا طوبی به کسی که کلمه فقیه درباره اش استعمال بشود...، کسی که درباره اش فیلسوف استعمال بشود، حکیم استعمال بشود. بنده معتقدم که این واژه حکیم اسلامی بعد عوض شده. زمان خودش این واژه مفهوم خودش را داشته، ولی حکیم، همان کلمه ای است که بنده می خواهم بگویم. امروز اسلام شناس و حکمت یک مفهوم عامی بوده که قرآن می گوید که... حکمت که در قرآن است یعنی جامعیت معرفت به مفاهیم قدسی دینی قرآن بنابراین، اگر کسی بهترین واژه را درباره مرحوم مطهری بخواهد استعمال بکند به فارسی بگوید اسلام شناس به عربی بگوید حکیم. حکیم به معنای خاص خودش که معنی خاص حقیقی خودش باشد که در قرآن استعمال شده. نکته دیگری خدمتان

عرض بکنم واژه امروز واژه روشنفکر است. عالم به زمان در واقع یعنی روشنفکر. روشنفکر لغتی است که درباره افرادی بکار رفته و نباید بکار می رفت. مرحوم استاد مطهری خودش یک وقتی می گفت اگر از من پرسند روشنفکر یعنی چه، روشنفکر یعنی کسی که از محیط خودش بیرون بیاید و از بالا محیط خودش را نقد بکند. محیطی که دور و برش است نقد بکند. این را می گویند عالم به زمان کسی که روشنفکر است. مرحوم مطهری یک حکیم روشنفکر بود؛ یعنی حکیمی که متخصص علوم قدسی اسلامی بود و واقعا اهل نقد کردن محیطی که خودش در آن پرورش یافته بود.

اگر بود، تاریخ انقلاب به گونه ای دیگر رقم می خورد

اگر بود، تاریخ انقلاب به گونه ای دیگر رقم می خورد

من عقیده دارم که اولاً- خود من مرحوم مطهری را با آقای طباطبایی استاد ایشان مقایسه می کنم. من معتقدم یک چیزهایی آقای طباطبایی داشتند که آقای مطهری نداشتند و یک چیزهایی آقای مطهری داشتند که آقای طباطبایی نداشتند. به عنوان قضاوت، خیلی چیزها در آقای مطهری بود که در ایشان نبود و بالعکس و خیلی چیزها هم در آقای طباطبایی بود که در آقای مطهری نبود. من الان نمی خواهم مثبت و منفی بکنم، ولی خوب من مقایسه کردم. مرحوم مطهری از چیزهایی که کسی به آن توجه نمی کند، تفکر سیاسی ایشان بود. بنده معتقدم که گروه های مختلف امروز ممکن است آقای مطهری را فکر سیاسی اش را به خودشان تطبیق بکنند و سعی بکنند که ایشان را با افکار سیاسی که خودشان گرایش دارند تطبیق بدهند و همان تعبیری است که مصادره کردن است. من معتقدم این نوع مصادره کردن یک نفر، از شخصیت

گذشته است. مرحوم آقای مطهری یک سال دو سال مانده بود به پیروزی انقلاب، آن درس خصوصی ای که در منزل ما داشتند به پیشنهاد خودشان گفتند ما این درس را تعطیل کنیم و تبدیل کنیم؛ یعنی سیاست اسلامی را بحث کنیم. مباحث دیگری بوده یک جایی رسید متوقف کردند و گفتند که ما حکومت در اسلام بحث بکنیم. سیاست در اسلام بحث بکنیم. مباحثی را کردند که آن مباحث فقط آن ها نزد من مانده و یادداشت شده هست و من هنوز نه جایی چاپ کردم و نه از آن جا نقل کردم، به نظر بنده الان رسیده به جایی که اگر من آن ها را منتشر بکنم شاید یک عده ای موضع بگیرند و بگویند آقای مطهری این جور فکر نمی کرد. چرا بدین جهت که خودشان جور دیگری فکر می کنند، انتظار دارند آقای مطهری مثل ایشان فکر بکند. آن گونه فکر بکند. یقین بدانید اگر ایشان عمرشان کفاف می داد و حادثه تلخی که پیش آمد پیش نمی آمد، انقلاب خیلی از راه هایی که رفت آن گونه نمی رفت. بنده عقیده دارم جریاناتی که پیش آمد، آن جوری که ایشان می خواست پیش نمی آمد، چه در زمان امام چه بعد از امام؛ چون امام رحمه الله تا آن جایی که من از نزدیک دیده بودم، نسبت به ایشان خیلی علاقه داشتند و معتقد بودند به ایشان. در بسیاری از مباحث مرحوم آقای مطهری مطالبی را که خدمت امام مطرح می کردند امام مورد پذیرش قرار می دادند و عمل می کردند. توی بحران انقلاب من شواهدی دارم و توی مدرسه علوی محاکمه هایی که وجود داشت. آن روز در محکمه های انقلاب انجام می شد. من در جریان خاصش هستم که جریاناتی را که من اگر بخواهم نقل بکنم با آن چه که بعضی ها نوشتند و چاپ کردند تطبیق نمی کند.

لذا من نمی گویم. چون شاید عده ای موضع بگیرند و بگویند این طور نبوده، ولی من می دانم که مثلاً حالا یک نمونه اش را می گویم. محاکمه ای که برای هویدا داشت انجام می شد، مرحوم آقای مطهری قم بودند. آن وقت دوستانی که در محکمه هویدا حضور داشتند، آمدند بیرون و از همان جا تماس گرفتند. من در جریان بودم. شب بود آقای مطهری را در جریان گذاشتند که این محکمه محکمه ای نیست که برای ما مشکل نیافریند. ما می خواهیم به هر حال حکومتی داشته باشیم که تو تاریخ زندگی بکند. فردا این محکمه محکمه اسلامی نیست و از نظر جهانی ما مورد اعتراض قرار می گیریم. شبانه مرحوم آقای مطهری این قضیه را مطلع شدند و اول آفتاب خدمت امام مشرف شدند و مطرح کردند و از امام خواستند که دادگاه انقلاب را متوقف بکند تا وقتی آیین نامه ای برای دادگاه های انقلاب نوشته بشود. امام دستور فرمودند و مرحوم آقای مطهری من در جریان بودم که از من خواستند که عده ای از حقوق دانان آن روز و قضات عالی رتبه را دعوت بکنیم و بنشینیم با موازین اسلامی که خودشان هم در جریان بودند، آیین نامه ای نوشته بشود که هم با موازین اسلامی تطبیق بکند و هم این که دنیای امروز به ما ایراد نگیرد. خیلی جالب بود این مسئله آیین نامه ای که اولین بار برای دادگاه های انقلاب نوشته شد. آیین نامه ای بود که بنده در جریانش بودم. حتی حقوق دانانی که در جریان بودند، بعضی از آن ها هنوز حیات دارند و بعضی فوت کردند و متن اولیه اصلاح شده ای که توسط آقای مطهری است شاید توی یادداشت های من بتوانم پیدا بکنم. این کار خدمات ایشان بود. ولو بعدا عده ای آن ها را عمل

نکردند. من این را الان باید بگویم که عده ای از آن آیین نامه تخلف کردند، ولی ایشان سعی اش بود، ولی اجل فرصت نداد و خداوند مصلحت ندانست که به هر حال چی بوده، من نمی دانم. مصلحت خدا چی بود اگر ایشان می بودند در سایه قدرتی که امام در رهبری جامعه داشت. قطعاً انقلاب به این سوی نمی رفت؛ چون از نظر سیاسی من می دانم چه جوری فکر می کرد و چه جور حکومتی را نمونه حکومت اسلامی می دانست و به هر حال این مسئله ای بود که فرمودید آن بُعد از شخصیت ایشان که به اصطلاح مظلوم واقع شده و توجه به آن نشده، به عقیده من تفکرات سیاسی ایشان بود.

امیدوارم که خداوند ایشان را از ما راضی قرار بدهد و برای روح ایشان مجدداً رضوان متعالی خداوند را مسئلت می کنم.

گفت و گو با حجت الاسلام و المسلمین محمد رضا فاکر

اشاره

گفت و گو با حجت الاسلام و المسلمین محمد رضا فاکر

زیر فصل ها

شناگری که گوهرهای دریا را می شناخت

فریاد گری، انگیزه هجرت به تهران

تسلط باورنکردنی بر اندیشه های مخالفین

در متن انقلاب و جامعه

در اندیشه بازگشت به حوزه قم

مطهری و شکستن بت های زمان

مطهری، فناء فی الله

از خود گذشتگی، خصلت مطهری

زندگی، محراب مطهری

شناگری که گوهرهای دریا را می شناخت

شناگری که گوهرهای دریا را می شناخت

خداوند تبارک و تعالی را سپاس گزارم که توفیق به من عنایت کرد در زمینه زندگی مردی بزرگ، عالمی وارسته، مجاهدی نستوه و تلاشگری خستگی ناپذیر، استاد بزرگوار، حضرت آیت الله آقای حاج شیخ مرتضی مطهری صحبت کنم. من ابتدا درباره آشنایی با آقای مطهری باید بگویم قبل از آنی که ما در سال ۱۳۴۳ وارد قم بشویم، مرحوم آقای مطهری تهران تشریف برده بودند؛ چون مرحوم آقای مطهری چند سال قبل از رحلت مرحوم آیت الله بروجردی به تهران رفتند. علت رفتن ایشان به تهران هرچه باشد، مشکلات مالی و زندگی قطعا دخیل بوده. حالا مقدار دخالتش را نمی دانم، ولی دخیل بود و ضمنا عرصه گسترده فعالیت فکری و اسلامی در تهران هم جاذبه ای داشت. این که کسی شاگرد آیت الله العظمی بروجردی باشد، در

محضر امام چندین سال تلمذ کرده باشد، یک استاد فقه و اصول و فلسفه و عرفان و تفسیر باشد و به شکلی از حوزه علمیه قم مهاجرت کند و به تهران برود، مسئله مهمی است. من می توانم عرض کنم مرحوم مطهری رحمه الله از نظر علمی به مرحله استغنا از کلاس ها و درس ها رسیده بودند و نیازمند نبودند. ایشان در فلسفه دیگر نیازمند به شرکت در درس های امام یا مرحوم آیت الله طباطبایی رحمه الله نبودند. خودشان به حد بلوغ فکری رسیده بودند و در فلسفه صاحب نظر بودند، بلکه از صاحب نظر یک مقداری می شود بالاتر گفت؛ به خاطر این که تعریف و توصیفی که مرحوم آقای طباطبایی نسبت به ایشان می کردند، بیش از

این مقدار بود. از نظر فقهی ایشان در سطح بالایی بودند. من با اطمینان و در حد قطع می‌خواهم عرض کنم اگر مرحوم آیت الله مطهری الان بودند، نه تنها از مراجع فعلی ما پایین تر نبودند، بلکه از بعضی از مراجع مشهور ما الان بالاتر بودند و یقیناً بالاتر بودند، ایشان از نظر فقهی بسیار بسیار قوی بودند. شهرت ایشان در فلسفه بود، ولی ما که در جلسات کلاس‌های خصوصی ایشان و در جلسات عمومی خدمت ایشان می‌رسیدیم، متوجه می‌شدیم که وقتی بحثی به عرصه فقه می‌رسد یا حیانا اگر مسئله‌ای به مسایل اصولی می‌رسد، به هر حال، مرحوم آقای مطهری مثل یک شناگر قهار بود که نه تنها به شنا وارد است و ابعاد مختلف این دریا را طی کرده، بلکه می‌داند هر گهر گران بهایی در کجاست. او به شناگری می‌مانست که مدتی است اصلاً در انتظار یک فرصتی برای شنا کردن است. ایشان وارد دریای فقه و اصول که می‌شدند، به هر گوشه‌ای که ایشان می‌خواستند، سر می‌زدند و مطالب کاملاً توی دستشان بود. برای مستمع و شنونده تعجب آور بود با این که ایشان چند سال است از حوزه به اصطلاح به حسب ظاهر دور هستند و در دانشگاه هم در رشته فلسفه و امثال این‌ها تدریس می‌کنند، مسایل علمی چقدر توی دست ایشان هست و ایشان چقدر حضور ذهن دارند. بنابراین، یک شخصیت جامعی مثل ایشان که در فقه واقعا کار کرده بود، در اصول واقعا کار کرده بود، در فلسفه صاحب نظر بودند در هر دو بعد فلسفه و همه حرف‌ها را می‌دانستند. وقتی ایشان اسفار می‌فرمودند تجزیه و تحلیل می‌کردند. در این جاقم، در آن سال‌های آخری که من مدت کمی در محضرشان بودم، ایشان وقتی می‌نشستند بالای این کلاس و

در محل درس، این فضلالی قم همه می نشستند آن جا ایشان وقتی شروع می کردند به صحبت، آن وقت تعبیر کانّ علی رؤوسهم الطیر که برای بعضی افرادی که واقعا مثل مجسمه در یک جا ساکت نشستند، برای آن فضلالی که در درس بودند، تعبیر صادقی بود؛ یعنی جاذبه مرحوم آقای مطهری و سلطه ایشان بر مباحثی که مطرح می کردند و تسلط ایشان بر حرف های مخالف و موافق به قدری بود که در آن جلسه درس، کسی که می نشست، حتی وقتی درس ایشان تمام می شد، انسان احساس می کرد این فضلالی که نشستند نمی خواهند از جایشان حرکت کنند و نمی خواهند کلاس را ترک کنند. حالا یک ساعت، یک ساعت و نیم، یک ساعت و ربع درس گفته شده بود. مثل این که این ها باز هم دوست دارند که بنشینند و نشستن همین طوری باز هم منتظرند.

فریادگری، انگیزه هجرت به تهران

فریادگری، انگیزه هجرت به تهران

این حالت این جوری بود. حالا- یک شخصیتی با این جامعیت، درست است مسایل مالی می تواند در هجرت ایشان دخیل باشد، ولی اگر آن روحیه بزرگ ایشان در دفاع از اسلام و تبلیغ اسلام و دل سوزی برای مظلومیت اسلام که در فرهنگ آن روز و امروز دنیا هنوز آن طور که باید و شاید واقعا چهره زیبایش شناخته شده نیست، اگر این روحیه نبود، ممکن بود برای جبران مشکلات مالی راه دیگری پیدا بکند. راه های بسیاری ایشان پیدا کرد. این که ایشان حرکت می کند از قم و می روند تهران و بعد هم می روند در دانشگاه و شروع می کنند در پایگاه تفکر ماتریالیسم تدریس کردن و صحبت کردن و بحث کردن و با اساتید مختلف دانشگاه جلسه گذاشتن، آن ها را جذب کردن، با آن ها

جلسات پیاپی و مداوم برقرار کردن، این نشان دهنده یک هدف والایی است. هدف بسیار بسیار بالایی است که آن مسایل مادی می تواند یک بهانه ای باشد. من می خواهم عرض کنم که ما آقای مطهری را این جور ندیدیم که ایشان بدانند که در حوزه کار مهمی از ایشان ساخته است و در تهران کاری به آن اهمیت از ایشان ساخته نیست و حوزه را ترک کنند و بروند تهران. این جور نبود. ما آقای مطهری را این جور ندیدیم. اصلاً روحیه آقای مطهری این جور نبود. اصلاً آقای مطهری اهمیتی برای مسایل مادی قایل نبود. تا همین آخرین روزهای زندگی ایشان، من یک بار رفتم منزل ایشان، اتاق ایشان بسیار ساده بود. فرش ایشان موکت بود؛ از آن موکت های ارزان. شاید از ارزان ترین نوع موکت ها و آن چه این موکت را تزئین می کرد فقط سجاده ایشان بود که یک طرف افتاده بود و کتاب های ایشان بود که اطراف بود. مرحوم مطهری آن روحیه را نداشتند که بعضی این جور تصور کردند که این مسئله باعث شده باشد که ایشان بروند، نه. خود این که اسلام یک فریادگر لازم دارد و آن فریادگر باید ابعاد مختلف مسایل اسلامی را بداند و در آن زمان، مرحوم آقای مطهری حس می کردند که غیر از خودشان، این کار یا از کس دیگری ساخته نیست یا اگر هم ساخته باشد، این همت را در کس دیگری نمی دیدند یا موانعی در دیگران می دیدند. به هر حال، ایشان احساس وظیفه کردند که تشریف ببرند تهران و تشریف بردند و انصافاً در تهران پایه گذار اسلام شناسی به معنای عمیق کلمه شدند.

تأسی مطهری به سیره اهل بیت علیهم السلام

آثار علمی مرحوم استاد تقریباً غیر از یکی دو تا همگی، بعد از هجرت به

تهران است و همه این آثار علمی که از ایشان صادر شده، هر کدام در یک مقطع تاریخ و زمانی خاص و در برابر یک موج تهاجم فرهنگی. نویسنده ای در مجله ای به عنوان دفاع از حقوق زن، شروع کرده بود کنایه زدن به اسلام و حمله کردن و هجوم آوردن به آن. یک وکیل دادگستری بود به نام مهدوی توی این مجله «زن روز» مقاله می نوشت. وقتی ایشان احساس می کردند بلافاصله قلم را در جهت دفاع از اسلام در این موقعیت به کار می بردند. کتاب نمی خواستند بنویسند، می خواستند از اسلام دفاع کنند. این دفاع از اسلام مجسم می شد، بعد به صورت یک کتاب در می آمد. وقتی ایشان «خدمات متقابل اسلام و ایران» را نوشتند، در برابر... آن چه که به عنوان فرهنگستان کذایی رژیم شاهنشاهی درست کرده بودند، در تهران و در صدد این بود که به عنوان ایرانیت، آثار اسلام را محو بکند، ایشان به عنوان دفاع از اسلام وارد میدان شدند. اول سخنرانی کردند و سخنرانی ها را پیاده کردند. مجدداً کامل کردند و بازنویسی کردند. هر کدام از کتاب های ایشان را که نگاه کنید، مظهر یک جهاد از مرحوم مطهری است. در یک مرحله تاریخی انسان خیلی تأسف می خورد، ولی ما که با مرحوم آقای مطهری یک مقداری نزدیک بودیم و برای آن بزرگان و افاضل محترمی که بیش از ما با مرحوم آقای مطهری نزدیک بودند، غصه آور بود که امروز یک کسانی که آقای مطهری را نمی شناسند، شخصیت آقای مطهری را تجزیه و تحلیل بکنند و گمان بکنند که آقای مطهری که در مقاطع مختلف تاریخ حیات خودشان موضع گیری های مختلف داشتند و این را هم به عنوان یک نقطه تقریباً به خیال خودشان یک نقطه مثلاً

منفی تلقی نکنند. اگر این جور باشد باید گفت که در زندگی ائمه ما همین جوری است؛ چون موضع گیری امام حسین علیه السلام با موضع گیری امام حسن علیه السلام فرق می کند، پس با موضع گیری امام سجاد علیه السلام فرق می کند، با موضع گیری حضرت صادق علیه السلام فرق می کند، با موضع گیری امام رضا علیه السلام فرق می کند. موضع گیری حضرت رضا علیه السلام با موضع گیری حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرق می کند. این تفاوت در موضع گیری ها، معلول حوادث بیرونی و نوع هجوم و تهاجم دشمن است و الا وجه مشترک موضع گیری همه ائمه ما دفاع از اسلام است. منتها هر وقت هر چه اقتضا می کرده و دشمن با هر نوع سلاحی که هجوم و تهاجم خودش را انجام می داده، ائمه متناسب با همان موضع گیری می کردند. مرحوم مطهری در عمر شریف خودشان دقیقاً همین جور عمل می کردند. من از مسایلی که می توانم شهادت بدهم به اندازه دو سه سال آخر عمر ایشان که من زیاد خدمت ایشان بودم اجمالاً می توانم عرض بکنم که ایشان در هیچ مسئله ای موضع گیری نمی کردند، مگر این که محورش دفاع از اسلام بود، دفاع از اسلام به تمام ابعاد کلمه ایشان اسلام را با تمام گوشت و پوست و خون خودشان لمس کرده بودند. باور کرده بودند، اعتقاد داشتند. همه موضع گیری هایشان این جور بود. بنابراین، وقتی که درس می دادند موضع گیری دفاع از اسلام را در این چهارچوب تشخیص می دادند که باید دفاع بکنند.

تسلط باورنکردنی بر اندیشه های مخالفین

تسلط باورنکردنی بر اندیشه های مخالفین

قبل از انقلاب، حدود چند ماه مانده بود به انقلاب ما. خدمت ایشان درسی داشتیم قبل از آن ایام ایشان برای ما مارکسیسم می گفتند. من چون خودم قبل

از آنی که خدمت ایشان در آن جلسات درس شرکت کنم زندان بودم، سه چهار سال زندان بودم. در زندان من مارکیست ها را دیده بودم. کتاب های مارکیستی را هم خوانده بودم و اندیشه مارکیسم را تقریباً در حد اگر نگویم بیش از متوسط، لا اقل متوسط می دانستم؛ یعنی بیش از حد معمول کسانی که توی دانشگاه ادعای آشنایی با مارکیسم می کردند آن جا ما دیده بودیم و خوانده بودیم آثار ارانی را آثار و نوشته های ژرژ پلستر را آثار پلخانف را و آثار لنین و استالین و این ها را خوانده بودم. مقدار زیادی از این اسناد هم را از کتاب های این ها داشتم. در حد یک مجموعه وقف یک کتابخانه کردم. این جا در قم. برای این که برای تاریخ بماند که معلوم بشود این ها چی می گفتند... این آثار را من خوانده بودم. بعد رفتم در کلاس درس آقای مطهری. آقای مطهری دو نوع کلاس داشتند. کلاس خصوصی داشتند کلاس عمومی داشتند. در کلاس های خصوصی ایشان ده بیست نفر بیش تر نبودند. آقای مطهری گلچین کرده بودند. البته گاهی اوقات حدود سی نفر، سی و پنج نفر هم می شدند. ایشان را برای کلاس های خصوصی شان تقریباً فضلالی جوان بدر دبخور حوزه برده بودند. یک شبی من خدمت ایشان بودم. ایشان فرمودند که من یک جلسه ای دارم، کلاسی دارم شما هم بیایید. آن شب جلسه منزل آقای محقق داماد بود. عرض کنم که همین قسمتی که الان نزدیک حرم نزدیک مسجد اعظم. اول خیابان این جا بودم. من خجالت می کشیدم با مرحوم آقای مطهری؛ یعنی خودم را کوچک تر می دیدم که توی آن جلسه خصوصی ایشان بروم ایشان اصرار کردند که من همراهشان بروم من تا پشت درب منزل همراه

ایشان رفتم، ولی بالاخره عذرخواهی کردم و گفتم که من... . ایشان احساس کردند که من مثلاً در رنج هستم اصرار نکردند. بعد من که آمدم با خودم گفتم آقای مطهری که این جور به من اصرار می کنند، کلاس هم که آن قدر ما علاقه مند بودیم، مشتاق بودیم که برویم خوب دیگر... نداشت که من این جوری خجالت کشیدم مجدداً من رفتم خدمتشان. باز ایشان فرمودند که شما توی این کلاس حتما شرکت کنید گفتم چشم و رفتم. ایشان در آن کلاس یک مدتی مارکسیسم می گفتند. من که توی زندان مارکسیسم را دیده بودم و خوانده بودم و این ها، می دیدم وقتی آقای مطهری یک مسئله مارکسیستی را مطرح می کنند مثلاً فرض کنید یک اصول چهارگانه مارکسیسم را اصول دیالکتیک را وقتی مطرح می کنند، حرکت و تضاد و جهش و... متقابل و این ها، من می دیدم که هیچ مارکسیست تا آن جایی که ما در زندان ها دیده بودیم، چون به هر حال، چهار سال هم زندان توی زندان های مختلف بودند با رجال مارکسیست آن روز را توی زندان دیده بودیم. هم مارکسیست ها هم منافقین را. من دیدم که هیچ کدام از این ها اگر خواسته باشند در اصول مارکسیسم این جور که آقای مطهری تشریح می کنند و تبیین می کنند تشریح و تبیین نکنند، از عهده اش بر نمی آیند؛ یعنی واقعا ایشان بهتر از همه آن ها بیان می کردند. کتاب های مارکسیسم را کاملاً دیده بودند و خوانده بودند. یک مطلب را جوری بیان می کردند که انسان احساس می کرد دیگر این مطلب جواب ندارد. طوری که آدم احساس می کرد واقعا این مطلب اصلاً جواب ندارد؛ یعنی بهتر از خود نویسنده آن کتاب، بهتر از خود آن لنین و استالین،

بہتر از خود پلخانف ایشان مطلب را تشریح می کردند. به طوری که آدم کاملاً مطلب را دریافت می کرد و بعد شروع می کردند به جواب دادن اولاً- ثانیاً ثالثاً رابعاً و مطلب را به کلی شل و پل می کرد. کلاس های ایشان یک کلاس هایی بود که برای انسان واقعاً استفاده داشت به تعبیر امام رحمه الله که نسبت به مرحوم آقای بروجردی فرموده بودند که آقای بروجردی وقتی درس می گویند شاگردی که در درس ایشان شرکت می کند، خودش متوجه نمی شود. ولی بعد از یک مدتی می فهمد که مجتهد شد. در کلاسهای آقای مطهری وقتی انسان وارد می شد و شرکت می کرد، اگر دقت می کرد و ممارست می کرد و مواظبت می کرد که از بحث ایشان استفاده بکند، بعد از یک مدتی خودش می دید انسان واقعا خیلی پیش رفته. خوب من در این کلاس های خصوصی ایشان بودم. ایشان بعد از آنی که مارکسیسم را گفتند، یک مقداری بحث هایی باز در همان رابطه مارکسیسم بود. و تقریباً متصل به آن بود.

در متن انقلاب و جامعه

در متن انقلاب و جامعه

بله، بحث فطرت بود. بحث های دیگر بود. این ها را ایشان بیان کرد. تمام که شد، بعد فرمودند که حالا شاید یکی دو سال، یک سال یک سال و نیم گذشته بود؛ پنج شش ماه مانده به فوران انقلاب. ایشان فرمودند یکی از مسایل مهمی که شما لازم است بدانید، مسئله اقتصاد است و من به ذهنم می آید که مسئله مهمی که الان بعد از این بحث داریم، یک بحث اقتصادی است. ایشان فرمودند من یک بار در تهران بحث کردم و یک بار دیگر می خواهم این جا برای شما بحث بکنم. برای این که شما هم مسایل اقتصادی را بدانید و بفهمید که مارکسیست ها خیلی روی اقتصاد تکیه می کنند و می گویند اسلام اقتصاد

ندارد. شما بدانید حرف آن‌ها چیست و بدانید موضع‌گیری‌های اقتصادی اسلام چیست. ما هم خیلی تشنه این بحث بودیم. چون من در زندان هم که بودم، می‌دیدم لبه تیز حمله منافقین و مارکسیست‌ها علیه اسلام بود. بسیار بسیار خوشبخت شدیم. به گمانم یک جلسه یا دو جلسه ایشان راجع به این مسئله شروع کردند. آثار جوشش انقلاب نمودار شد. ایشان فرمودند که الان دیگر وقت این بحث‌ها نیست. باید رفت دنبال سر امام و عرض کنم که انقلاب. کلاس را تعطیل کردند. درس و کتاب را بستند. درس را تمام کردند. درس خصوصی‌شان را گذاشتند کنار درس عمومی‌شان هم بعد از چند وقت گذاشتند کنار و رفتند دنبال آن مسئله تا آن‌جا پیش رفتند که ایشان دیگر مدیریتش شورای انقلاب را را به عهده گرفتند و تشکیل دادند. انصافاً تا وقت شهادتشان هم به قول امروزی‌ها با چراغ خاموش حرکت می‌کردند، ولی در متن مهم‌ترین مسایل انقلابی ایشان حضور داشتند و اطمینانی هم که امام رحمه الله به ایشان داشتند، شاید به هیچ‌کس دیگر نداشتند. این که عرض کردم برای این است که از آن نتیجه بگیریم که موضع‌گیری‌های مختلف مرحوم آقای مطهری نشان‌دهنده این نبود که ایشان مثل فرض کنید کبوتری گاهی روی این شاخه بنشینند یا گاهی روی آن شاخه بنشینند. این جور نبود. ایشان در هر شرایطی هر نوع جهادی را که در راه دفاع از اسلام لازم می‌دانستند، همان را پیش می‌گرفتند. قلم بود، قلم بیان بود، بیان تعلیم و تربیت بود، تعلیم و تربیت درس در دانشگاه بود. درس در دانشگاه درس در حوزه، همه این‌ها و رفتن به شورای انقلاب و انقلاب... ایشان مشی ائمه را داشتند. ائمه ما هر کدام در

زمان خودشان هرچه وظیفه شان بوده، عمل کردند، ولی اگر امام صادق علیه السلام در زمان امام حسین علیه السلام بودند، چه می کردند؟ همان کاری را می کردند که امام حسین علیه السلام کردند و اگر امام حسین علیه السلام در زمان امام صادق علیه السلام بودند، چه می کردند؟ همان کاری را می کردند که امام صادق علیه السلام کردند.

در اندیشه بازگشت به حوزه قم

در اندیشه بازگشت به حوزه قم

اصلاً یکی دو سال مانده به انقلاب بود که ایشان احساس کردند در قم خلأهایی به وجود آمده یا وجود دارد که ایشان باید آن خلأها را پرکنند. و بنابراین، هفته ای دو سه روز به قم می آمدند. آن وقتی هم که ایشان تشریف بردند تهران، باید عرض کنم اهمیت کار در تهران اقتضا می کرد. که ایشان این کار مهم قم را فدای آن اهم بکنند. به محض این که در تهران، کارشان را یک مقدار انجام دادند و آن بذرهایی را که می خواست بپاشند یک مقدار به ثمر رسید، باز دومرتبه، ایشان آرام آرام هفته ای چند روز وقتشان را در قم می گذاشتند. ایشان اگر در قم بودند مسلماً تأثیرهای عظیمی در حوزه داشتند. علتش این است که به هر حال، کسانی که در قم درس می خوانند یا فقه می خوانند یا اصول می خوانند یا فلسفه می خوانند یا به صورت جنبی تفسیر می خوانند در هر کدام از این درس ها، آقای مطهری صاحب نظر درجه اول بود. ایشان با آن التهاب و شوری که در دفاع از اسلام در برابر مکتب های الحادی و مکتب های سکولاریستی غربی داشت، برای حوزه، غنیمتی گران بها بود. مرحوم آقای مطهری به همین جهت هم در این دو سه سال آخر که ایشان باز برگشته بودند به حوزه و هفته ای دو سه روز وقتشان را در حوزه می گذاشتند، طلاب و فضیای حوزه پرشور و شوق شده بودند. یعنی ما منتظر

بودیم چهارشنبه و پنج شنبه و جمعه برسد و برویم خدمت آقای مطهری و من این اشتیاق را در دیگران که از نظر درسی از ما جلوتر بودند، بیش تر از خودم می دیدم. مسلماً مرحوم آقای مطهری اگر الان حضور داشتند، سطح موقعیتشان در حوزه خیلی بالاتر از آن سطح بود. حتماً ایشان در رتبه مرجعیت بودند، ولی مثل ایشان اگر در حوزه بودند و در رتبه مرجعیت بودند، طبیعتاً با آن فکر و جوشش و جهادگری و فریادگری که ایشان داشتند، تأثیرشان در حوزه تأثیر بسیار بسیار بنیانی و اساسی بود.

مطهری و شکستن بت های زمان

مطهری و شکستن بت های زمان

مرحوم مطهری خصوصیاتى داشتند که واقعاً برای هر جهادگری در هر مرحله ای از جهاد محورست و آن درستی کار آن جهادگر است، از خودگذشتگی بود. ایشان هرگز روی خودشان حساب نمی کردند. لازم بود کاری را انجام بدهند، اصلاً حساب این را نمی کردند که موقعیت علمی و شرایط ایشان اقتضا می کند که فرض کنید آن کتاب را تدریس کند، نه آن کتاب را یا در آن زمینه بنویسد، نه در این زمینه. اصلاً این جورى فکر نمی کردند؛ یعنی شما «داستان راستان» را که نگاه می کنید، شاید باورکردنی برای کسی نباشد که شخصیتی مثل مرحوم آقای مطهری در آن جایگاه بلند علمی و فلسفی شروع کند کتاب داستان نوشتن، ولی ایشان وقتی احساس کردند برای نسل جوان کتاب این جورى لازم است، کارهایشان را گذاشتند کنار و مشغول نوشتن این کتاب شدند.

کافی است توجه شما را به این نکته جلب کنم که اسلام در طول تاریخ حیات خودش، بلکه بگوییم ادیان الهی و توحیدی در طول تاریخ بشر،

همواره مخالفانی داشتند؛ یعنی کسانی بودند که این ها منافع مادی و موقعیت های اجتماعی خودشان را نمی توانستند با آن زمینه اسلامی و دین خدا منطبق کنند و چون حاضر نبودند از منافع خودشان دست بردارند و از آن مسایل دلخواه خودشان دست بردارند، طبیعتاً با دین خدا می جنگیدند. این در طول تاریخ بوده است. در هر زمانی به پناهگاهی پناه بردند و البته در همان زمان ها هم اگر پناه دیگری پیدا می کردند، به آن پناه می بردند. به هر حال، چون هدفشان این بوده است که به دین، تن در ندهند و نگذارند فرهنگ دینی و الهی در جامعه ریشه دار بشود. اگر این کار انجام می گرفت، طبیعتاً منافع و موقعیت آن ها به خطر می افتاد. یا بت هایی را که آن ها ساخته بودند، باید شکسته می شد. حالا چه بت های ذهنی شان، چه بت های مادی شان و چه بت های اجتماعی شان، این ها می بایستی شکسته می شد. این که شما می بینید یک زمانی مارکسیسم بوده، یک زمانی لیبرالیسم، الان در حقیقت، باید بگوییم سکولاریزم که باز همان استمرار لیبرالیسم است و شکل واقعی لیبرالیسم است، مثلاً قبلش یک چیزی دیگر. این ها هر کدام در یک زمانی، یک سپری بوده برای کسانی که می خواستند به هر حال به دین خدا و احکام الهی تن ندهند. هر وقتی یک سپری پیدا می کردند، خودشان را زیر آن پوشش پنهان می کردند. الان در داخل جامعه این جور است و همین هایی که الان دارند از لیبرالیسم صحبت می کنند، اگر الان لیبرالیسم در برابر ادیان توحیدی همان طوری که در حال عقب نشینی است و روزه روز رسواتر می شود و چهره دیکتاتوری بزک کرده خودش را که با آن مسایل لیبرالیستی بزکش می کند، آن چهره نمودار بشود و مردم کم کم واقعا بفهمند که غرب با این پوشش لیبرالیستی چگونه دارد سیادت، آقایی و

سلطه جهانی خودش را تضمین می کند. اگر مردم این را کم کم بفهمند، و همین طور که دارند آرام آرام می فهمند و لیبرالیسم عقب نشینی می کند، قطعاً بدانید همین کسانی که الان تن به احکام الهی نمی دهند، چیز دیگری پیدا خواهند کرد. بالاخره آن چه این ها می خواهند این است که دین الهی، احکام الهی این نباشد. آن ها آن را مطابق با مذاق خودشان نمی بینند. خوب در برابرش هم آن کسی که اصول توحیدی و آرمان انبیا و اصل لایزال امامت را که جوهر دین است، قبول داشته باشد، ولی حاکمیت خدا را قبول نداشته باشد؛ یعنی معتقد باشد که در این زمین بالاخره حاکمیت حاکمیت الهی نیست و این زمین جزیره جداگانه ای است و همه این عالم تحت حاکمیت خداست، غیر از این انسان ها. انسان ها هر کار می خواهند بکنند، بکنند؛ اگر کسی فکرش این جور باشد، در هر شرایطی در برابر دین موضع گیری می کند. کسی هم که فکرش این باشد که حاکمیت الهی باید باشد و ادیان توحیدی باید باشد و اصالت نبوت و توحید باید باشد، آن هم در برابر این ها موضع گیری می کند. طبعاً اگر مثل مرحوم آیت الله مطهری با آن فریادگری، با آن جوشش که وقتی صحبت می کند، انسان می بیند که مرحوم آقای مطهری با تمام وجودش حرف می زند؛ یعنی در همین سخنرانی ها هم که شما نگاه کنید، گاهی احساس می کنید که با تمام روح خودش صحبت می کند. خوب وقتی اگر یک چنین کسی در زمان ما بود، طبیعتاً بالاخره غیر از این که از اسلام و از قرآن و از مرجعیت و از حوزه و از فقه و از فقاهت و از همین اساسی که ایشان در این اساس پرورش پیدا کرده، به همین ها معتقد بوده و از این ها دفاع می کرده، الان هم دفاع می کرده است.

مطهری، فناء فی الله

مطهری، فناء فی الله

من آن چه درباره مرحوم آقای مطهری یادم نمی رود و اصلاً چیزی غیر از این به چشم من نیامد، خصوصیت فنا فی الله ایشان بود. ایشان واقعا وقتی احساس وظیفه می کرد، با تمام وجودش کار می کرد برای دفاع از دین، برای دفاع از اسلام، برای دفاع از قرآن و برای تبیین آن. ضمناً موضع گیری ها، موضع گیری های خصمانه نبود. ایشان هرگز موضع گیری خصمانه نمی کردند. حتی با سخت ترین دشمنان خودشان، نرم و بسیار لطیف پدرانۀ رفتار می کردند، ولی در موضع دفاع، خودشان واقعا دفاعشان از اسلام _ همان طوری که عرض کردم _ با تمام وجود بود. ایشان وقتی می نوشت، گویا تمام روحش در قلم بود یا وقتی صحبت می کرد، تمام روح ایشان در زبانش بود. وقتی با چشمش کار می کرد هم همین طور بود؛ یعنی وقتی در موضع دفاع از اسلام قرار می گرفت، دیگر هیچ چیزی برای خودش قایل نبود. به همین جهت، خداوند این قدر به ایشان عزت داده است. عزتی که الان آقای مطهری دارد، عزت کمی نیست. ایشان زمانی خودشان خوابی دیده بودند که خانواده ایشان برای من گفتند. گفتند که چند شب قبل از شهادت، مرحوم آقای مطهری برای نماز شب از خواب بیدار شدند. همیشه برای نماز شب بیدار می شدند. آن شب که بیدار شدند. خانواده ایشان وقتی که بیست سال پیش، تشریف آورده بودند منزل ما، این را فرمودند. فرمودند که مرحوم آقای مطهری که آن شب بیدار شدند من، دیدم ایشان همیشه که بیدار می شدند، یک جور آرام حرکت می کردند که ما از خواب بیدار نشویم، ولی آن شب من دیدم ایشان از خواب که بیدار شدند،

پاهایشان را محکم به زمین می زنند. من بیدار شدم و گفتم چی شده. شما امشب این جوری راه می روید؟ برگشتند. تا دیدند من بیدار شدم فوراً آمدند. توی رختخواب نشستند و دست من را گرفتند گذاشتند روی لبهایشان. گفتند ببینید لب های من داغ است. من دست گذاشتم، دیدم لب های ایشان داغ است. گفتند خواب دیدم الان پیغمبر لب های من را بوسید. خوب وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله لب های کسی را می بوسد، خیلی معنی دارد؛ یعنی یک دنیا معنی دارد؛ یعنی معلوم می شود تمام روح آقای مطهری در آن لب هاست و در دفاع از اسلام است و این مسئله با تمام خلوص نیت انجام می گرفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله واقعا این لب ها را به این جهت بوسیدند. این بوسه باعث شد که مرحوم مطهری تا دوران قیامت زنده بماند. الان می بینید هر کس خواسته باشد واقعا اسلام را به تمام معنای کلمه در تمام ابعاد، بدون عیب، بدون پیرایه، بدون اشکال، همان اسلام خالص را خواسته باشد، بفهمد و دریافت کند، کتابی بهتر از کتاب آقای مطهری نمی تواند پیدا کند. الان کتاب های ایشان را به چند زبان رایج دنیا ترجمه کردند. به خاطر این که سرچشمه شناخت اسلام است و این عزتی است که خداوند به ایشان داده است.

از خودگذشتگی، خصلت مطهری

از خود گذشتگی، خصلت مطهری

ایشان واقعا فداکاری می کردند و در آن فداکاری واقعا باید بگویم بی نظیر بودند. این فداکاری تا آن جا بود که گاهی ایشان از کسانی تجلیل می کردند که آن افراد از نظر علمی پایین تر بودند و خود ایشان می فرمود که من با این آقا چندین سال هم بحث بودم. می دانم که حد مستوای علمی شان چقدر است، ولی چون امروز مصلحت اسلام این است که من دفاع کنم، از او دفاع می کنم

و تجلیل می کنم، این کار را می کنم. یک وقتی مرحوم آقای مطهری منبر تشریف می بردند؛ یعنی من نمی دانستم. یک مسجدی بود در خیابان ایرانشهر تهران، میدان فردوسی. نماز جماعت آن جا را حضرت آیت الله مهدوی کنی می خواندند. آقای مهدوی کنی من را دعوت کردند برای این که من یک دهه آن جا بروم منبر. من شب اول که خدمت ایشان رفتم در مجلس، قبل از منبر نشسته بودم. از ایشان سؤال کردم دهه قبلی چه کسی صحبت می کرده. گفتند مرحوم آقای مطهری. ایشان وقتی فرمودند آقای مطهری این جا صحبت می کردند. من خیلی لرزیدم. گفتم آقای مطهری وقتی صحبت می کردند دیگر صحبت کردن ما دهه بعد چه فایده دارد. ایشان تشویق کردند و گفتند نه، بروید صحبت بکنید. خوب، من این را پذیرفتم که بروم صحبت بکنم. بعد از ایشان پرسیدم که آقای مطهری در چه موضوعی صحبت می کردند. ببینید این مطلب ظاهراً برای سال ۱۳۵۱ است؛ یعنی پنج شش سال مانده بود به انقلاب. آن سال ها، سال های اوج تفکر مارکسیسم بود. سلطه مارکسیسم بلکه سلطه التقاط بود؛ چون می دانید که دستگیری اصلی منافقان در سال ۵۰ بود. شروع کار مسلحانه شان در سال ۴۸ بود. همان ایام حدود سال های ۴۸ تا ۵۱، منافقان در سراسر کشور محبوبیتی پیدا کرده بودند. مردم فکر می کردند که این ها واقعا همه شان سلمان ها و ابوذرها و مقدادها هستند و جانشان را برای دفاع از اسلام و امام جدا می کنند. فکر می کردند که آن ها دارند راه امام را می روند. حتی بعضی ها شاید می گفتند اصلاً این ها از طرف امام هستند. این جوری توی مردم شایعه کردند. آن وقت منافقان هم تفکرشان، تفکر التقاطی بود. منافقان از اول بازی می کردند با مردم. از اولش بازی می کردند. منتها اولش پنهان و پوشیده

بود که بعد آشکار شد. خوب در آن زمان، تفکر مارکسیسم تفکری بود که هم در فداییان خلق که در آن زمان یک گروه چریکی مارکسیستی بودند، تجلی داشت و هم در منافقان که به اصطلاح خودشان یک گروه چریکی مسلمان بودند. هر دو شان از نظر مارکسیسم یکسان بودند. در آن زمان و در آن جو، مرحوم آقای مطهری آن جا در مسجد جلیلی در خیابان ایرانشهر درباره مارکسیسم صحبت می کردند. من به ایشان گفتم چطور آقای مطهری در این باره حرف می زدند. ایشان گفتند بله، ایشان راجع به مارکسیسم صحبت می کردند و اتفاقاً خیلی ها هم به ما اعتراض کردند که مگر بحث دیگری نیست که حالا راجع به مارکسیسم صحبت می کنند. من هم به ایشان گفتم، ولی آقای مطهری گفتند امروز وظیفه من این است. این فداکاری است که یک کسی خودش را در برابر تیرهای تهاجم قرار بدهد. آن هم نه فقط تهاجم رژیم شاهنشاهی. آن سر جای خودش. آن مبارزه را انجام بدهد و این مبارزه را هم انجام بدهد؛ یعنی وقتی مسئله دفاع از اسلام شد، از این که در دو جبهه بجنگد، ابا نداشته باشد. این فداکاری یک ویژگی بود در مرحوم آقای مطهری. اصلاً خدای تبارک و تعالی به خاطر همین فداکاری، ایشان را به مقام رفیع شهادت رساند و بعد هم ایشان را این جور نگه داشت.

زندگی، محراب مطهری

زندگی، محراب مطهری

اسلام شناسی به معنی واقعی کلمه در همه ابعاد، معتقد به معنی واقعی کلمه با تمام وجود مجاهد و فریادگر به معنی واقعی کلمه در سراسر عمر، فانی در خدای تبارک و تعالی و در اسلام _ که دین خداست _ به تمام معنای کلمه، خالی از حب دنیا، حب مقام، حب ریاست، خودبینی و خودبزرگ بینی بود. به

طور کلی، اصلاً این مفاسد اخلاقی در مرحوم آقای مطهری نبود و بالاخره یک سرباز فداکار برای اسلام بود که شاید اگر در کربلا حضور داشت، نفر هفتاد و سوم بود.

تقوا؛ یعنی خود را از آلودگی‌ها حفظ کردن، دامن را از کثافت‌ها محفوظ نگه داشتن، شکم را از مال حرام نگهداری کردن، چشم و دست را از ابتدا کنترل کردن. تقوا موجب فنای انسان در خدای تبارک و تعالی می‌شود. مرحوم شهید مطهری شبها جلسات خصوصی که داشتند، هر شب خانه کسی بود از شاگردانش. خوب علی القاعده گاهی هم ممکن بود منزل ما باشد. گاهی اوقات شب‌ها که تشریف می‌آوردند، گاهی اوقات می‌شد که مرحوم آقای مطهری شب می‌خوابیدند. حتی همان منزلی که جلسه آن جا بود. همان جا شام می‌خوردند، همان جا می‌خوابیدند و صبح تشریف می‌بردند. درس عمومی ایشان در مسجد خیابان ارم بود، آن جا درس می‌گفتند. بعضی وقت‌ها هم جای دیگر. از خصوصیات مرحوم آقای مطهری این بود که اولاً نماز شب در مرحوم آقای مطهری طولانی بود. حالا بعضی دیگر که حالا یک وقتی اگر نماز شب توفیق پیدا کنند، مثل نماز صبح یک کمی شاید تندتر باشد. نماز شب ایشان نماز شب مفصلی بود. مثل نماز شب امام، ولی نکته جالب برای ما این بود که ایشان وقتی می‌خواستند به خصوص نماز واجبشان را بخوانند، در نماز شب ممکن بود لباسشان سبک تر باشد، ولی با لباس وزینی بود. همین جوری نبود. مثل بعضی‌ها با پیراهن و زیرشلواری می‌ایستند نماز می‌خوانند. نه، همان نماز شب یا نماز مستحبی هم ایشان لباسشان وزین بود، ولی وقتی می‌خواستند به نماز صبح بایستند، لباس کامل می‌پوشیدند. اصلاً درست مثل این که

می خواهند به مهمانی بروند. حالا تو اتاق کسی نبود. من یادم است یک شبی ایشان منزل ما بودند. وقتی می خواستند نماز واجب بخوانند، توی منزل کسی نبود من هم آن وقت اول زندگی مان بود. هنوز ما بچه ای هم نداشتیم. یکی دو تا بچه کوچولو داشتیم که آن ها هم خواب بودند. من آمدم توی اتاق که ایشان بودند من آمدم پشت سر ایشان آرام ایستادم برای این که نماز بخوانم. شاید هم می خواستم ایشان نفهمند که من مثلاً اقتدا می کنم. و خانواده ما آمد توی آن اتاق. در میان دو تا اتاق را باز کردیم. ایشان توی آن اتاق ایستاد و پشت سر من اقتدا کرد به آقای مطهری. ایشان لباس کامل می پوشیدند. درست مثل این که می خواهند مهمانی بروند؛ یعنی این قدر به نماز اهمیت می دادند. بعضی ها به نماز اهمیت نمی دهند. ایشان حتماً با سجاده نماز می خواندند. سجاده واجب نیست، ولی وقتی انسان سجاده می اندازد، دارد به نمازش اهمیت می دهد. سجاده نظیف و تمیز. ممکن بود گران قیمت نباشد، بلکه یک پارچه سفید و تمیزی باشد، ولی بالاخره سجاده بود و جانمازی بود. و ایشان می ایستادند و نماز می خواندند؛ نمازی بسیار بسیار باطمینان. من می خواهم این را عرض کنم اگر کسی در بیست و چهار ساعت شبانه روز، سه چهار ساعت را با خدا مستقیماً بگذرانند یا در نماز شب یا در نماز صبح یا در نماز ظهر یا در نماز مغرب و عشا و یا در قرائت قرآن، روزی یک جزء قرآن خواندن یا در سه چهار ساعت از عمر انسان. اگر در هر روزی با خدا مستقیماً بگذرد، طبیعی است که در انسان آثاری بر جا می گذرد روحیه ای درون انسان به وجود می آورد که دیگر قابل توصیف نیست، بلکه شاید مبالغه باشد اگر من عرض کنم. درست است که مرحوم مطهری همیشه در حال نماز نبودند، ولی

آن چنان ایشان در انجام وظیفه غرق می شدند که من می خواهم عرض کنم سال های سال، به خصوص ده پانزده بیست سال آخر عمر، ایشان در تمام این مدت در حال رکوع و در حال سجود بود؛ یعنی درست است که می نوشت. همان نوشتن ایشان واقعا سجود و رکوع بود. داشت خدا را عبادت می کرد. طبیعی است کسی که این جور خصوصیتی داشته باشد، خداوند هم به او موقعیت و مقام می دهد. خدا این چنین بندگان را دوست دارد.

گفت و گو با محمد جعفری هرندي

اشاره

گفت و گو با محمد جعفری هرندي

زیر فصل ها

منطق مطهری در درس منطق

مطهری و مرز بین تجدد و سنت

در حسرت قم و دلزدگی از تهران

آزاداندیشی و نواندیشی با حفظ اصول

مطهری و چگونگی برخورد با فرهنگ غرب

عدم عقب نشینی از اصول

عنایت امام به استاد در جلسات درس

پیشرو در طرح فقه پویا

خردگرایی شاخصه بارز مطهری

منطق مطهری در درس منطق

منطق مطهری در درس منطق

آن موقع که ما وارد دانشگاه شدیم حدود سال ۴۱ تا ۴۵، دانشگاه به صورت نیم سال و ترمی نبود، بلکه به صورت یک سال تحصیلی مانند آموزش و پرورش پیشین یعنی نه ماه تحصیلی بود. در آخر امتحان هم می گرفتند و احیاناً تجدیدی هم داشت. در این یک سال، من در خدمت ایشان بودم و درسی را هم که ایشان تدریس می کردند منطق بود، از خصوصیات که به خاطرمانده، چون ما قبلاً هم منطق را خدمت اساتیدی دیگری خواندیم در حوزه های علمیه متعارف که اول کبرای المنطق را می خوانند و بعد هم حاشیه ملا عبدالله و احیاناً شرح شمسیه و ما این ها را خواندیم و بعد هم منظومه منطق را شاید در یک برنامه دیگری هم اشاره کردیم که منظومه منطق را من خدمت شهید مفتاح خواندم، در مسجد امام. و از همان زمان هم

اشعاری از آن منظومه یادم هست که قال تعالو طالبی الایقان اتل علیکم حکمه المیزان من منطق عیونه خزّاره واردها قریحه طیاره. این ها برای ما خاطره انگیز هست. با آن لحن گیرایی که مرحوم مفتوح داشتند. بعد که ما وارد دانشگاه شدیم، شاید انتظارمان این بود و چنین ذهنیت ایشان باز مسایل منطق را به همان سبک و سیاقی که در آن چند کتاب که اسم برده شد و در حوزه مطرح بود، بخوانیم. نکته اولی که یک دفعه ذهن ما را متوجه شخصیت والای مرحوم مطهری کرد، این بود که ایشان منطق را به این نحو شروع نکردند و برای ما که یک طلبه

بودیم و با آموزه های حوزه به روش سنتی آشنا بودیم هم تعجب برانگیز بود و هم جالب بود؛ چون تا حدی آن مسایل مربوط به منطق سوری ارسطو، ما را خسته کرده بود و دنبال مطلب تازه ای می گشتیم. ایشان ضمن حفظ اصول حوزوی و یادی از منطق ارسطو که سخت بدان معتقد هم بودند و از آن هم در مباحثه هایشان دفاع می کردند دو شخصیت را از اروپا به ما معرفی کردند؛ یکی دکارت بود و یکی بیکن و محور بحث ایشان روی این دو شخصیت بود این درس هایی که ایشان می گفتند در جایی نوشته نشده بود؛ یعنی در مقایسه مطالبی که فیلسوف بزرگ دکارت و بیکن گفته بودند، با مطالبی که خداوند منطق، ارسطو گفته بود مطالب را املا می کردند و می گفتند و ما یادداشت می کردیم. بعد این ها به صورت تایپ در اختیار دانشجویان قرار داده می شد که من یادم هست در اوراق و نوشته هایم آن ها را داشتم و بعد هم خودم هرچقدر خودم این ور و آن ور گشتم که این در درس ایشان به صورت کتابی نوشته ای حتی از این بنیادهایی که متصدی انتشارات و نوشته های ایشان هستند ندیدم. خاطره مهم برای من به عنوان یک طلبه این است که ایشان به طور خیلی روشن و واضح و به دور از تعصبی که معمولاً در حوزه ها به لحاظ عرق دینی در مسایل علمی مطرح می شود، مطالبی را که این دو فیلسوف اروپایی گفته بودند بیان می کردند. نظریه های آنان معمولاً هم تعرضی داشت به منطق ارسطو. به خصوص در بحث قیاس و استقرا که ارسطو اهمیت را به قیاس داده بود، ولی این دو فیلسوف خصوصاً بیکن اهمیت را به استقرا داده بود. ایشان مطالب را به نحوی بیان می کردند که هرگز اگر کسی در پشت کلاس درس پشت در کلاس درس بود و حرف های ایشان را می شنید و قیافه ایشان را

نمی دید تصور نمی کرد یک عمامه به سری و یک طلبه ای و یک به اصطلاح کسی که منتسب به روحانی بود، چنین مطالب را بیان بکند. گویی از این دو فیلسوف دارد دفاع می کند. بنده اولین خاطره و ذهنیتی که از ایشان دارم این بی طرفی ایشان در مسایل علمی بود. به طوری که طبق رسوم طلبگی اشکال را ان قلت دو قلت می کردیم و در دانشگاه های آن زمان و شاید این زمان بعضی از اساتید زیاد خوش ندارند که دانشجو چندان ان قلت دو قلت بکند. درست عکس حوزه های علمیه. حوزه های علمیه از طلبه ای خوششان می آید که بیش تر آن قلت دو قلت بکند. این علامت علاقه طلبه است و بنده هم که تازه از حوزه به دانشگاه وارد شده بودم در صدد ان قلت بودم؛ یعنی به اصطلاح اشکال بکنم و استاد هم خیلی عنایت می کرد توجه می کرد و باز بر خلاف آن اساتیدی که احياناً خوش نداشتند دانشجو به ایشان ایراد بکند، ایشان از این مسئله استقبال می کرد و یادم هست که در یک زیرزمینی بود که ایشان درسشان را می گفتند و در ایامی بود که خیلی خسته کننده بود؛ یعنی یک ماهش مواجه شد با ماه رمضان به نظرم که ایشان روزه دار بودند و می آمدند آن جا تدریس می کردند. شاید من خودم حالا حمل بر غلو نباشد ایشان را خیلی شاداب می کردم و سرحال نگه می داشت. این که بالاخره یک طلبه پیدا کرده بودند که تو دانشگاه ان قلت دو قلت می کنی و خیلی عنایت داشتند و لطف داشتند به مطالبی که از طرف بنده ابراز می شد و کاملاً دفاع می کرد؛ یعنی اگر ما به لحاظ سبک و سیاق طلبگی و آن آموزه هایی که در حوزه داشتیم چندان خوش نداشتیم که حرف اروپاییان را باور کنیم؛ چون کاملاً از موضع دکارت و بیکن در مسایلش دفاع می کرد و بعد می دیدیم که پس از آن که مسئله مسجل و

مسلم می شد، آن وقت به نقد و بررسی، که باز شیوه حوزوی بود که روی می آورده و می کوشید آن را در دانشگاه پیاده کند.

مطهری و مرز بین تجدد و سنت

مطهری و مرز بین تجدد و سنت

پاسخ دادن به این سؤال با آن قید و بندهایی که شما گفتید یک خورده مشکل است ولی من می توانم بگویم استاد با آن موقعیتی که داشتند یعنی در برزخی و مرزی بین حوزه و دانشگاه قرار می گرفتند. هم از ناحیه دانشگاه و هم از ناحیه حوزه به نحوی نگرش منفی به کار ایشان ابراز می شد. به نحوی هم کار ایشان تحسین برانگیز بود؛ یعنی دو گروه و دو فکر متفاوت و معمولاً بزرگان و مصلحان جامعه همیشه در این مرز قرار می گیرند. بنابراین، من گاهی گفتم مداد العلماء افضل من دماء شهداء. برای این که علما همیشه شهید می شوند و دوبرتبه بلند می شوند؛ چون همیشه در رنج و آزار مردم هستند. ولی شهید یک بار شربت شهادت را می نوشد. استاد مطهری در این موقعیت به عنوان یک مرد فداکار علمی در عین حالی که می خواست سنت های گذشته که بعضی هایش هم چندان خوشایند نبود به راحتی نشکند و هتک نکند، در صدد اصلاح آن سنت ها بود و در صدد این بود که سنت های نیکویی که در گذشته بود را معرفی بکند. این واقعا کار بسیار سختی بود. نتیجه اش این می شد که دستآوردی که ایشان داشت و کاری که ایشان می کرد، آن موقع اثر مثبتش را ما نمی دیدیم و شاید برای خیلی ها هم محسوس نبود، ولی بعدها به عنوان یک بذری که در یک زمین مستعدی کاشته شده، ما دیدیم که تبدیل به نهال نیرومندی شده که ما امروز داریم. نتایج آن را می بینیم، بلکه قبل از انقلاب هم ما نتایجش را دیدیم.

در حسرت قم و دلزدگی از تهران

در حسرت قم و دلزدگی از تهران

خاطره ای که دارم مواجهه بنده با ایشان است. البته دو مواجهه با ایشان دارم. حالا یک مواجهه اش را نمی گویم؛ چون نمی خواهم پخش شود. به طور خصوصی باید خدمتتان عرض بکنم. یک مواجهه خیلی مطلوبی دارم که یک روزی خاطر م هست در همین درس بود که ایشان با حالت خیلی کسل و ناراحت آمده بود آن جا و معمولاً هم محیط دانشگاه یک محیطی بود نه که الزام آمدن به سر کلاس بود، زیاد اشتیاقی نشان داده نمی شد. برعکس حوزه که حوزه هیچ کس طلبه را الزام به آمدن سر درس نمی کند، بلکه نیرو و انرژی خودش هست که او را سر درس حاضر می کند. ایشان وقتی آمدند آن جا، اظهار کسالت کردند. گفتند من حوصله ام سر رفته و دیگر می خواهم با کسی معاشرت نداشته باشم. حالا چه اتفاقی افتاده بود و چه شده بود و این ها من نمی دانم، ولی ایشان در عین حالی که آمده بود به این وظیفه و این رسالتی که داشت عمل می کرد و سر درس ها آمده بود. نگفته بود که درس را تعطیل می کنم، ولی شروع کرد به گله مند شدن و این ها. من خاطر م هست که گفتم که استاد یاد مدرسه فیضیه کردید. گفت آره، من یاد آن وقت افتادم. گفتم حتما دلتان می خواهد عبایتان را زیر درختان انار آن کنار راهی که به مدرسه... نمی دانم الان آن درخت ها هست یا نیست. عصرها که می شد و خصوصاً غروب ها بعد از نماز مرحوم آیت الله اراکی، طلبه ها عبایشان را آن جا پهن می کردند به عنوان به حساب فرش و آن جا می نشستند و واقعا برای یک طلبه لذت بخش بود که در مدرسه فیضیه در آن حالت بنشیند و مباحثی مطالبی را به اصطلاح خود طلبه ها گده بکند که البته قعه درسته حالا ما می گویم گده

بکنند، گفت آره، من آمدم آن جا و در تهران آن حالتی که در قم داشتیم برای ما؛ برای ما حالت خیلی جالبی بود؛ یعنی آن بریدگی اش را از حوزه به نحوی در آن تعصبات و تألماتش دخیل می دانست و وقتی که من این مطلب را خدمتشان عرض کردم، به عنوان یک شاگردی که خوب می نشستیم از محضرشان استفاده می کردیم، تا حدی می توانم بگویم که التیام روحی بود که بالا-خره هنوز یکی هست که بویی از آن خاطرات و آن آب و هوای مدرسه فیضیه را با خودش آورده باشد. ایشان ناراحت بود که چرا از آن محیط جدا شده و واقعا هم منهای این خاطره که با ایشان دارم باید عرض کنم که ایشان از این که از قم جدا شده بود و در تهران زندگی می کرد، تا حد زیادی ناراحت بود و دلش می خواست که در همان حال و هوای حوزه قم و با همان رفت و آمدها و صحبت ها زندگی بکند. منتها خوب یک مسایلی در کنار این مسئله مطرح شد که ایشان نتوانستند در قم زندگی را ادامه بدهند و آمدند در تهران و باید بگوییم الخیر فی ما وقع.

آزاداندیشی و نواندیشی با حفظ اصول

آزاداندیشی و نواندیشی با حفظ اصول

البته اگر بخواهیم شاخصه ها را مشخص بکنیم و یعنی تعیین بکنیم، نام ببریم و به اصطلاح تدوین بکنیم، بهترین مرجع و منبع ما آثار مکتوب ایشان است؛ چون مکتوب هایی که از ایشان باقی مانده با سخنرانی ها متفاوت است.

سخنرانی ها جنبه خطابی دارد، به اصطلاح منطقی و نه برهانی، ولی نوشته های ایشان کاملاً جنبه برهانی و استدلالی دارد. از خصوصیتی که راجع به تجدید حیات می توانم اسم ببرم، همین نکته بود که راجع به دکارت و بیکن خدمتتان عرض کردم. شاید در گذشته های بسیار دور، در حوزه اسلامی وقتی

صحبت از ارسطو و سقراط و این ها می شده است، برای جامعه متفکر و متعمل اسلامی که علما بودند تازگی داشته است. خوب یک مدتی ما از قرن ششم به این طرف و به خصوص از آمدن مغول ها در جامعه اسلامی دچار رکود علمی شدیم که این رکود تا الان هم ادامه دارد. من معتقدم این رکود تا الان هم چنان هست. اکثر نوشته ها و کتبی که در این فاصله زمانی یعنی از قرن هفتم به این طرف تا الان که در قرن پانزدهم هجری هستیم ترجمه، تلخیص، شرح های مجددا نقل قول ها و غیره با نوعی ترس از ابراز نظرها و بیان واقعیت همراه بود. به تعبیر خود استاد یکی از نوگرایی های دقیق ایشان که بخواهم به آن اشاره کنم، آن مقاله ای بود یا دو مقاله بود که ایشان بعد از فوت مرحوم آقای بروجردی در مرجعیت و تقلید نوشتند به اتفاق مرحوم بازرگان و دیگران. و خوب یادم هست که ایشان برای اولین بار به این نکته اشاره کرد که بسیاری از حقایق دینی و واقعیت های دینی به خاطر ترس از بعضی از عوام ناگفته مانده و روحانیون ما هم مجبور بودند به لحاظ این که حافظ حوزه دیانت باشند، تا حد زیادی از آن چه که عوام الناس می گویند تبعیت نکنند و باز حالا شما فرمودید آن شعر معروف مرحوم ملک الشعراء بهار یادم آمد که ایشان در آن جا آورده که

از عوام است هر آن بد که رود بر اسلام داد از دست عوام ...

عالم ار بسم الله خواند به هواش نچمند همچون غولان برمند، دیواگر قصه کند جمع شوند از دروبام داد از دست عوام

بالاخره این ترجیع بند معروفی هست تا آن جایی که می گوید که

دل من خون شده در آرزوی فهم درست ای جگر نوبت توست

و ایشان تأیید می کند این گفتار منظوم و خیلی احساسی ملک الشعراء بهار، همشهری خودش که در مورد عوام و نگاهشان به مسایل دینی بود. مرحوم مطهری بر آن شد که به مردم این مسئله را بگوید که هر آن چه به عنوان دین مطرح است و حتی از زبان بعضی از روحانیون هم شنیده می شود، این مقوله دینی نیست و این واقعا کار پر جرأتی بود، ولی نکته مهم این جا بود که استاد مطهری پشتوانه ای خیلی قوی داشت به لحاظ ایمان و به لحاظ علمش. برای همین نتوانستند بعضی انگ های که بر بعضی افراد دیگری می زنند به ایشان بزنند. اگرچه حالا من در یک فصل دیگر اگر مناسبت باشد خدمتتان عرض کنم که ایشان به دلیل آن تجدید حیاتی که می خواستند بکنند در معرض این مسئله قرار گرفتند. غرضم این است که این که استاد مطهری آمد و مسایل جدیدی را مانند منطق بیکن، منطق دکارت با عنایت و توجه به عرفان اسلامی و یا آوردن مسایل حقوقی مناسب با روز آن هم سنجش با مقیاس فقهی مثل ربا در اسلام این ها را خواست به طور ضمنی به مردم مسلمان بگوید که ما در گذشته یک محیط آزاد، ولی آزاد معقول در پذیرش مسایل علمی و به نقد گذاشتن احکام دینی داشتیم. در عین حالی که هرگز دانشمندان گذشته ما به خصوص ائمه و پیشوایان دینی اعم از ائمه شیعه و یا ائمه اهل سنت، هرگز در صدد این نبودند که اصل دین را زیر سؤال ببرند یا متوسل به تأویل بشوند که تأویل را ما همان تجلیل نظرخواهی باید تلقی بکنیم. در گذشته هم بوده است. همیشه تأویل کنندگان از جامعه، مطرود بودند و متهم بودند به الحاد و تا حدی هم این مسئله درست بوده است. در عین حالی که می خواستند اصول دین را حفظ بکنند، ائمه دینی ما در عین حال بر

این باور بودند که می بایست مسایل جدید را آموخت و در قالب مسایل اصول مذهبی آن ها را پیاده کرد. استاد مطهری یک هم چین حرکتی را شروع می کرد. نمونه هایش را عرض می کنم در منطق در عرفان و در حقوق اسلامی و آن مسئله حجاب حقوق زن که خوب خیلی هم سر و صدا پیدا کرد. در آن مجله ای که ایشان مقالاتی می نوشتند با این شرط و قیدی که در مقالاتشان هیچ گونه به حساب دخل و تصرفی نشود و از معدود کسانی بودند که خواسته بودند از سنگری که در اختیار دیگران هست به نفع اسلام و با حفظ اصول اسلامی استفاده بکنند.

مطهری و چگونگی برخورد با فرهنگ غرب

مطهری و چگونگی برخورد با فرهنگ غرب

می دانیم... بعد از نوشتن آن کتاب غربزدگی و عرض کنم که خری در پوست شیر آن مسایل مطرح شد که آن جنبه سیاسی هم داشت که البته خوب می دانید که مرحوم جلال آل احمد قبل از آنی که تحول فکری برایش پیدا بشود، گرایش های تند مارکسیستی هم داشته. حالا خوب آن مسایل را ما کار نداریم. ایشان غربزدگی... از زبان یک نویسنده قوی نویسنده ای که از طرفی ریشه در خانواده دینی و مذهبی داشته و از طرفی هم خوب اطلاعاتش زیاد. به آن معنای غربزدگی به حساب در مسایل اجتماعی. می توانیم بگوییم که استاد مطهری با مجذوب شدن به غرب مخالف بود، ولی با اقتباس از غرب کاملاً موافق بود. نظر ایشان را اولاً در معرفی مرحوم علامه اقبال و نقدی که از شخصیت مرحوم اقبال می کند باید اشاره بکنیم. ایشان می گوید که مرحوم اقبال یک نوآور بود. یک شخصی بود که نهضتی را ایجاد کرد. منتها ایشان تحت تأثیر آموزه های غرب بود؛ یعنی آموزه های غرب بر آن باورهای دینی

ایشان تا حدی غلبه کرده بود. بدون این که بخواهیم بگوییم که خدای ناکرده ایشان ایمانش نقصان داشت. در صورتی که استاد مطهری مایل به این مسئله بود و تمایل به این داشت که مسایلی که در جهان غرب به صورت فعلی مطرح است که عمده مسایل فلسفی و اجتماعی هست. این ها را ما بیاییم و ریشه های آن را در مسایل دینی مان بیاییم. نه غرب را به آن صورت طرد بکنیم و نه به آن صورت مجذوب غرب قرار بگیریم و همه گذشته مان را فراموش بکنیم. کار بسیار سختی بود. من تصورم این است که مرحوم مطهری فرصت پیدا نکرد که بتواند به آن نحوی که در معرفی اسلام اصیل موفق بود در مسئله برخورد اسلام با غرب کار زیادی انجام بدهد؛ چون در آن موقع که ایشان بودند، مسایل غربی به آن شکلی که الان مطرح است یا به صورتی که اوج گرفته بود اوج آن چنانی نگرفته بود. در عین حال غافل از این نکته نبود. عرض کردم در قضاوت ایشان در مورد مرحوم اقبال برای اقبال احترام بسیاری قائل است. شاید اولین روحانی باشد که از اقبال لاهوری یاد می کند و اشعار متین ایشان که در حماسه اسلامی گفته شده از هند و سمرقند و عراق و همدان خیز با خرقة و سجاده و شمشیر و خیزران خیز از خواب گران خواب گران خواب گران خیز که خوب خیلی انسان را به وجد می آورد و یاد آن حماسه های اعراب می افتد. اعراب مسلمان با آن اشعارشان. خوب من خودم در حوزه که بودم کم تر می دیدم توجه ای به مرحوم اقبال بشود. ایشان آمدند مرحوم اقبال را مطرح کردند. در عین حال عنایت داشتند که این فیلسوف بزرگ ما به دلیل آموزه هایی که داشته، حضور انگلیسی ها در شبه قاره هند و مسافرت هایی که کرده و آموزه هایی که در دانشگاه دیده مطالبش چندان سره و خالص نیست،

بلکه آمیخته است از مسایل غربی و به این نکته ایشان به عنوان نقطه ضعف در تفکر مرحوم اقبال نگاه می کرد.

عدم عقب نشینی از اصول

عدم عقب نشینی از اصول

این سؤالی که شما می کنید گسترده است. شما می گوئید مقایسه بکنید ایشان را با فرض مثلاً خیلی ها که آمدند با رشید رضا با عبدو با سیدجمال اسدآبادی. خیلی خوب یک چیزهای تازه تر هم ما داریم. این ها که آمدند خوب خیلی گسترده است. من فکر می کنم که افکار آن ها هم افکار خوبی بوده و مطالب خوبی بوده، ولی عمده مسئله ای که اتفاقاً من خودم هم سعی می کنم در آن جایی که یک مطلب جدیدی را می خواهم بگویم، این روش را تبعیت بکنم. حتی المقدور باید آن اصول اصلی را حفظ بکنیم ولو آن که دیگران به ما یک نگاه دیگری بکنند. استاد مطهری چنین نبود؛ یعنی وقتی که مطلبی را می خواست بگوید، به دلیل آن ایمانی که داشت به یک نقطه ای می رسید که باید حقیقت دینی را بگوید و این حقیقت دینی شاید برای خیلی از متفکران ما و دانشمندان ما در دانشگاه قابل درک نبود و احیاناً مورد تمسخر قرار می گرفت. این را هم باید عرض بکنم، ولی ایشان در این جا کوتاه نمی آمد، نه این بود که بگوید فرار کند و نه این که بخواهد این را توجیه بی معنی بکند؛ چون ما این توجیه بی معنی را الامن هم داریم. در جامعه مان متأسفانه خیلی از مسایل دینی را یک توجیهات بی جهت می کنند؛ از آن بعضی هایی که چندان مطلع نیستند. ایشان به این جا که می رسید می گفت این جا دیگر مسئله ایمان است یا به اصطلاح آن ها خط قرمز ما در این جا هیچ گونه دخالتی نمی کنیم و

این روش ایشان آدم را یاد این جمله ای می انداخت که گاهی ما در مورد حضرت علی علیه السلام می گوئیم که لا تأخذه فی الله لومه لائم... . یکی از خصوصیات حضرت علی بود که مذمت دیگران در راه، خدا ایشان را تحت تأثیر قرار نمی داد. این در زندگی استاد مطهری، خیلی مسئله مهمی بود یعنی ایشان حاضر بود که در یک محیط علمی شماتت هم اصلاً بشنود، ولی دست از موضوع اصولی خودش برندارد. کسانی هم داشتیم که می آمدند و حالت انفعالی داشتند، یعنی اقتباس از غرب می کردند و خود را مجبور می کردند که با تعبیرات به قول حالا اجازه بدهید من یک خورده اصطلاح طلبگی به کار ببرم لم يتجسسك. می خواستند مسایل دینی را رنگ غربی به آن بدهند، ایشان از این مسئله کاملاً پرهیز می کرد. در عین حالی که در صدد این بود که آن چه اصولی است و غرب هم گفته و واقعا هم غرب آن را تازه گفته و سابقه نداشته، آن ها را بیاورد و با موازین اسلام بسنجد.

عنایت امام به استاد در جلسات درس

عنایت امام به استاد در جلسات درس

البته من بعد از فوت مرحوم آیت الله بروجردی، این توفیق را داشتم، همان طور که من در مطالب قبلی هم خدمتتان عرض کردم و در جایی دیگر هم گفتم، چند سالی در محضر درس فقه امام خمینی شرکت داشتم، آن هم مکاسب که نوشته هایش را هم تا این اواخر داشتم؛ یعنی مقید بودم که این ها را بنویسیم. آن موقع استاد مطهری در تهران تشریف داشتند؛ یعنی حدود سال های ۴۱ و ۴۲ و همان زمانی بود که ما در خدمت ایشان در دانشکده الهیات بودیم. همان درس هایی که اشاره کردید حادثی که در قم، اتفاق افتاد احتمالاً بعد از بازگشت امام از تبعید اولشان بود. به نظرم می رسد که شاید هم

قبل از آن باشد. حالا زیاد در ذهنم نیست، ولی می دانم که در مسجد اعظم بود. آن هم در شبستانی که در قسمت چپ گنبد قرار می گیرد. آن جا معمولاً درس حضرت آیت الله خمینی رحمه الله بود قبلاً در مسجد سلماسی بود و بعدا که بعد از فوت مرحوم آیت الله بروجردی آمده بودند آن جا. خوب بعضی از علما آمده بودند ایشان هم آمده بودند و درس ایشان هم درس پر شاگردی بود. طلاب می آمدند. یک وقت دیدیم که از وسط درس هم کسی اشکال می کند و خوب حضرت امام در عین حالی که مانند همه بزرگان و مدرسان به اشکال طلبه توجه می کردند، ولی خوب عنایتشان به سویه بود. در آن جا ما دیدیم که ایشان یک عنایت خاصی کردند؛ یعنی تأملی کردند و استاد مطهری هم به نحو خاصی گفتند اگر اجازه بفرمایید من هم مطلبی بگویم. این اگر اجازه بفرمایید من هم مطلبی بگویم این شیوه خودش شیوه مثلاً دانشگاهی بود. خوب حوزه طلبه می گفتش آقا مطلب چنین است همان طور که می دانید این جوری رسم بود. استاد هم تحمل می کرد منظورم این است که حوزه علمی این جور بود که باید اشکال می کردند و خوب اگر اشکال دیگر زیاد به اصطلاح طلبه وارد نبود، خوب رد می شدند. باز در درس امام یادم است که طلبه ای خیلی اشکال کرد و امام به او فرمودند که شما آقا باید مطالعه بکنید. گفت آقا من مطالعه کردم. ایشان گفت که دیگر بدتر؛ یعنی با مطالعه کردن هم مطلب را متوجه نشد خوب طلبه ها خندیدند. خوب با این سبک که اجازه می فرمایید ما صحبتی بکنیم مطلبی بگوئیم، استاد مطهری مطلب گفت ایشان هم خیلی عنایت کرد و یادم هست که حضرت امام فرمودند که بله بفرمایید که ما خیلی

وقت یا حالا این کلمه بعید العهد را می دانم خیلی قشنگ یادم هست که ما بر شما بعید العهد هستیم و انتظار داریم که مطلب را بگوییم. حالا- اشکال چی بود و جواب چی بود دیگر من خاطر من نیست، ولی این عنایت حضرت امام به یک شاگرد خودشان که استاد مطهری بودند، این خوب حکایت می کرد از این که میان عاشق و معشوق رمزی است و ایشان عنایت داشتند به خدماتی که استاد مطهری در تهران هم شمرده بودند و برای ما طلبه ها هم خیلی قابل توجه بود که حاج آقا روح الله به یک شاگردشان این قدر عنایت و توجه داشته باشند.

پیشرو در طرح فقه پویا

پیشرو در طرح فقه پویا

استاد مطهری چه در حوزه و چه در دانشگاه، آن قدر که به عنوان یک متکلم و فیلسوف، معروف و مشهور بودند؛ به عنوان یک فقیه، مشهور نبودند. در تهران هم که تشریف داشتند، غیر از دروس دانشگاهی ایشان در مدرسه مروی که تدریسی داشتند، بیش تر شفا و عرض کنم که مسایل فلسفی را مطرح می کردند، ولی خوب به هر صورت مایه و پایه دروس حوزوی فقه است و خود مرحوم مطهری نقل می کردند که حضرت امام فرمودند البته این را من با واسطه دارم نقل می کنم. خودم از مرحوم مطهری نشنیدم. با واسطه یکی از اساتید که مرحوم مطهری فرمودند که امام گفتند که من اول در پی عرفان و فلسفه و این ها بودم، بعد متوجه شدم که برکت در فقه است. بنابراین، بیش تر کارم را به فقه اختصاص دادم و خوب می دانید که امام هم قبل از این، در مدرسه فیضیه درس اخلاقی می گفتند و مسایل عرفانی را مطرح می کردند. بعد مسایل فقه و اصول را که شروع کردند، خوب اول هم از اصول شروع کردند.

اصول ایشان بیش تر معروف بود. بعد هم درس فقه. ایشان مشهور و معروف شد. استاد مطهری در مسئله فقه پویا شاید اولین کسی بوده که بدین نحو قدم جلو گذاشت. اگر جسارت هم نشود، می خواهم بگویم قبل از امام ایشان به این فکر افتاد. من خودم معتقدم که یک فرد به خصوص در جامعه دانشگاهی و بازار اقتصادی تهران زندگی می کرده، طبیعی بوده چنین تفکری برای یک نفر پیدا بشود؛ یعنی کسی که می آید با مسایل مختلف برخورد می کند. مثلاً با این مسئله برخورد می کند که دست دادن یکی از آداب ایشان می شود؛ مثل حرف زدن. خوب این بلافاصله برایش مطرح می شود که آیا زن و مرد می تواند با هم دست بدهند یا دست ندهند. این مسئله بوده است و به هر حال در دنیا الان هم برای ما مسئله است. بنابراین، ... حجاب و در آن حجاب یک اشاره ای به این مسئله دارد. حالا این جا جایش نیست که ما عنوان کنیم. یا مسئله بانکداری و این که فرض بفرمایید که اقتصاد جامعه روی اندوخته ذخیره های کوچک می چرخد و تولید و توزیع بعد از انباشتن سرمایه هست این رو تا یک روحانی نیاید و تماس نگیرد، با این مسایل هرچی هم به او بگویند متوجه نمی شود. به قول آقایان می گویند دو تا مسئله است که فقیه تا خودش مبتلا به آن نشود، متوجه نمی شود. یکی اش را من نمی خواهم بگویم آن دومی اش را عرض می کنم مسئله حج است. می گویند آقایان هی ما می نشینیم می گوئیم که وقوف در عرفات، وقوف در منا از آن جا به کجا برویم. تا آدم نرود در آن جا احرام نبندد، در عرفات نماند، به مشعر نیاید، رمی نکند، ذبح نکند، ملموس نشود، برایش فایده ای ندارد. این مسایل را می گوید و آن وقت متوجه می شود

فقیه نظرش چیست. یک نکته ای را من این جا اجازه بدهید که باز یک خورده دور بشوم از مسئله. در مورد امام محمد شیبانی شاگرد ابوحنیفه. این نکته را اهل سنت نقل می کنند. می گویند ایشان چون شاگرد ابوحنیفه بوده و آقایان اهل سنت معتقدند به این که ترشحات، وقتی باران چیزی می آید مثلاً به لباس انسان بیافتد نجس است، باید انسان برود لباسش را بشوید. خوب این ها در محیط گرمی بودند که باران نمی آمد و اگر هم باران می آمد، از خانه بیرون نمی آمدند. امام محمد شیبانی آمده بود فقیه اهل ری شده بود. خوب هر روز زمستان باران می آمد. آن هم مجبور بود برود مسجد و بیاید. خودش گفته بود رأی من عوض شد. از این به بعد من قائم به این که ترشحاتی که از باران و گل بیاید، نجس نیست. حالا فقیه تا در معرض مسایل قرار نگیرد، رأی او عوض نمی شود. البته رأی نصوص را که فقیه نمی تواند عوض کند. استاد مطهری از جمله روحانیان با ایمان و با علمی بود که در طوفان این مسایل قرار داشت. از یک طرفی در آن زمان در دانشگاه مسایل اقتصادی مطرح بود. مسایل فلسفی مطرح بود و اتفاقاً ایشان مسایل فقهی را هم که عنوان کرده درباره مسایل اقتصادی بیش تر هست و روابط اجتماعی، مثل حقوق زن، مثل حجاب، مثل ربا، مسایل کلامی اش را هم خوب می دانید. مسایل به اصطلاح اعتقادی و کلامی هست که جای خودش است. ایشان به نظر من قبل از هر فقیهی آمده با حفظ اصول، این مسایل را عنوان کرده و اتفاقاً در همین کتاب ربا در اسلام ایشان که اگر نگاه بکنید به یک جایی می رسد که ایشان می خواهد یک نظر را ابراز بکند، ولی با وجود این می گوید باید فقها و آن هایی که

صاحب فتوا هستند به این مسئله پردازند؛ یعنی چه؟ یعنی فقه ما باید در این مسئله وارد بشود و پویا بشود. بنابراین، من می توانم اگر بخواهم مرتبه ایشان را در فقه پویا بگویم. ایشان اولین نفر هست که این کار را کرده و چندان هم مصون از تعرض یا نگاه های معترضانه نبوده. گاهی نگاه های معترضانه ای هم به ایشان می شد و بعضی از صحبت های ایشان را زیر سؤال می بردند.

خردگرایی شاخصه بارز مطهری

خردگرایی شاخصه بارز مطهری

من می توانم ایشان را یک ایرانی مسلمان، باسواد، دارای فرهنگ اسلامی، مؤمن به آداب و اصول دینی و در عین حال خالی از تعصب در مقابل آن چه که مخالفت صریحی با مبانی دینی نداشته و پذیرای چنین نخولی معرفی بکنم. در عین حال، آدمی که نه برای خودش می زیسته. بلکه می خواسته آن چه را که دارد در اختیار جامعه بگذارد و به عنوان عضو یک جامعه اسلامی، تحولی هم در افکار و اندیشه مسلمان ایجاد بکند.

من تصورم این است که ما به خردگرایی ایشان بی توجه هستیم. ما یادمان نباید برود که استاد قبل از هر چیزی آدمی خردگرا بود. من فکر می کنم این سنت بسیار حسنه ای که مرحوم مطهری و مرحوم مفتاح، هر دو شان می گفتند، این جمله معروف است، نه این که حالا بنده بگویم. می گفتند که من در دانشکده الهیات نباید من، مارکسیست را تدریس بکنم. باید مارکسیسم را مارکسیست تدریس بکند و من بیایم دفاع کنم. این خردگرایی است؛ یعنی آن قدر مؤمن به عقیده شان بودند که می گفتند ایشان یک آدمی که خودش واقعا اعتقاد دارد به مارکس و مسایل ماتریالیسم، ایشان باید تدریس بکند. ما هم از آن طرف می رویم تدریس می کنیم. متاع کفر و دین بی مشتری نیست. این

شعر هم که دارم برایتان گویم، باز شما ما را بردید تو خاطرات دیگر مسجد آیت الله طالقانی. نمی دانم می دانید کجا بود یا نه؟ توی استانبول بود. درش توی کوچه است. الان هم هست. آن مسجد هدایت دیگر یک درش توی خیابان، یک درش توی کوچه یک سینما است. الان هم آن سینما هست. به طوری که شما می توانستید. پایتان را از سینما بگذارید بیرون. بگذارید تو مسجد و آن جا آن وقت هم معلوم بود سینمای آن زمان چی بود. این شعر را نوشته بودند: متاع کفر و دین بی مشتری نیست. گروهی این گروهی آن پسندد. همان موقع که الله اکبر مغرب بلند می شد، مسجد هدایت پر می شد، سینما هم پر بود. استاد مطهری یک هم چنین آدمی بود. می گفت باید در مسجد را باز بکنیم. آرام آرام مردم را از آن سینمای آن جور، البته نه حالا از آن سینمای مبتذل بکشانیم به مسجد و در این قسمت هم ایشان توفیقات زیادی داشت. اگر ما این خردگرایی و این تحمل را از ایشان یاد بگیریم، به نظر من خوب است. من خودم لاقط سعی می کنم در زندگی ام اینجوری باشم که حالا شاید هم اقبال از ناحیه طرف هایمان کم باشد، ولی اشکال ندارد. ما گاهی به دوستانمان می گویم ۱۲۴۰۰۰ پیغمبر آمدند، خیلی کم و قلیل من عبادة الشکور.

گفت و گو با دکتر محمد نهاوندیان

اشاره

گفت و گو با دکتر محمد نهاوندیان

زیر فصل ها

مطهری، مرد میدان رقابت فکری

برخورد قاعده مند با نظریه مخالفین

برخورد متواضعانه و عالمانه با قشر دانشجوی

رعایت انصاف در برخورد با مخالفین

حساسیت ویژه نسبت به تربیت نسل جوان

مطهری، منظومه ذهنی منظم

ویژگی های فردی و فکری مطهری

کارهای فرهنگی اولویت نخست مطهری

جذب کردن عناصر غیر معارض با مبانی دینی

مطهری، خلاء بزرگ امروز

مطهری در یک نگاه

مطهری و نقی مالکیت مارکسیستی و کاپیتالیستی

مطهری، مرد میدان رقابت فکری

مطهری، مرد میدان رقابت فکری

تشکر می کنم از این که اهتمام ورزیده اید به این که این صفحه درخشان از تاریخ فرهنگ کشور ما ثبت می شود. شاید آغاز استفاده ما از محضر استاد شهید مطهری در مباحث مربوط به اقتصاد به حدود سال ۱۳۵۳ برمی گردد. آن موقع در دانشکده

اقتصاد دانشگاه تهران یک امکانی پیش آمده بود که با تقاضا و شاید فشار دانشجویی، زمینه این که یک درس اختیاری اقتصاد اسلامی گذاشته بشود، می توانست باشد. با پی گیری این مطلب، مقامات دانشکده گفتند که خوب استادش را شما معرفی بکنید که اقتصاد اسلامی بتواند درس بدهد و دانشگاه پسند هم باشد؛ یعنی بتواند در سطح دانشگاه عرضه بشود و بعد ما ببینیم چکار می توانیم بکنیم. در این زمینه، ما با برخی از اساتید صحبت کردیم، از جمله مرحوم شهید بهشتی، مرحوم شهید باهنر، مرحوم علامه جعفری و مرحوم استاد شهید مطهری. حالا من داستان آن چه گذشت را الان نمی خواهم عرض کنم، ولی برخورد مرحوم استاد شهید مطهری با این پیشنهاد این بود که اول بیاید باهم بنشینیم یک جلسه ای بگذاریم ببینیم آن جا چی می خواهیم بگوییم. اول مطلب را تولید کنیم، بعد عرضه کنیم که خود این روی کرد هم متواضعانه و هم بسیار آموزنده بود. بر اساس همین پیشنهاد، جلسه ای برپا شد که اسمش را گذاشتیم شورای تحقیقات اقتصاد اسلامی. جلسات، منزل خود مرحوم استاد مطهری تشکیل می شد. شرکت کنندگانش هم سه چهار نفری بیش تر نبودند. شیوه ای که ایشان برای این جلسه پیشنهاد کردند هم بسیار

آموزنده است. ایشان گفتند ما بیایم یک سیر تاریخ نظرات مکاتب مختلف اقتصادی را که در مسایل روز اقتصادی ارائه نظر کردند شروع کنیم. نقاط مورد تأکید و اولویت های فکری را که داشتند شناسایی کنیم. بعد ببینیم دیدگاه اسلامی در مورد آن سؤالاتی که این ها این جور جواب دادند چگونه جوابی را ارائه می کند؛ یعنی خود این متدولوژی مطالعه تطبیقی و مقایسه ای در ارائه دیدگاه اسلامی بسیار قابل استفاده است. نکته دیگری که از همین برخورد می شود استخراج کرد، اهمیتی است که ایشان به مباحث اقتصادی می دادند. با وجود این که آن موقع حکومت، حکومت اسلامی نبود، اصلاً زمینه این نیاز که اسلام در مسایل کلان چگونه اندیشه می کند و اندیشه اسلامی چگونه پاسخی ارائه می کند وجود نداشت. شاید پی اصطلاح کاربرد اجرایی فوری نداشت، ولی کاربرد فکری داشت؛ یعنی در میدان رقابت فکری به خصوص با رقیب فکری آن روزگار، اندیشه اسلامی که مکتب مارکسیستی بود، این که دیدگاه اسلامی در مسایل و ابعاد مختلف حیات اجتماعی می توانست ارائه نظر بکند. این بسیار مهم بود و ایشان اهمیت خاصی می دادند که نظرگاه اسلام در مسایل اقتصادی حتماً می باید تدوین و ارائه بشود. شاید نکته دیگری که در روش کار ایشان در این جلسات که تا حدود سال ۵۷ هم ادامه پیدا کرد مهم بود، این بود که پس از این که درباره مسایل مورد تأکید هر مکتب بحث و نقد و بررسی می شد، این موضوع و این مسئله با مبانی فقهی ارائه می شد؛ یعنی ایشان معمولاً آخرین کسی بود که درباره هر مکتبی حرف می زدند و نظر می دادند. اول آن مکتب عرضه می شد، سپس سؤالات را وارد عرصه مبانی فقهی می کردند؛ چون به عنوان یک فقیه کار کرده، سعی می کردند از آن مبانی برای

این سؤال پاسخی استخراج و استنباط بکنند؛ یعنی ابایی نداشتند از این که سؤال، سؤال جدید باشد. مسئله، مسئله روز باشد، ولی در ارائه پاسخ، بر مبانی و دقت نظر بسیار جدی در این که از متدولوژی اصولی تعدی و تعرض نشود. بسیار تکیه داشتند. این یکی از زمینه های کار بود که خوشبختانه در مورد تعداد قابل توجهی از مکاتب اقتصادی غرب این مطالعه انجام شد. روش هم این بود که هر جلسه هر مکتبی را یک کسی از شرکت کنندگان به عهده می گرفت و می رفت تحقیق می کرد و بعد می آمد ارائه می کرد در کنار نقد و نظر دیگر شرکت کنندگان، مرحوم مطهری هم نظرگاه اسلامی را عرضه می کرد.

برخورد قاعده مند با نظریه مخالفین

برخورد قاعده مند با نظریه مخالفین

اولاً ایشان نسبت به مسایل روز بسیار حساس بود؛ یعنی خودش را در مسایل دیروز محبوس نمی کرد و به استقبال پدیده های جدید و مسایل روز می رفت. دوم این که سعی می کرد آن پدیده و مسئله را در بستر فکری که آن مسئله را ایجاد کرده است مورد مطالعه قرار بدهد. سوم سعی می کرد آن دیدگاه فکری را به بهترین نحو شناسایی و مستدل کند. حتی گاهی ما شاهد بودیم که مرحوم مطهری برای دیدگاه مخالف یک دلایلی می آوردند. بیش تر از آن دلایلی که خود آن ها عرضه می کردند و آن را قوی مطرح می کرد. آن وقت به نقد و جرح آن نظر به طور مستدل می پرداخت. چهارم این که در ارائه دیدگاه اسلامی، نسبت به آن موضوع اندیشه ورزی می کرد؛ یعنی این طور نبود که در ارائه دیدگاه اسلامی خودش را محبوس بکند در نظرات متقدمین. ایشان بر این باور بود که منابع اسلامی یک چشمه جوشانی است و در مقابل سؤالات روز، پاسخ های روز هم دارند، ولی نکته بسیار مهمش این است که

اگر ما نظری را به اسلام منتسب بکنیم، حتما می باید روش قاعده مند استخراج اسلامی رعایت بشود؛ یعنی متدولوژی فقه، متدولوژی اصول به کار برود. در مباحث فلسفی، اتکاء ملاحظات فکری و فلسفی ما به مبانی عقیدتی دینی در ارائه دیدگاه اسلامی، این ها باید لحاظ بشود؛ یعنی سلیقه ای و بی قاعده و بی نظم و انضباط نیایم هر چیزی را که به ذهن بدیهه پرداز ما می رسد به اسلام منتسب بکنیم. این شاید یکی از برجسته ترین نکات شیوه روی کرد مرحوم مطهری است. مورد دومی که از همکاری های نزدیک فکری، با ایشان شاید این جا بشود اشاره کرد، جلسه فلسفه تاریخ بود. خاطر کسان که تجربه قبل از انقلاب را دارند هست که رقابت فکری ما در دانشگاه ها با مارکسیست ها بود. حنای رژیم حاکم پهلوی برای دانشجویان و دانشگاهی ها خیلی رنگی نداشت. این مارکسیسم بود که در واقع به تعبیر خود مرحوم مطهری، از سنگر پرخاشگری فکر و قلب جوان ها را به خودش جلب می کرد. ایشان هم بر اساس آن ویژگی عمده ای که داشتند که پاسخگویی به نیاز فکری روز را وظیفه می دانستند، لازم دیدند که در بحث فلسفه تاریخ که یکی از مبانی تبلیغی مکتب مارکسیستی در جامعه ما بود، در این رابطه نقد و نظر کنند و دیدگاه اسلامی ارائه کنند که من همین جا می خواهم به این ویژگی برجسته مرحوم مطهری اشاره جدی داشته باشم. شاید برای بعضی ها خیلی تعجب آور باشد که مرحوم مطهری در کنار کتاب های بسیار سنگین فلسفی مثل اصول فلسفه و رایج رئالیسم که ایشان در واقع بر آن ها شرح و پاورقی نوشتند، کتاب ساده ای مثل داستان راستان هم نوشتند. خوب در زمان حیات خود ایشان به ایشان اعتراض شد. در مقدمه یکی از کتاب ها اگر اشتباه نکنم، در مقدمه عدل

الهی باید باشد، ایشان پاسخ می دهد به این انتقاد و واقعا یک حقیقتی که در سراسر زندگی ایشان، هم زندگی شخصی و هم زندگی علمی ایشان برجسته بود بازگو می کند و آن این که من به دنبال این هستم که مشکل گشایی کنم و به دنبال پاسخ گویی به نیازهای فکری جامعه هستم. این که جامعه در حیات دینی اش به چی نیاز دارد. اگر این نیاز پاسخ به سؤالات فلسفی است، مهم است و باید به آن پرداخت، ولی اگر نیاز به ارائه داستان هایی که الگوی شخصیتی برای نوجوانان و جوانان این مرز و بوم ایجاد بکنند هم باشد، آن ها هم وظیفه است و آن ها هم همین درجه اهمیت را دارد. این یکی واقعا خلوص می خواهد و شجاعت. خلوص در نیت و شجاعت در رویارو شدن با نیازهای زمان.

برخورد متواضعانه و عالمانه با قشر دانشجو

برخورد متواضعانه و عالمانه با قشر دانشجو

یک ویژگی دیگری که ایشان همیشه داشت، معاشرت با دانشگاهیان بود. ایشان ابا نمی کرد از این که با کسانی که شاید خیلی هم سلک او نبودند تو جلساتشان شرکت بکنند. از معاشرت با آن ها در واقع تماس نزدیک پیدا می کرد که در جریانات فکری جامعه چه می گذرد. لذا در جلسات انجمن اسلامی پزشکان، در جلسات انجمن اسلامی مهندسان، به طور فعال ایشان شرکت می کرد. یادم است مثلاً یک بحثی را داشتند توی انجمن اسلامی پزشکان، در بحث توحید اگر اشتباه نکنم. در یک جلسه ای به مناسبت موضوع از مرحوم استاد رضا روزبه، مؤسس مدرسه علوی دعوت کرده بودند که ایشان بیاید و یک قسمتی یک بحثی در رابطه با توحید و نظم آن جا ارائه کند. این سعه صدر نسبت برای معاشرت و نشست و برخاست با دانشگاهیان و علمای

رشته های مختلف، به نظرم یکی از موهبت هایی بود که خداوندا به ایشان تفضل کرده بود که ایشان را کاملاً زمان آگاه نگه می داشت. یادم است بعد از این که جلسات ما تمام می شد، یعنی جلسه به طور رسمی تمام شده بود، اکثراً می رفتند. مثلاً یک نفر دو نفر می ماندند. ایشان به همان به اصطلاح پستی که داشتند خیلی خودمانی تکیه می دادند و همیشه این سؤال را می کردند چه خبر؟ تو دانشگاه چه خبره؟ آخرین به اصطلاح مطالب را، مسایل، سؤال ها را، بحران های فکری را جویا می شدند. این حساسیت بسیار ارزشمند بود.

رعایت انصاف در برخورد با مخالفین

رعایت انصاف در برخورد با مخالفین

توی آن جلسه فلسفه تاریخ، چند تا از کتاب هایی که خود مارکسیست ها نوشته بودند، ملاک کار قرار گرفت. اگر اشتباه نکنم یکی از کتاب ها همان درباره ماتریالیزم تاریخی بود که به نام رویان منتشر شده بود. کتاب کلا خانف مورد استفاده قرار گرفت و البته کتاب های خیلی زیاد دیگری در تحقیق مورد مراجعه بود، ولی حتی کتابی را که به عنوان متن درسی قرار می دادند از خود کتاب های مورد تأکید و استفاده مارکسیست ها گذاشته بودند که در دفاع از مبانی آن ها چیزی فروگذار نشده باشد. باز شاید یک نکته بسیار برجسته که این جا اشاره به آن خوب است این است که یادم است یک بار وظیفه طرح بحث کمون اولیه به عهده من قرار گرفته بود. در آن جلسه خوب می دانید توی نظریه ماتریالیزم تاریخی بحث هایی که مارکسیست ها در بحث کمون اولیه دارند، شاید کم دلیل ترین و خیلی بی مبنا ترین است. من هم جاهای مختلفی را دیده بودم و ادله ای بر این که نظرگاه مارکسیستی می شود رد کرد و تناقضاتی که بین منابع مختلف شان بود. این ها را جمع کرده بودم و آن جا ارائه کردم.

هیچ یادم نمی رود مرحوم مطهری بعد از این که بحث ما تمام شد گفت که شما خیلی چیزها گفتید، ولی بعضی از این چیزهایی که گفتید خیلی جا ندارد و ایشان شروع کرد به تضعیف برخی از بحث‌هایی که ما در رد بحث کمون اولیه مارکسیست‌ها کرده بودیم. این برای من به عنوان یک جوان دانشجو خیلی درس آموز بود. همین طور این تقوای علمی که ایشان اصلاً این جلسه را راه انداخته برای این که بحث علمی ماتریالیزم تاریخی را رد علمی کند، ولی هرچقدری را نمی پسندید؛ یعنی می خواهد یک یک ادله ای که ما به کار می بریم از قوت و اتقان کامل علمی برخوردار باشد.

من شواهد متعدد دارم از جوان‌هایی، حالا دانشجو و غیر دانشجو که جاهای دیگر رفته بودند و سر خورده بودند. حتی به ذهنشان رسیده بود که کسی نیست که جوابی در این خصوص داشته باشد. بعد که معرفی شده بود، حالا به هر طریقی راهی به مرحوم مطهری پیدا کرده بودند این حال تواضع ایشان در برخورد با کسی که اصلاً منکر خداست، اصلاً منکر عدل خداست، طرفدار جدی مارکسیسم و مادیت است، نحوه سلوک ایشان در بحث که ادله را ارائه می کرد و حرف‌های طرف را هم به خوبی می شنید و آرام سعی می کرد که به روش منطقی از خود گفته او در واقع برای تبیین نقطه ضعفی که در آن مبنا هست استفاده کند، این خیلی‌ها را تحت تأثیر قرار می دهد و موارد متعددی را هم من در یاد دارم از مارکسیست‌های آن زمان یا حتی حالا همه هم لزوماً مارکسیست نبودند، کسانی که به دین علاقه ای نداشتند و بیش تر دل‌باخته عرض شود تمدن غربی بودند، ولی در مورد مرحوم مطهری وقتی می خواستند قضاوت کنند هیچ وقت هیچ کس را من نیافتم که بگوید ایشان

بی سواد است؛ یعنی با وجود این که ممکن بود موافق عقیده او نباشند، ولی نسبت به علمیت ایشان در ورود و خروج از مطلب خاضع و متواضع بودند.

حساسیت ویژه نسبت به تربیت نسل جوان

حساسیت ویژه نسبت به تربیت نسل جوان

نکته سومی را هم من می خواهم عرض کنم از ویژگی های سلوک فکری ایشان و آن حساسیت نسبت به مبانی عقیدتی بود. در تکوین و ارائه اندیشه اسلامی، قطعاً ما در رویارویی با پدیده های جدید، حتماً باید اندیشه ورزی کنیم، حتماً می باید آن چشمه جوشان تفکر اسلامی را به حرکت دریاوریم که پاسخ بدهد به این سؤال های جدید، ولی گرچه سؤال جدید است، در اندیشه ورزی مبانی عقیدتی بسیار می باید محترم و اصیل شمرده شود و هر کس کارهای مرحوم مطهری را نگاه کند، می بیند ایشان روی توحید جدی کار کرده است. روی عدل الهی کار بسیار جدی تر کرده است. همیشه معتقد بود ما باید مبانی عقیدتی را قوی نگه داریم تا بتوانیم در مسایل روز پاسخ اسلامی ارائه کنیم. یادم هست یک جمعی از جوانان روی مسئله امام زمان علیه السلام کارهایی در تحقیق و تبلیغ انجام می دادند. یکبار ایشان به من فرمودند که من یکی از جهات علاقه ای که به این کار دارم این است که این ها به یکی از غیب ترین اعتقادات اسلامی و شیعی معتقدند؛ یعنی مسئله اعتقاد به امام زمان عج الله تعالی فرجه الشریف به عنوان یکی از مصادیق ایمان به غیب باید جدی شمرده شود. این طور نیست که چون الان مثلاً فرض کنیم مسئله روز نیست ما به آن پردازیم مرحوم مطهری نسبت به زمان بسیار حساس بود. ایشان این عقیده را داشت که مبانی عقیدتی می باید در تربیت نسل جوان بسیار مهم و اساسی مورد تأکید قرار

مطهری، منظومه ذهنی منظم

مطهری، منظومه ذهنی منظم

ایشان اعتقاد عمیق داشت به این که در پاسخ به مسایل روز باید یک منظومه ذهنی منظم داشت و این منظومه ذهنی منظم بدون یک مبانی مستدل عقیدتی قابل تکوین و قابل ارائه نیست. ایشان اعتقاد داشت به جهان بینی اسلامی، جهان بینی اسلامی را مبتنی بر مبانی مستدل عقیدتی فقط قابل تولید می دانست. هیچ قائل نبود به این که ما یک تکه هایی از این ور و آن ور جمع کنیم، کنار هم بگذاریم، اسم اسلام را هم رویش بگذاریم و این بشود جهان بینی اسلامی و این نکته بسیار مهم دیگری است که می خواهیم عرض کنم از ویژگی های حیات علمی ایشان حساسیت نسبت به التقاط بود. التقاط به معنای کنار هم گذاشتن، بدون ارتباط منطقی و علمی بین اجزاء این مجموعه فکری؛ یعنی این که من یک تکه ای از امام صادق بگیریم، یک تکه ای از کارل مارکس یا یک تکه ای از استوارت میل مثلاً بگیرم، یک تکه ای از برکسون بگیرم کنار هم بگذارم؛ چون این حرف ها همه پسند روز است. هر کدام به دلیلی. این را عرض شود که روبان سبزی مثلاً- دورش بیچم و بگویم این دیدگاه اسلام است. یادمان نرود دهه پنجاه در حیات فرهنگی اجتماعی سیاسی جامعه ما، دهه بسیار حساسی بود. در واقع نشاط مختلفی می خواست که به نیازی که در قبول مجموعه های فکری نسل جوان داشت پاسخ بدهد. گرایش به اسلام هم به عنوان یک راه سوم که نه راه غربزدگی است و نه راه شرق زدگی، خوب رواج پیدا کرده بود علاقه مندانی پیدا کرده بود. خیلی ها شروع کرده بودند منظومه های فکری ایجاد بکنند، اسم اندیشه اسلامی رویش بگذارند. مجموعه

نشریات فرقان. ما یادمان نرفته است کتاب های زیادی نوشته می شد. سخنرانی های زیادی می شد. تأکید بسیار جدی مرحوم مطهری این بود که ما در تولید اندیشه اسلامی همانقدر که باید تلاش بکنیم در اجتناب از التقاط هم می باید به همان مقدار حساس باشیم. لذا در آن چه در آن سال های آخر به عنوان نگاه مارکسیت اسلامی عرضه می شد، خوب آن انحراف فکری ایدئولوژیکی که در سازمان مجاهدین خلق آن موقع صورت گرفته بود. آن اعلامیه، عرض شود به گمانم اسمش تبیین مواضع ایدئولوژیک بود. این ها منتشر شده بود. عده ای از این ها گفته بودند که ما اصلاً اسلام را کنار می گذاریم و مارکسیت شدن خودشان را اعلام کرده بودند. و عده دیگری حالا به جهت ضعف مبانی اطلاعات علمی یا فکری یا هر دلیل دیگری سعی کرده بودند از برخی شعارهای اسلامی و محتواهای مارکسیستی ملقمه ای درست بکنند ایشان این را یک خطر بسیار جدی شناختند و در آن سال های آخر شاید وجهه اصلی همت خودشان را این قرار دادند که نگاه ناب اسلامی ارائه شود. از التقاط اسلام با مارکسیزم پرهیز شود و شاید بشود به جرأت گفت که جان عزیز خودشان را هم در راه این کار گذاشتند. عامل ظالم و جاهل این ترور ناجوانمردانه از گروه فرقان بود که گروه فرقان محتوای فکری شان را که شما نگاه کنید، چیزی جز همین التقاط بی منطق و بی انضباط فکری نبود.

ویژگی های فردی و فکری مطهری

ویژگی های فردی و فکری مطهری

اول شورای تحقیقات اقتصاد اسلامی را عرض کردم، دوم جلسه فلسفه تاریخ را عرض کردم که توی این جلسه فلسفه تاریخ دو نکته را گفتم: یکی ویژگی پاسخ گویی به نیاز فکری روز و دوم ویژگی دفاع از مخالف و عرض

شود آن چه که جنابعالی انصاف علمی ذکر کردید. سوم حساسیت نسبت به مبانی عقیدتی را عرض کردم. چهارم حساسیت نسبت به التقاط را عرض کردم. پنجم و ششم هم یکی اعتقاد به خدمت دینی در هر شکل و هر صورت. حالا یکی دو تا مثال می خواهم بزنم و ششم تأکید بر اولویت کار فرهنگی.

نکته بسیار شیرین و دلچسب دیگر از ویژگی های روحیه فکری و دینی مرحوم استاد مطهری این بود که به خدمت دینی اعتقاد داشت. کاری به کوچک و بزرگ بودن نداشت. کاری به شهرت نداشت. کاری به پر جلوه یا کم جلوه بودنش نداشت. یک خاطره ای را عرض کنم. تابستان ۵۷، خوب اوج فعالیت های مختلف اجتماعی ایشان بود. از نظر سیاسی هم اوج گیری موج های نهضت اسلامی در سراسر کشور بود. ایشان هم محل رجوع بسیاری از این حرکت ها بودند. از طرف دیگر، رقابت فکری بین مارکسیست ها و مسلمان ها در حرکت دانشگاهی اوج گرفته بود. نیازی به کتاب و مطالبی که جهان بینی اسلامی را معرفی کند بسیار احساس می شد. خوب ایشان هم از معدود کسانی بود که می توانست این نیاز را پاسخ بدهد. حال جسمی ایشان هم به سبب همین فشار کار و این ها خیلی خوب نبود. ما به ایشان پیشنهاد کردیم که شما خوب است که از شهر بیرون بروید. ایشان مشغول نوشتن آن مجموعه جهان بینی اسلامی بودند. دو سه تای آن نوشته شده بود بلافاصله هم چاپ شده بود. خوب است که شما به اصطلاح یکی از مثلاً روستاهای نزدیک تهران باشید که هم یک قدری مراجعات کم تر باشد که در اولویت به این کار برسید و هم نزدیک باشد که در عین حال در بعضی جلساتی هم که می خواهید شرکت بفرمایید به اصرار ایشان را برداشتیم بردیم شهرستانک. یک روستایی است

دورتر از کرج که شما به سمت چالوس می روید. از جاده چالوس منشعب می شود. روستای نسبتاً خلوتی است؛ چون جاده ای آسفالته و این ها نداشت، خوب ایشان آن کتاب جامعه و تاریخ را عمده اش را همان جا تألیف کردند. در یک خانه روستایی یک اتاقی گرفتیم برای ایشان و همانجا چند هفته ای مستقر شدند. خوب من چند روزی خدمت ایشان بودم. برگشتم مطلع شدم که دهاتی های همان شهر دیدند که مرحوم مطهری یک روحانی است. این جا هم هستند و رفتند مراجعه کردند که آقا ما توی این مسجد ده مان آقا نداریم. شما می آید برای ما صحبت کنید. ایشان هم قبول کرده بود. یک دهه برای این ها منبر رفت در ده شهرستانک. کی؟ موقعی که به سبب شدت کار و اولویت کار تألیف ایشان رفته آن جا که بنشیند که کتاب بنویسد، ولی عده ای مسلمان مراجعه کردند به یک عالم دینی. شاید هیچ کدامشان هم مرحوم مطهری را به عنوان مرحوم مطهری نمی شناخت. شاید من به یکی از آن ها که بقالی بود در آن جا حاج غلام گفته بودم که هوای مرحوم مطهری را داشته باش. نمی دانستند که ایشان از شخصیت های نادر علمی ما در جامعه مان هست. رفته بودند مراجعه کرده بودند به عنوان یک روحانی و ایشان این دعوت را رد نکرده بود. رفته بود توی آن مسجد با همان چند تا روستایی که در آن جا بودند و خدمت دینی خودش را انجام داده بود. من خیلی شواهد دارم. ایشان یکی از عاملین جدی بود به این کلام امیرالمؤمنین که: افعَل الخیر و لا یحقر و منه شیئاً فانه قلیله کثیر و صغیره کثیر کار خیر را انجام بدهید آنی که مهم است آن نیت خیری است که در آن است. نه این که ملاحظات عقلانی در اولویت امور آدم

قرار نگیرد، ولی این که نیتش را همان طور خالص نگه دارد، نیت را تابع اندازه کارها نکند.

کارهای فرهنگی اولویت نخست مطهری

کارهای فرهنگی اولویت نخست مطهری

نکته بسیار مهم دیگری که شاید در آینه داری شخصیت بزرگ روحی و فکری ایشان می شود تأکید کرد، اولویت دادن به کار فرهنگی بود. ایشان همیشه قائل بود در نوشته هایشان در سخنرانی هایشان هم فراوان شما دیده و شنیده اید که کار ما اولاً کار فرهنگی است. کار سیاسی پس از کار فرهنگی می آید. کار اجتماعی پس از کار فرهنگی می آید. آن ها هم لازم هست، ولی حرکت ما اصالتش به آن پیام فرهنگی است که داریم و به هیچ وجه نباید از اولویت کار فرهنگی غافل بشویم. اگر جوری گرفتار کارهای سیاسی، کارهای اجتماعی، کارهای اقتصادی بشویم که اصالت کار فرهنگی مان مخدوش بشود حتما در کار لطمه می خوریم. ایشان بارها تذکر می دادند، توی این کارهای سیاسی ببینید، بعضی از انحرافات که پیدا شده این است که این ها چنان گرفتار کارهای سیاسی شدند، درگیری های سیاسی یا حتی آن موقع از بحث های پر جاذبه بحث مبارزه مسلحانه، این ها آنقدر گرفتار کار مسلحانه شدند نرسیدند کار فرهنگی و فکری جدی و اصیل روی خودشان و روی علاقه مندان و پیروانشان بکنند. لذا این جور انحرافات فکری و فرهنگی ایجاد شده است. شاید ذکر این خاطره بتواند به خوبی نشان بدهد که اولویت امور در ذهن ایشان چی بود. آن جلسه شورای تحقیقات اقتصاد اسلامی که اشاره کردم در سال ۵۷ به سبب همین کارهای تألیفی ایشان و همان سفری که کردم، دیگر قدری جلساتش با نظم تشکیل نمی شد. بعد هم که دیگر به ماه های آخر

انقلاب که خورده بود و به اصطلاح اوج گیری مسایل سیاسی که تعطیل شده بود. شاید اوائل اردیبهشت ۵۸ یعنی هنوز ۳ ماه از پیروزی انقلاب نگذشته بود، یادمان بیاریم که مرحوم مطهری از طرف مرحوم امام رئیس شورای انقلاب بود از طرف مرحوم امام و این همه گرفتاری های ماه های اول انقلاب که همه چیز هم سر شورای انقلاب می ریخت. ایشان زنگ زدند به من گفتند بیا کارت دارم. حالا من فکر کردم که شاید به هر حال از این کارهای مختلف که پیش آمده و در مسایل دولت و شورای انقلاب و کارهای مختلف حکومتی، مسئله ای را دارند که می خواهند مطرح بفرمایند. ایشان گفتند که آن جلسه اقتصاد اسلامی تعطیل شده، الان نیاز به آن بیش تر است. آن جلسه را دوباره راه بیانداز. ما قراری که گذاشتیم فکر می کنم برای ده روز دوازده روز بعدش بود که حدود مثلاً چهاردهم پانزدهم اردیبهشت ماه، قرار گذاشتیم که دوباره شروع کنیم که متأسفانه در دوازدهم اردیبهشت ماه، ماجرای شهادت ایشان پیش آمد؛ یعنی در ذهن ایشان با همه آگاهی نسبت به نیازهای سیاسی و اقتصادی و مدیریتی که در دولت تازه پای انقلاب پیش آمده بود، ایشان اولویت یک را در نیاز کماکان این می دانست که یک جلسه فکری داشته باشند که در آن جلسه فکری، نیازهای فکری و تولید راه حل نسبت به مسایل اقتصادی دنباله گیری شود. متأسفانه این گونه روی کرد، روی کرد فکری و مولد البته بر مبانی اصولی در ارائه دیدگاه های اسلامی، کم تر مورد احترام قرار گرفت و شاید برخی از مشکلاتی که ما پیدا کردیم، به سبب غفلت از سرمایه گذاری جدی علمی و فرهنگی در نظریه پردازی های روزآمد است و در این زمینه آن چنان که شاید و باید تولید فکر صورت نگرفت.

جذب کردن عناصر غیر معارض با مبانی دینی

جذب کردن عناصر غیر معارض با مبانی دینی

ما بحث هایمان هم چنان که عرض کردم سیرش سیر بررسی مکاتب اقتصادی غرب بود و ارائه دیدگاه اسلامی روی مسایلی که آن ها طرح کرده بودند؛ یعنی مثلاً فرض کنید وقتی نوبت مرکزتریست ها می رسید، دیدگاه مرکزتریست ها در بحث تجارت مثلاً مطرح می شد، نظرگاه اسلامی مطرح می شد، نوبت مارکسیزم که می رسید. طبعاً تئوری ارزش ها مطرح می شد، دیدگاه اسلامی مطرح می شد، ولی مطلبی که مطرح کردند برای بازگشایی آن جلسه به طور خاص نظرشان این بود که ببینیم مسایل فکری اقتصادی که حالا جامعه اسلامی نیاز دارد چیست و ما راه حل فکری برای سؤال های اقتصادی ارائه کنیم.

ببینید من اشاره که کردم در بحث رقابت فکری بود ولی وقتی وارد موضوع می شدیم، نگاه ایشان این بود که اسلام یک نظام اقتصادی خودش را دارد و نظام های اقتصادی دیگر چه نظام سوسیالیزم مارکسیستی و چه نظام کاپیتالیستی نمی تواند به عنوان یک منظومه مورد قبول دیدگاه اسلامی قرار بگیرد؛ یعنی نگاه انتقادی ایشان به نظام کاپیتالیزم، همان قدر جدی بود و همانقدر مبنایی بود که به نظام سوسیالیزم مارکسیستی؛ چون اشکال ایشان، اشکال مبنایی بود. البته در آن اندیشه ورزی که معمول ایشان بود، ایشان ابا نداشت از این که عناصری را بردارد و به مبانی دینی عرضه کند اگر تعارضی با مبانی دینی نداشت در این منظومه سازی اسلامی به کار بگیرد. ابایی از این مطلب نداشت. همین روش را هم در واقع توصیه می کردند، ولی به کاپیتالیزم هم که من ترجمه کاپیتالیزم را سرمایه سالاری می دانم نه آن چنان که متداول

شده، سرمایه داری، یعنی نظامی که در آن نظام، عامل سرمایه تبیین کننده مناسبات و روابط و کیفیت های مناسب های اجتماعی باشد، مورد نقد قرار می گرفت که خوب طبعا چون مشترک تعداد قابل توجهی از مکاتب اقتصادی بود در آن بحث ها هم مطرح شد. ای کاش مجموعه مباحثی که در زمینه های اقتصادی از مرحوم مطهری بود یک روزی ان شاء الله بشود ارائه بشود. متأسفانه البته همین جا باید گفت که این ها به نقطه نهایت نرسید و در مجموعه ای از مباحث باقی ماند و یک چیزی هم که بعد از انقلاب چاپ شد به عنوان اندیشه های اقتصادی مرحوم مطهری، متأسفانه یک منتخبی از یادداشت های بسیار قدیمی ایشان بود و خیلی ناقص کنار هم گذاشته شده بود و یک آئینه جامعی از مجموعه نظرات ایشان نبود. امید است که به هر حال این راه بی رهرو نماند و این مشعلی را که ایشان افروخت، دیگرانی کماکان شعله ور نگه دارند.

مطهری، خلاء بزرگ امروز

مطهری، خلاء بزرگ امروز

شاید بسیاری از کسانی که مرحوم مطهری را دیده بودند و از نزدیک با ایشان کار کرده بودند، پس از پیروزی انقلاب هیچ خَلعی را به اندازه خَلع وجودی مرحوم مطهری دردناک نیافتند. ما خلع های زیادی داشتیم. صدمه ها و آسیب های فراوانی داشتیم، ولی اگر این حساسیتی را که اشاره کردم که اولویت دادن به عنصر فرهنگی در حرکت اجتماعی بوده، اگر این را قبول کرده باشیم، از روی کرد مرحوم مطهری واقعا خلع وجودی ایشان یک صدمه جبران ناپذیر و به تعبیر روایی یک ثلمه غیر قابل انسدادی را در بالندگی فکری اندیشه اسلامی پس از انقلاب ایجاد کرد. این خلع در دهه اول بعد از انقلاب

به طور جدی بود. در دهه دوم به طور جدی تر بود. در دهه سوم بسیار جدی تر احساس می شود. ما نیاز داریم به اندیشمندانی که با حفظ مبانی مستدل تفکر دینی، شجاعت رویارویی با مسایل روز را داشته باشند و بتوانند از برج و باروی باورهای دینی، به نحو مستدل با زبان جوان فهم و به خصوص در امروز روز جهانی شدن با یک نگاه جهان نگر دیدگاه اسلامی را ارائه کنند.

مطهری در یک نگاه

مطهری در یک نگاه

استاد مطهری انسانی بود اولاً. با کمالات اخلاقی الهی، ثانياً عالم فرزانه ای بود، امانتدار علمی، ثالثاً یک دردآشنای مسایل اجتماعی بود با حساسیت بالا نسبت به جامعه ای که در آن زندگی می کرد. دیگر یک مدافع خالص، صمیمی و متواضع بود. نسبت به عقاید دینی و یک معلم مولد و مهربان بود در تربیت شاگردان.

مطهری و نفی مالکیت مارکسیستی و کاپیتالیستی

مطهری و نفی مالکیت مارکسیستی و کاپیتالیستی

ایشان در عین حالی که نسبت به مسئله مالکیت در مقابله با دیدگاه مارکسیستی که نفی مالکیت بود و نفی مالکیت خصوصی را تبلیغ می کرد، مقابله کردند و از قبول مالکیت خصوصی در دیدگاه اسلامی دفاع می کردند که این؛ دلایل عقلی و علمی بود، ولی در عین حال، روی مبانی مالکیت، روی ملاک های مالکیت، آن چه را که به عنوان ملاک مالکیت در نظام کاپیتالیستی مقبول واقع شده است نقد جدی داشتند و در نتیجه فرایند تولید و توزیع آن چه را که به عنوان توزیع درآمد در نظام کاپیتالیستی حاصل می شد، این را لزوماً صحیح نمی دانستند و اعتقاد داشتند که در نظام اسلامی، اولاً به سبب این که مبانی مالکیت ما متفاوت است، ثانياً در فرآیند تولید ثروت، ما ملاک های

فکری مان در واقع نوعی از توزیع و باز توزیع ثروتشان می کنند که این نابرابری و شکاف اجتماعی که ایجاد شده است در نظامهای کاپیتالیستی قطعاً در نظام اسلامی ایجاد نخواهد شد به این ترتیب با قبول بحث مالکیت اما حاصل نظام مالکانه اسلامی را هم به دلیل مبنا هم به دلیل فرآیند در توزیع درآمد در جامعه کاملاً متفاوت با آن چه که ما در نظامهای سرمایه سالاری می بینیم جست و جو می کردند.

گفت و گو با حجت الاسلام و المسلمین دکتر جواد اژه ای

اشاره

گفت و گو با حجت الاسلام و المسلمین دکتر جواد اژه ای

زیر فصل ها

مطهری، مردی برای همه اقشار

جایگاه مطهری در کادرسازی انقلاب

در اندیشه فضا سازی جهت نظریه پردازی

برخورد منصفانه با نظریه پردازان مخالف

مطهری و دغدغه تحمل پذیری عالمان دینی در عصر کنونی

مشی دوبال فرهنگی انقلاب در پاسخ به پرسش های نسل جوان

نگاه راهگشای مطهری و بهشتی به حماسه حسینی

در عینیت جامعه و آگاه از مباحث روز

رفتار پدران با واکنش منفی اعتصاب کنندگان جوان

مطهری و مجموعه هدایتگر نسل جستجوگر

مطهری، مردی برای همه اقشار

مطهری، مردی برای همه اقشار

شهادت مطهری شاید در مقایسه با خیلی ها بعد از انقلاب بزرگ ترین فاجعه بود. درست است که منابعی که از ایشان مانده زیاد هست، ولی به هر حال وقتی انقلاب شکل گرفت، یک سری سؤالات جدیدی فراتر از آن چه قبل از انقلاب بود، به وجود آمد. همین طور بعد از ۱۵ خرداد و رویدادهای بعد از آن و حتی درباره مسایلی که قبل از آن در ارتباط با حزب توده و تفکر مارکسیستی حاکم بر بعضی از... بود پرسش هایی پیش آمد. بعد از انقلاب به ایشان بیش تر نیاز داشتیم. پیش از انقلاب تمام قشرها مورد توجه آقای مطهری بود؛ یعنی شما اگر از داستان راستان شروع کنید که برای یک استادی مثل آقای مطهری

به نظر سبک می آمد، ولی ایشان دو جلد داستان راستان را برای بچه ها نوشتند تا اولین سال های عمر یک کودک مسلمان در ارتباط با قصه هایی باشد که ذهنیت او را نسبت به مسایل اسلام شکل می دهد، ولی در کنارش مسایل اساسی و توصیف های جدی مثل علل گرایش به مادیگری را در نوشته های ایشان می بینیم. درباره مسایل روز مثل حقوق زن، همان مسایلی که به هر حال بعد از انقلاب هم با آن درگیر بودیم، هم در تهاجمات جهانی هم تهاجمات شبه روشنفکران داخلی مثل حقوق زن و ورود به شاید نامناسب ترین مجله هفتگی آن موقع یعنی زن روز مجله ای که فقط از یک بزرگی مثل شهید مطهری بر می آمد که به صورت هفتگی پاسخ شبهات را در آن مجله بنویسند و سالم و پاک و بدون آلودگی هایی که معمولاً در همکاری با چنین روزنامه ها و

مجلات به وجود می آید باشد. این سه نمونه، یعنی حقوق زن، علل گرایش به مادیگری و داستان راستان، در کنار همه مباحث، به هر حال پاسخ گوی شبهات بود. شما حماسه حسینی شهید مطهری را باز در همین داستان می بینید که آیا این حماسه با توجه به این که کتب متفاوتی از زاویه دیدهای مختلفی در همان سال ها توسط یکی دو تا مؤلف نوشته شده بود و تفسیر و تحلیلی از این قیام می کرد که آقای مطهری با نگاه ارزشی و عمیق خودشان یک نگاه سوم را نسبت به حادثه عاشورا بیان کردند. همه این ها مسایل اجتماعی است. علاوه بر فعالیت هایی که در ارتباط با همه جریان های پیشرویی که آن موقع مدعی سرنگونی شاه بودند و باور اسلامی و دینی را محور کار خودشان قرار می دادند، شهید مطهری به عنوان کسی که تلاش می کرد هم هدایتگر و هم مددکار این مجموعه باشد، از هیچ چیز فروگذار نکرد. ممکن است حالا بعضی از این مجموعه ها در پالایش هایی که شدند و در صافی هایی که به خاطر از دست دادن بعضی از افراد از آن عبور کردند به شکل دیگری در آمدند.

جایگاه مطهری در کادرسازی انقلاب

جایگاه مطهری در کادرسازی انقلاب

ما باید آن مقطع حمایت را در نظر بگیریم و در نظر بگیریم که در آن زمان کسانی مثل شهید مطهری و شهید بهشتی و امثال این ها از این جریانات سیاسی حمایت می کردند و عشق و علاقه شان به نیروهای جوان و بالانده ای که به طور کلی می توانستند آینده ساز انقلاب ما باشند را به یاد داشته باشیم. به همین دلیل به ویژه بعد از حادثه ۱۵ خرداد، من یادم هست در تهران دوران سربازی ام را می گذراندم. هر وقت فرصتی به دست می آوردم می آمدم دانشکده الهیات که همین محل قتلگاه شهدای هفتم تیر هست. اتاق کوچکی دم در

ورودی ساختمان داشتم. یک سری به ایشان می زدم گاهی اوقات هم اتاق ایشان تغییر پیدا کرده بود. طبقه بالا بود. من در یکی از این گفت و گوهایی که خدمت ایشان داشتم سر نیروهای مورد نیاز یک انقلاب صحبت کردیم و ایشان شاید این نکته را جایی از ایشان نشنیده باشید فرمودند: «به نظر من یکی از موهبت های الهی بود که به خاطر نداشتن کادر کافی، ما در ۱۵ خرداد شکست خوردیم.» این را من خودم از ایشان شنیدم. شاید نکته ای باشد که شما در بیان دیگر عزیزانی که با شهید مطهری به قول معروف مأنوس بود نشنیده باشید ایشان نه این که آن شکست را مطلوب می دانستند، ولی واقعا به نیروهایی که باید بعد از پیروزی یک انقلاب برای اداره و مدیریت آن کمک کنند ربط داشت. این مورد را من درباره شهید بهشتی هم می بینم. در سال ۵۷ در سفری که به انجمن اسلامی اروپا و به خصوص آمریکا داشتم، نام خیلی از مسئولان فعلی نظام را تو دفترچه یادداشت شان به عنوان نیروهایی که اگر ما موفق بشویم یک دولتی تشکیل بدهیم این نیروها باید مورد استفاده قرار بگیرند دیدم. در تقویم یادداشت سال ۵۷ ایشان نوشته شده بود. از آن جمله مثلاً مرحوم نوربخش بوده و بعضی از کسانی که الان مسئولیت دارند یا به هر حال فعالند. این افراد به هرگز در طول ربع قرن پیروزی انقلاب اسلامی در کنار هم اگر بودند بلا استفاده نبودند و این نگاه شهید مطهری و شهید بهشتی نسبت به همین نیروسازی بود. این مثال را هم که زدم یک شبهه هم داشتم که ممکن است یک بعد منفی این فرمایش این ایشان را آوردم؛ صرفاً نگاه شهید مطهری بود که ما در ۱۵ خرداد نیروهای مدیریت اجرایی کافی اگر پیروز

می شدیم نداشتیم و وضعیت ما، این باز به خاطر آمد، عین مشروطه و مشروطه خواهان می شد.

در اندیشه فضا سازی جهت نظریه پردازی

در اندیشه فضا سازی جهت نظریه پردازی

مخصوصا در سال های ۴۸ تا ۵۶، یک نظراتی مطرح می شود و از روحانیون خوش فکر و روشن فکر و مؤمن به خط امام، یک واکنش هایی که همسان نبود، دیده می شد. آقای مطهری نسبت به این مسایل، مسایل عقیدتی بسیار حساسیت داشتند؛ یعنی من یک بار با ایشان صحبت می کردم می گفتند ما نباید جرأت را از یک نظریه پرداز بگیریم، ولی انحراف در امتدادش زاویه خیلی طولانی با اصل فیلم می گیرد. من این نگرانی را نمی توانم پنهان کنم. این نگرانی را شهید بهشتی هم داشتند؛ چون تقریبا آقای بهشتی را به خاطر این که سازمانده و ارگانیزاتور انقلاب بود، در بعد دانشی یک مقداری کم لطفی نسبت به ایشان می کنند. قطعا اگر شهید بهشتی الان بین ما بود، در رأس قدرت حوزوی ما هم قرار می گرفت. چون ایشان از نظر فقه و اصول یک هم چنین توانی را داشت. منتها آن فضایی که ایشان انتخاب کرده بود، آن فضا، فضای کاری دیگری بود و تقریبا با آقای مطهری مثل دو بال بودند برای انقلاب، دو بال مکمل و هر دو هم نگران بودند؛ یعنی اگر کسی تهاجم یا آسیبی نسبت به شهید مطهری داشت که خلاف قاعده، حالا- انتقادهای طبیعی و گویش های مختلف، مهم نبود، من وجود ناراحتی شدیدی را در شهید بهشتی احساس می کردم و هرگز هم نسبت به شیوه های رفتاری آقای بهشتی من کلامی حتی انتقادی از آقای مطهری نشنیدم. با این که، سال های ۴۸ تا ۵۳ خیلی سعی می کردیم از کوچک ترین فرصت استفاده کنیم، به خصوص بعد از بازگشت

آقای بهشتی از هامبورگ و این سعادت که نسل آن موقع ما داشت که هم آقای مطهری را داشتیم و هم آقای بهشتی را داشتیم، هم علامه جعفری را داشتیم. هر کدام برای خودشان فضاهای متفاوتی داشتند، ولی سازماندهی و برنامه ریزی علمی و تفکری و عقیدتی از شهید مطهری بود و آقای بهشتی که در جلسات و کارهای پژوهشی مشترک باهم داشتند، این کارها پیگیری می شد.

برخورد منصفانه با نظریه پردازان مخالف

برخورد منصفانه با نظریه پردازان مخالف

آن موقع که من خارج بودم، آقای بهشتی نوشتند که کلیه آثار مارکس را به آلمانی بفرستید ما یک گروه تحقیقی داریم که آقای مطهری بودند، آقای دکتر نمازی که آلمانی می دانستند بودند من همه این ها را فرستادم. رعایت انصاف شهید مطهری در ارتباط با کسی که باور دینی را افیون می دانست، یعنی مارکس، بسیار زیباست. یک بار چون می دانید جلد اول کاپیتال را حزب توده ترجمه کرده بود و آقای بهشتی و آقای مطهری می گفتند اگر ما بر اساس این ترجمه بیاییم نقدی بنویسیم احتمالاً اصل نباشد. بنابراین، یک کار مقدماتی شروع کردند آن ها (تطبیق کاپیتال را با متنی که تطبیق سرمایه با متن اصلی آلمانی اش که کاپیتال مارکس بود را تطبیق دادند). جلد اول را که اگر نقد و انتقادی هست متن اصلی باشد نه به یک ترجمه ای که احتمالاً دست کاری شده. من نمی دانم که حالا چه مقدار از آن ترجمه، با متن مطابق بود، ولی چیزی که جالب است، یک بار آقای دکتر نمازی برای من تعریف می کرد و می گفت من مثلاً یک بار یک بحثی از نظر مارکس را خیلی با بی اعتنائی و منفی مطرح کردم.

مطهری و دغدغه تحمل پذیری عالمان دینی در عصر کنونی

مطهری و دغدغه تحمل پذیری عالمان دینی در عصر کنونی

آقای مطهری فرمودند که آقای دکتر نمازی! ما از ایدئولوژیک با ایشان اختلاف نظر داریم، ولی این حرف، حرف درست و حرف منطقی است. تو می دانستی که معمولاً فرزندان این اساتید هم در همین گفت و گوها ساخته می شوند. این نمونه ای از سعه صدر شهید مطهری بود و در عین حال دقتی که ایشان داشتند. شاید آن وسواس های علمی در چیزهایی که پیرایه های به دین به نهضت عاشورا به بخش های مختلف هست بر اساس همان دقت و با همان تسلطی که ایشان داشتند، مانع این می شد که یک نوع هوچی گرایی هایی علیه ایشان عملی بشود.

آقای مطهری، فرزند زمان خودش بود. آقای مطهری به همه سؤالاتی که در زمان خودش مطرح می شد سعی می کرد پاسخ منطقی، جامع و قابل درک برای مخاطبینش داشته باشد. به همین دلیل، قشرهای مختلف می توانستند از وجود ایشان بهترین استفاده را بکنند و آن چه باعث شده که ما الان کمبود آقای مطهری برایمان مشهود باشد این است که یک جامعه پویا همیشه سؤالات جدیدی دارد و آقای مطهری اگر در بین ما بود قطعاً بهترین پاسخ ها را برای این سؤالات به ما می داد.

من یک خاطره نقل می کنم. این خاطره هم چون سه طرفش، فقط یک طرفش زنده است. یک طرفش آقای مرحوم شمس آبادی است که به دست گروه خاص کشته شد. یکی هم اخوی من هست و یکی هم من. ما در اصفهان که بودیم فعالیت های مشابه حسینییه ارشاد را در کانون علمی و تربیتی جهان اسلام داشتیم. در حدود سال های ۴۷ یا ۴۶ این کانون تأسیس شد. من

اخوی هایم هم به صورت فعال در آن جا بودیم. کارهای متناسب توان خودمان را انجام می دادیم و یکی دو سال بعد، من مسئول دعوت سخنران ها شدم. ما پولی نداشتیم. ما طلبه بودیم که حداکثر پول تو جیبی مان ماهی ۳۰ تومان بود که اون هم ما می دادیم مثلاً به یک آقای روحانی که روزی یک تومان تاکسی می نشست و می آمد نماز جماعت یک مجموعه جوان ما را اداره می کرد. خودمان دیر می رسیدیم که او بیاید. چون پولی نداشتیم. بنابراین، به یک شکل وابسته به بعضی از بازاریان و تجار بودیم که آن ها هم حرف شنوی از مرحوم شمس آبادی داشتند. دعوت کننده هم من بودم. من یک روز قبل از شروع تابستان دیدم اخوی تو مدرسه صدر بازار اصفهان، نزدیک کتابخانه ایستاده است. من گفتم من می روم منزل. گفت نه بایست کاری داریم. ایستادیم. گفتم با کی کار داری. گفت با آقای شمس آبادی. آقای شمس آبادی آمدند. خوب با پدر بزرگم هم مباحثه بودند. جلسه داشتند. ما طلبه های جوان را تحویل می گرفتند. احوالپرسی کردند و گفتند برای چی ایستادید. ما گفتیم که شما دو تا کتاب را غیابا با نویسنده هایشان محکوم کردید؛ یکی «منابع فقه» آقای جعفری را و یکی «مسئله حجاب» آقای مطهری را. ما از این ها در تابستان ها تو کانون جهان اسلام دعوت می کنیم و مسئله را هم اطمینان داریم که شما خوب متوجه نشدید. چه بهتر است که شما بنشینید و با این آقایان بحث کنید. اخوی گفت من آقای جعفری را که راحت تر هستند من قانع می کنم با آقای شمس آبادی صحبت کنند. چون آقای شمس آبادی آدم سالم و ضد رژیم بود، ولی خوب یک سلیقه های خاصی داشت. این دو تا را نباید از هم طرد کرد. من هم کار سنگین را که آوردن آقای مطهری برای یک گفت و گو بود من رفتم. من

آمدم تهران خدمتشان رسیدم. گفتند چه خبر؟ گفتم این تابستان شما می‌خواهم تشریف بیاورید اصفهان. یک جوسازی علیه مسئله حجاب شما شده. گفتند شما گفتید زن‌ها بی‌حجاب بیایند بیرون؛ چون این کتاب را شما نمی‌دانید آن موقع فقط یک قدرت بزرگی مثل آقای مطهری می‌توانست بحثش را بنویسد و مطرح کند. بعد آقای مطهری گفتند من نمی‌آیم. اگرچه شما دیگر نتوانید من را دعوت کنید برای سخنرانی‌های تابستان. ما برنامه‌های تابستانی خیلی خوبی داشتیم. در اصفهان بیش‌ترین سخنرانانمان هم همین عزیزان بودند و من که این عالم دینی نمی‌توانم آن‌ها را از میدان به در کند، ولی چه شانسی برای یک طلبه جوان می‌ماند. اگر تحقیق و تفحصی کرد و مطالب درست و صحیحی در حوزه دانش و پاسخ به پرسش‌های جدید پیدا کرد همان لحظه اول از بین می‌رود. که من خیلی سرخورده برگشتم البته آقای جعفری و آقای شمس‌آبادی با ایشان جلسه داشتند. آقای شمس‌آبادی چون قلب خیلی سلیمی داشت گریه کرد و عذرخواهی کرد. از آقای جعفری که من مطالب شما را بد فهمیده بودم. راجع خمس و زکات و این‌ها، ولی آقای مطهری نیامدند. تابستان باز یک بار به اصفهان آمدم، من با ایشان بودم. به من گفتند برویم مدارس اصفهان و مدارس قدیمی را ببینیم. بردمشان مدرسه جد کوچک ملاعبده را دیدیم. آمدم مدرسه صدر. لب ایوان تو حیات مدرسه دوتایی پهلوی هم نشسته بودیم. بعد من به شوخی گفتم آقای مطهری، شما دست چپ تان با فاصله ۷۵ قدم یک حجره ای هست که من از شما خواهش کرده بودم که یک بحثی با آقای شمس‌آبادی بکنید. الان هم آن‌جا هستند. ایشان باز برآشفته شدند و گفتند دیگر ادامه ترددم را با شما قطع می‌کنم، خیلی جدی و شما باید

بدانید که من این را جدی می گویم که اگر عالمان دینی تحمل حرف های جدید و نشأت گرفته از نظام و ارزشی اسلامی را نداشته باشند، این نهال ها زیر دست و پا له می شود و از بین می روند. خوب ببینید این... بود که آقای مطهری داشتند.

مشى دوبال فرهنگى انقلاب در پاسخ به پرسش های نسل جوان

مشى دوبال فرهنگى انقلاب در پاسخ به پرسش های نسل جوان

در عین حال که با یک طلبه جوانی مثل ما می نشستند، درباره خیلی از مسایل می نشستیم سر خیلی از شعرهای نو مثل شعر فروغ فرخزاد یا شعرای نوپرداز که تهاجماتی مثلاً به اساس فرض محورهای دینی ما داشتند، می گفتیم خوب ما در جوابش یک چیزهایی به ذهنمان رسیده، شما بفرمایید. هم با آقای بهشتی هم با آقای مطهری ما تقریباً هر چیزی گروه های روشنفکری مطرح می کردند. پاسخ های مقدماتی که به ذهنمان می رسید، می آمدیم با این عزیزان مطرح می کردیم و منتظر می شدیم. البته آن ها می گفتند اول چی به ذهن شما رسیده است پاسخ را به ما نمی دادند. هم آقای بهشتی هم آقای مطهری، و بعد پاسخ های کامل و جامع را می گرفتیم. این یکی از نمونه های برخورد آقای مطهری بود که هیچ گاه از گفت و گو با همه کسانی سر مدعی اندیشه دینی بودند، خودداری نمی کرد، ولی در عین حال از هوچی گری و تکفیرهای زمان ملاصدرايي و این ها به هیچ وجه نمی هراسید و در برخورد با مسایل و سفت و سخت راست قامتی بود. اگر چه مثلاً در موارد جریان روشنفکری به شدت با ایشان برخورد مکتوب یا شفاهی داشتند.

نگاه راهگشای مطهری و بهشتی به حماسه حسینی

نگاه راهگشای مطهری و بهشتی به حماسه حسینی

بینید در ارتباط با عاشورا مخصوصاً حدود سال های ۵۰ یا ۴۸ یکی از بحرانی ترین دوران ها بود؛ یعنی نسلی مثل ما بودند با آرایبی بسیار متضاد. حالا یک بخش آن کاملاً سنتی یک بخش آن مدرن و حتی پسا مدرن، پسا تجدد گرایی و بخشی از آن واقع گرایانه. ما واقعا در ابتدا تحت تأثیر همان بحث های مدرن قرار گرفتیم که البته شاید نگاه مرحوم شریعتی حسین وارث آدم هم یک مرتبه از یک منظره دیگری نگاه ها را به عقب راند؛ یعنی آن موقع، آن نگاه بصیر توحیدی که در حسین وارث آدم آمد، نگاه دیگری که صرفاً زمینی، به قول شما نگاه می کرد. را به عقب راند، ولی در مجموع رها از هرگونه احساس غیرمنطقی بود. چون اصلاً حادثه عاشورا را آدم نمی تواند به عنوان یک انسان بدون احساس عاطفی با آن برخورد کند. اصلاً آدمی نمی توان پیدا کرد که لحظه لحظه این رویدادها را از غروب صحنه کربلا یا از بیابان عرفات تا ورود به کربلا و بعد از شهادت و بعد از اسارت و بعد از بازگشت اسرا و همه این ها اصلاً یک هیجان شدیدی در او ایجاد نکند. این غیر ممکن است، ولی با وجود این در کنار این که یک عده ای صرفاً مسایل حکومتی را مطرح می کردند و یک عده ای صرفاً مسایل عاطفی را، ایشان یک راه میانه ای را باز کرد و بسیار این راه میانه هم راه گشا بود؛ چون پاسخ گوی روند انقلاب ما هم بود. به طوری که ما آن موقع خارج بودیم در تاسوعا و عاشورای سال ۵۷ همه می گفتند تکلیف این رژیم را این تاسوعا و عاشورا روشن می کند. قطعاً اگر این نگاه واقعی و عینی نسبت به رخ داد عاشورا نبود و بزرگانی مثل شهید مطهری و شهید بهشتی که جزو همان شورای انقلاب بودند، قبل از این که امام

از پاریس تشریف بیاورند ایران این مجموعه با همین نگاهشان و در کنارشان مثلاً شهیدانی مثل مفتح و باهنر، واقعا نگاه عینی و معتدلی نسبت به این قضیه داشتند. بدون این که حرمت و معصومیت امام را زیر سؤال ببرند یا بخواهند یک انسان زمینی در جست و جوی قدرت را ترسیم بکنند. این راه سومی بود که آن موقع ما از نگاه شهید مطهری، به خصوص آن جایی که پیرایه های آن را می خواستند از آن بزدايند دریافتیم و این مورد البته نگاه علمای دینی ما نسبت به رویداد عاشورا بوده است و فرق می کرده با آن نگاهی که بعضی افراد سطحی ملبس به این لباس مطرح می کردند.

خیلی سخت است. حرف زدن درباره رویدادی که هزار صفحه در مورد آن نوشته شده است، ولی آن چه مسلم است حضرت امام حسین علیه السلام چسبیده به دنیا نبود، ولی هیچ گاه در مقابل فاجعه ای که اختلاف در دین جد او را به وجود می آورد یک لحظه تردید به خود راه نداد. او باید قیام کند. این یک چیز تقریباً دوگانه ای نیست بلکه واقعیت مسیر امامتی است که ما شیعیان قبول داریم.

در عینیت جامعه و آگاه از مباحث روز

در عینیت جامعه و آگاه از مباحث روز

من نمونه هایش را در بُعد ایدئولوژیک، همین علل گرایش به مادیگری می دانم که بسیار برای ما راه گشا بود؛ یعنی ما آن موقع به جای این که بنشینیم بحث بکنیم، یک جلد از این کتاب را که هدیه می کردیم به کسی، خیلی از مسایله حل می شد. در مورد مسایل اجتماعی نمونه اش حقوق زن بود که فضای خیلی سخت و سنگینی داشت. یعنی همه ابزار تهاجم علیه اسلام دست آن ها بود، حتی من یک بار توی همین ملاقاتم که در دانشگاه الهیات داشتم،

دیدم متن فیلم محلل را آوردند. آقای مطهری دارند می خوانند؛ یعنی یک کسی حالا نمی دانم سناریوی آن را چطوری حالا یا ضبط کرده بود تو سینما آورده بود، چون یک آقای بود رفته بود سینما دیده بود آن موقع روزنامه ها دستش می انداختند، ولی آقای مطهری من دیدم که نشستند متن آن فیلم را می خوانند؛ چون احتمالاً ممکن بود در یک جست و جو یا در یک گفت و گویی، پاسخ گویی به شبهات بی ربط و تفسیرهایی که از این فیلم محلل می شد ضرورت داشته باشد. چون یکی از جنجالی ترین فیلم هایی بود که برای آن موقع ساختند. می گویم اصلاً خیلی اهمیت دارد. که من بینم که یک استاد دانشکده الهیات در دانشکده خودش نشسته و سناریوی فیلمی را که خیلی هم به زحمت از طریق ضبط صوت پیاده شده و می خواند و پاسخ شبهات ایجاد شده در آن را می دهد. او نسبت به همه این ها حضور عینی داشت. نسبت به خود جامعه. من یک داستانی را برایتان نقل می کنم که باز این هم منحصر به فرد است. معمولاً ما وقتی که آقای مطهری می آمدند اصفهان همه روشنفکران، طلبه های جوان دورشان بودیم. خیلی هم سؤال داشتیم و آقای مطهری هم با حوصله پاسخ می دادند. یک عصر جمعه ای که سخنرانی داشتند در کانون جهان اسلام که آن موقع منتقل شده بود به نزدیک پل فلزی اصفهان، ما حدود ساعت ۱۰ یا ۳۰/۱۰ یا ۱۱ بود، همه نشسته بودیم، بعضی از دوستان دانشگاهی بودند، بعضی از دبیرها بودند ما هم دانشجو بودیم و می خواستیم سؤال و جواب و این ها بکنیم. یک مرتبه آقای مطهری گفتند من خوابیدم. عبايشان را سرشان شکیدند و گوشه اتاق خوابیدند. ما خیلی پکر شدیم. ما خیلی برنامه ریزی کرده بودیم. من و اخوی شهیدم علی اکبر که کوچک تر از ماست و آن اخویمان حاج

آقا مهدی هر سه هم باهم بودیم. من در حدود ۲۲ سالم بود و آن‌ها در حدود ۱۹ یا ۲۰ ساله بودند. بعد بقیه هم خیلی پکر شدند پا شدند رفتند، ولی ما سه تا طلبه از رو نرفتیم. گفتیم می‌نشینیم آقای مطهری برای نماز شب پا می‌شوند و بعد از نماز شب شروع می‌کنیم به سؤال کردن. یک نیم ساعتی که گذشت و آن‌ها مایوس شدند و رفتند. حدود ۲۰ دقیقه یا یک ربع به ۱۲ بود آقای مطهری عبایشان را زدند کنار و گفتند که کس دیگری این جا نیست. گفتیم نه ما فقط ماندیم و ببخشید حرف زدیم باهم بیدارتان کردیم. گفتند نه پا شوید. گفتیم کجا باشیم. گفتند باشیم برویم پارک بگردیم. حاج آقا! جمعه‌ها همه الوات‌ها توی این پارک هستند. این هم توی پارک سعدی. الان اسمش را گذاشتند. قبلاً پارک کورش بود. با جدیت گفتند باشیم. ما هم خوب همین طور بین خوف و رجا مانده بودیم. پا شدیم دیگر. حالا ما سه تا طلبه ۲۲ ساله ۲۰ ساله و ۱۹ ساله و آقای مطهری هم به هر حال از روی پل فلزی گذشتیم. حالا نمی‌دانم شما رفتید پارک سعدی بوستان سعدی. یک عده ای نشسته بودند عرق می‌خوردند. یکی از آن‌ها از آن لات‌ها صدا زد حاج آقا بفرمایید. دیدیم آقای مطهری رفتند جلو و ما هم رفتیم دنبالشان. سلام علیکم جانم. چرا خانواده را نیاوردید تنها نشسته اید؟ شما زن و بچه‌هایتان هم حقی دارند. ما هم سرخ شده بودیم. از خجالت. چون اصلاً ما توی این محیط‌ها نمی‌آمدیم. حالا توی محیط دانشجویی به قول معروف خیلی مانوس بودیم و راحت بودیم، ولی تو پارک که معمولاً آن موقع فضای مناسبی نداشت نیامده بودیم. بعد آقای مطهری تقریباً تا سی و سه پل کل این مسیر را آمدند و با مردم صحبت می‌کردند و خوب بعضی‌ها یک متلک‌هایی می‌پرانند، ولی من فکر کنم آن

شب ایشان مصمم بودند برای ماها یک دوره روابط اجتماعی گسترده تر را عملی کنند؛ چون به آن شکل خوابیدند و تقریباً ده پانزده نفر از دوستانی که جزو نزدیکان بودند پراکنده کردند و بعد هیچ کس نماند جز ما سه نفر. بعد گفتند پاشید برویم پارک. این کار را نمی دانم حالا آیا طلبه دیگری این رویداد برایش بوده؛ ولی ما به عنوان سه طلبه جوان آن شب یک کلاس بسیار سنگینی را دیدم که هم از آن شدت هیجان نمی دانستیم چه کار بکنیم. بعد دو مرتبه همین مسیر را از آن طرف رودخانه البته آن طرف دیگر پارک. این چیزها نبود، عادی بود. برگشتیم تا همین محل کانون جهان اسلام و بعد خیلی نشستیم سر این قضیه که حالا فکر می کنید اگر بخواهیم با مردم باشیم، این ها که نمی آیند به طرف ما، ما می توانیم رهایشان کنیم؟ باید برویم به طرف این ها. این از آن بخش هایی از زندگی شهید مطهری است که چون معمولاً توی حسینیه ارشاد و مجامع دانشجویی و فرهنگی صحبت می کردند فکر می کنم مکنون باشد. من حالا چون خاطرات دیگران را نمی دانم، ولی این خاطره جزو خاطره منحصر به فردی است که ما داشتیم.

رفتار پدران با واکنش منفی اعتصاب کنندگان جوان

رفتار پدران با واکنش منفی اعتصاب کنندگان جوان

ببینید یکی از سنگین ترین خاطرات که زمینه هایش حدود سال های ۵۶ و ۵۷ بود. آن موقع دست اندرکاران تشکل های دانشجویی خارج از کشور میانه خوبی با شهید مطهری نداشتند. حتی در نشریه و فصلنامه شان یک مقاله تندی علیه آقای مطهری نوشته بودند و خدمات آقای مطهری را به عنوان جرایم شان مطرح کرده بودند که این کسی است که علل گرایش به مادیگری را نوشته با یک طور مسخره ای خدمات متقابل ایران و اسلام را مسخره کرده بودند. این

اثر که یکی از کتاب‌هایی بود که آن موقع من این کتاب را خلاصه کردم. خود آقای مطهری خلاصه آن را دیدند خوششان آمد به خاطر این که کتاب حجمش زیاد بود و کتاب هم بسیار مهم بود؛ یعنی در حوزه دینی یکی آمده خدمات قبل از اسلام را مطرح می‌کند. این‌ها را همش رو به باب تمسخر گرفته بودند. ما هم سعی می‌کردیم به هر حال یک نوع روشننگری‌هایی برای دانشجویهایی که در انجمن‌ها و در سمینارها شرکت می‌کردند داشته باشیم. موقعی که امام نوفل لوشاتو تشریف داشتند، اتحادیه انجمن اسلامی دانشجویان در اروپا، سومین اعتصاب غذا و بزرگ‌ترین اعتصاب غذای دانشجویی را در اروپا برگزار کرد. نزدیک هفتاد نفر در یک کلیسای در اعتصاب غذای پاریس شرکت کرده بودیم. من هم روزها می‌آمدم نوفل لوشاتو بودم یک روز تو همان هفته که اعتصاب غذا داشتیم، آقای مطهری را نوفل لوشاتو دیدم. سلام و علیک و این‌ها. گفتند شما کجایید. گفتم حاج آقا ما توی اعتصاب غذا هستیم. چرا شما نمی‌آیید؟ گفتند کسی از من دعوت نکرده. گفتم خوب من دعوت می‌کنم دانشجوی که حساب و کتاب نداره. من دعوت می‌کنم گرچه جزو هیأت مدیره نیستم. شهید صدوقی هم آن جا بود. شما تشریف بیاور. آمدیم تو محل اعتصاب غذا طبق یک روند تشکیلاتی به هیأت مدیره گفتیم که من آقای مطهری را برای جلسه امشب مان دعوت کردم. بیایند تا پرسش و پاسخ داشته باشیم. گفتند تویی خود کردی و بعضی آن جا هم بحث کردند و این‌ها گفتند که ما نمی‌توانیم بگوییم ایشان نیایند، ولی ما خیر مقدم به ایشان نمی‌گوییم.

این خاطره خیلی برای من دردآور است. بعد از نماز مغرب و عشا بود آقای خاتمی هم آن موقع امام مسجد هامبورگ بود و آمده بود سؤال های بچه ها را جواب می داد. وقتی که آقای مطهری و شهید صدوقی و یکی از شخصیت های سیاسی وارد شدند، همه شعارها به نفع آقای صدوقی بود و هیچ کس هیچ شعاری برای آقای مطهری نداد و من هم واقعا اصلاً نمی دانستم، کلافه شده بودم. فکر هم نمی کردم بچه ها اینقدر کم لطف باشند. هم چین که آقای مطهری آمدند و این ها، آقای خاتمی گفت که دیگر استاد مسلم ما آمدند و ایشان سؤالات را پاسخ می دهند. بچه ها شروع کردند به آقای صدوقی که شما سؤالات را پاسخ بدهید. آقای صدوقی با آن لهجه یزدیشان فرمودند که علم نزد ایشان است. شما نمی فهمید که دریای علم کیه. من هم همین طور نگاه می کردم به آقای مطهری. به یک ستونی در کلیسا تکیه داده بودم و نگاهشان می کردم. آقای مطهری اصلاً به روی خودشان نیاوردند. بعد از این که آقای خاتمی گفت شما خواهش می کنم، شما استاد شروع کنید شروع کردند به پاسخ دادن. خیلی یعنی چون گرسنه هم بودیم خیلی فشار به من آمد؛ یعنی فشار عاطفی شدیدی بود، در پاسخ به پرسشی ولی این که این اعتصاب غذا مورد تأیید امام نبود این طور نبود. البته من روز آخر اعتصاب غذا سعی کردم چون وسیله نقلیه ای نداشتیم همه بچه ها را با هر ماشینی که گیر می آوردم بفرستم نوفل لوشاتو. من و یک نفر یا دو نفر یا سه نفر دیگه آخرین مجموعه ای بودیم که وارد نوفل لوشاتو شدیم. بعد آن محلی که امام نماز می خواندند، پشتش یک آشپزخانه کوچکی بود که ما چون آمدیم، همه می دانستند که این ها اعتصاب غذایی ها هستند. ما را هدایت کردند آن جا. چهره

دوست داشتنی شهید عراقی در حالی که مقداری نان سوخاری یا نان فرانسوی را توی یک قدری شیر ریخته بود و اصرار داشت که من خیلی با آرامش بخورم، بیانگر این است که امام عزیز ما این حرکت را که بسیار هم کوبنده بود قبول داشت. چون جریانات کمونیست و این ها اعتصاب غذا که می کردند می رفتند یک چیزی می خوردند ما واقعا نذر کرده بودیم برای امام عزیزمان. چون حالا نمی دانستیم چطور هست؛ یعنی چه شکلی است. بدعتی هست یا نیست، ولی ما نذر کرده بودیم. کار خلافی که نمی کردیم. نمازمان را که می خواندیم هفت روز غذا هم نمی خوردیم و من هیچ وقت چهره شهید عراقی را یادم نمی رود که این لیوان شیر را دستم داد و یک تکه از این نان های فرانسوی را خرد کرد تویش و گفت آرام آرام بخور. هفت هشت روز است چیزی نخوردی. آن شب برای اولین بار غیر از نمازهایی که زیر درخت سیب می خواندیم، توی آن اتاق هم پشت سر حضرت امام لذت این اقامه جماعت را داشتیم، اعتصاب غذا هیچ اثری که نداشت نقش افشاگری داشت. اتحادیه سه تا اعتصاب غذا برگزار کرد؛ یکی سال ۵۵ بود که ما به خاطر بعضی از مسایلی که داشت توی آن شرکت نکردیم. در همان جا هم اهدافی که داشت را تأیید نمی کردیم. یک اعتصاب غذایی که در پاریس و سوئد و ایتالیا بود که من ایتالیا را شرکت کردم. در اسفند ۵۶ بود بعد از کشتار قم. سومی آن هم در همان موقعی بود که امام در پاریس تشریف داشتند و در یکی از بزرگ ترین کلیساهای فرانسه بود. آن جا بسیار اثر تخریبی روانی علیه رژیم شاه داشت. تعداد نزدیک ۷۰ نفر که حداقل چهار نفرشان واقعا در اعتصاب به سر می بردند در آن جا حاضر بودند. این عدد توی اروپا که به هر حال نحوه مبارزه اروپایی

فرق می کند با جاهایی دیگر اثر بسیار چشم گیری داشت. البته من بعد که آمدم ایران یک روز که توی سازمان بهزیستی به عنوان وزیر کار می کردم، یکی از مسئولین آن دوره اتحادیه آمد پیش من گفت من از فرودگاه نرفتم خانه ام. اول رفتم قم سر قبر شهید مطهری و حلالیت طلبیدم از آن برخوردی که با ایشان کردیم؛ یعنی این طور نبود که مثلاً حرفی بزنند یا واکنشی چیزی نشان بدهند یا دلگیر بشوند. جلسه آقای مطهری هیچ واکنشی نشان ندادند به جز با متانت. شروع کردند به افرادی که در آن جلسه بودند پاسخ های متفاوت و متنوع دادند. شصت هفتاد نفر هم بودند. به اضافه یک عده ای که معمولاً در این جریان ها هستند به همه آن ها پاسخ گفتند. آن دوران یک دره عمیقی بین روحانیت سنتی ما و جریان روشنفکری وجود داشت. بعضی از افراد هم که به این جریان روشنفکری نزدیک شدند نتوانسته بودند خودشان را مطابق ارزش های دینی جمع و جور کنند؛ چون یک اجتنابی در بعضی ها دیده می شد.

مطهری و مجموعه هدایتگر نسل جستجوگر

مطهری و مجموعه هدایتگر نسل جستجوگر

مجموعه ای که آقای مطهری، آقای بهشتی، امام موسی صدر، آقای مکارم، آقای موسوی اردبیلی به قول معروف آن را تشکیل می دادند. مجموعه ای بود که باهم اختلاف سن داشتند، ولی به هر حال نگاه مشترکی داشتند و این نگاه را یک نورافکن قوی به اسم امام تقویت می کرد. از آن طرف هم یک معنویتی که در علامه طباطبایی وجود داشت و آن سکون و آرامشی که علامه طباطبایی به این عزیزان می داد ما همان موقع یک وقت می شنیدیم مثلاً علامه مشهد تشریف دارند. می رفتیم همین طور نگاه می کردیم، همین آرامش علامه طباطبایی را می دیدیم، برای ما خیلی لذت بخش بود. حالا دیگر کلام که قطعاً

این‌ها فیض کلامی هم از این استاد بزرگوارشان می‌بردند. آن‌چه که مسلم هست این مجموعه یک حرکتی را کرد که اسمش را می‌توانم راه رفتن روی لبه تیغ بگذارم. بسیار بڑا، باریک و سخت. هرکسی هم به یک بهانه‌ای میل داشت این‌ها سقوط نکنند. چون علاقه مند به این‌ها بودیم و دیدگاه‌های این‌ها را قبول داشتیم کسانی که با این‌ها بد بودند فرصتی می‌یافتند که تلافی‌اش را توی دل ما دریاورند، تنوع این مخالفت‌ها را می‌دیدیم. آقای مطهری یکی از بزرگ‌ترین خدماتشان ورود به حوزه دانشگاه بود؛ یکی از ستون‌های اصلی پیوند حوزه و دانشگاه، شهید مفتاح هستند، ولی علاوه بر آن آقای مطهری هم یکی از اثرگذارترین افراد در این‌ها بودند. در عین حال توی همان دانشکده‌ای که ایشان حضور داشتند، خوب افرادی بودند به هیچ وجه میل نداشتند زندگی آقای مطهری را تحمل کنند، ولی با وجود این آقای مطهری خیلی با انصاف با این‌ها برخورد می‌کردند و جو دانشجویی و دانشکده هم مطلوب نبود؛ یعنی معمولاً دانشجویان دانشگاه فنی ما دین دارتر از علوم انسانی‌ها بودند و این تحلیل‌هایی هم که بعد از انقلاب از نظر پژوهش‌های روانشناختی گرفتیم، درصد خیلی عجیبی بود که داشتیم هوش و دین، یک رابطه مثبتی باهم دارند، آقای مطهری توی این فضا واقعا در کنار آقای بهشتی و آقای باهنر بی‌سر و صدا کار می‌کردند. این‌ها یک مجموعه‌ای بودند، ولی در کل فضای فرهنگی کشور با حضور متین، منطقی، استدلالی غیرهیجانی و با تحمل همه این‌ها کمک کردند که ما یک نسلی را داشته باشیم در کنار استفاده و بهره‌برداری از تحولاتی که در جریان روشنفکری به خصوص بعد از نگارش

غرب زدگی آل احمد و خسی در میقاتش به وجود آمد. یک تلنگر شدیدی هم به آن جریان روشن فکری خورده بود و تقریباً شاید آن جریان هیچ وقت امثال آل احمد و این ها را هم در زدن این تلنگر نبخشند و نمی بخشند و هر طوری بتوانند از آن ها انتقام خواهند گرفت. جو، خیلی جو سنگینی بود؛ یعنی وقتی که آل احمد از مکه برگشته بود، دانشگاه تبریز سخنرانی داشت. مثلاً یکی پا شد گفت حاج آقا که این خودش یعنی مسخره بود؛ یعنی محیط دانشگاهی یک همچین جوی بود در قبضه جریانات لائیک و سکولار بود. امثال آقای مطهری و این ها آمدند به فضا و همان تعداد محدودی بچه های مذهبی که تو دانشگاه بودند. جمع شدند و تحرک هایی می کردند. حالا بچه های مذهبی بودند، ولی تحرک خیلی کم بودند. تو خود دانشگاه اصفهان هم که ما بودیم، تعداد بچه هایی که تو انجمن اسلامی حالا اسمش را بگذاریم فعالیت می کردند زیاد نبودند. اگر یک جلسه ای می گذاشتیم طرفدار داشتیم، ولی فعال زیاد نبودند. این ها را شاداب می کردند، شارژ می کردند، تربیت می کردند و به پاسخ مسلح می کردند آقای مطهری برای نسل جست و جوگر زمینه سازی بسیار خوبی کردند که ما الان واقعا در این زمینه نتایج آن زحمات و تلاش ها را به وضوح می بینیم.

شهید مطهری بدون این که یک قدم از اصول ارزشی خودش پا به عقب بنهد و بدون این که هیچ گونه باج ایدئولوژیکی به طرف مقابل بدهد، با متانت و صبر و حوصله و استدلال قوی شبهات مطرح شده را پاسخ می گفت و شاید در خیلی جاها برای آقای مطهری آن مخاطب رویاروی مهم نبود، مخاطبانی که مستمع این استدلال ایشان بودند برایشان خیلی مهم تر بود.

الان خرده ریزه‌هایی پراکنده بسیاری از شهید مطهری داریم و فقط یک چیز را می‌خواهم بگویم که ما نسل خیلی خوشبختی بودیم. آغوش‌های گشوده‌ای از سوی عزیزانی مثل شهید مطهری، شهید بهشتی، علامه جعفری، یک رهبری مثل امام و یک فضای بسیار سنگین پلیسی از طرف رژیم. یعنی شما وقتی که این‌ها را با هم ترکیب می‌کنید، ما هیچ‌گاه وقتی که در خانه مان را می‌زدند نمی‌توانستیم بگوییم آیا یک مراجعه‌کننده یا ساواکی است. بلکه آن‌ها در نمی‌زدند بلکه لگد می‌زدند. وقتی که می‌خواستند بیایند خانه مان و حتی به صورت تیغه‌ای با هم رفتار می‌کردیم. یک بار که ساواک ریخته بود خانه مان، من دیدم آن اخوی که آمد، فهمیدم دیروز ظهر هم فلان جا او را هم گرفتند؛ یعنی بازجویی کردند. ظهر آن یکی اخوی را گرفته بودند؛ یعنی حتی این قدر این مسایل برای ما عادی بود که به همه هم اطلاع نمی‌دادیم که امروز کی را گرفتند، کجا بازجویی کردند، کیفش را گشتند، بردند آوردند یا مثلاً دیر می‌کرد. خوب دیگر می‌فهمیدیم که یک مقدار بازداشت طول کشیده است و سعی می‌کردیم آن چیزهای حفاظتی را رعایت بکنیم. از این رو، از اساتیدمان هم یاد گرفته بودیم که در عین حال مفت اسیر ساواک نشویم، ولی همین‌طور که گفتم، چون آن اساتیدمان روی لبه تیغ راه می‌رفتند، دیگر برای ما روی یک جایی که پهنایش بیش‌تر بود راه رفتن زیاد سخت نبود؛ چون ما نسل بسیار خوشبختی بودیم. شاید به یک عبارتی فشرده تاریخ ۱۴۰۰ ساله اسلام را در همین سن کم مان تجربه کردیم. همه اتفاقات، همه رویدادها، همه حوادث کربلایش را دیدیم. نمی‌دانم همه این‌ها را تجربه کردیم. انشاءالله که بتوانیم با پیروی و تبعیت از این اندیشمندان دینی مان که راهشان راه پیامبر و راه امام

صادق و امام باقر و شجاعتشان هم حسینی بود. این انقلاب را به دست صاحب اصلی اش برسانیم. هرچند نباید از توطئه های سیستماتیک و هماهنگ دشمن غافل شد و ممکن است از خیلی جاهایی که انتظار نداریم ضربه بخوریم، ولی هر مقدار این شیوه ها را به کار بگیریم، نسل مان مسلح به باور باشد و بداند که برای چی این انقلاب شد، برای چی باید بماند و برای چی عزت ضرورت وجودی یک ملت هست، قطعاً شکست ناپذیری مان تضمین می شود.

گفت و گو با حجت الاسلام و المسلمین علی زمانی

اشاره

گفت و گو با حجت الاسلام و المسلمین علی زمانی

زیر فصل ها

آشنا با اندیشه های دانشمندان معاصر

ارائه نظریات بدیع در علوم مختلف

انقطاع از عالم در فضای تعلیم و تعلم

جهان بینی توحیدی، تاوان تزکیه و تلاش علمی

ظهور کسی چون مطهری مشکل است

الگوگیری و علم اندوزی دغدغه اصلی مطهری

مطهری تربیت شده مکتب اسلام

جامع و معتدل با روحی بلند

آشنا با اندیشه های دانشمندان معاصر

آشنا با اندیشه های دانشمندان معاصر

با تشکر و قدردانی از شما و سایر دست اندرکاران برنامه های دینی، حوزوی ها دانشگاهی. به عرض می رسانم که استاد شهید مطهری همان طوری که خودشان اشاره فرمودند تربیت شده حوزه بودند و آن چه ایشان را استاد مطهری کرد، حوزه بود و اساتید بزرگ حوزه هم چون حضرت امام رحمه الله، حضرت آیت ا... بروجردی و علامه طباطبایی، آ میرزا علی آقای شیرازی و سایر بزرگانی که در تربیت ایشان نقش مؤثر داشتند و اساسا حوزه های دینی از قدیم الایام از دیرباز این نقش را بر عهده داشتند که پاسخ گوی شبهات باشند، رهنمود بدهند و جنبه امامت را بعد از پیشوایان دین و بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بر عهده داشته باشند و این عهده و پیمانی بود که خدای بزرگ از دانشمندان گرفته و انشاء... تا قیام قیامت هم برنامه همین خواهد بود. حضرت استاد مطهری یک عالم وارسته ای بودند که در جریان های زنده روزگار خودشان و معاصر خودشان در برابر کجی ها می ایستادند و افکار ایشان تمام روشنگر بود. حتی در دانشگاه ها و در سایر محافل دینی و مذهبی

ایشان را به عنوان یک دانشمند روشنفکر می شناختند. رابطه ایشان با سایر دانشمندان امروز در زمینه های فیزیک، نورشناسی، منجمات، فیلسوفان و دانشمندان خارج از کشور، یک رابطه وسیع و مستحکمی بود و کاملاً به اوضاع زمان مسلط بودند و همان طوری که امیر مؤمنان فرمودند فرزندان خودتان را بر طبق همان زمان تربیت کنید. ایشان واقعا یکی از نمونه های برجسته و یکی از مصادیق برجسته

همین تربیت شده‌ها بودند. تولد ایشان و خاستگاه تربیتی و عالمانه ایشان از حوزه‌ها بود و در همین حال و هوا جان خود را فدا نمودند و به خاطر همان ویژگی‌های فکری ایشان که کاملاً اسلامی بود و به عنوان یک دانشمند روشنفکر مسلمان در هر جامعه‌ای که تشریف بردند تأثیر گذاشتند. در دانشگاه مؤثر بودند. در حوزه‌های دینی مؤثر بودند و مخصوصاً در زمینه فلسفه و معارف برجستگی خاصی داشتند. ایشان به افکار دانشمندان اروپا کاملاً تسلط داشتند. به یاد دارم وقتی که ایشان در کلاس‌های فلسفه و بحث‌های حرکت جوهری، گاهی کلمات دانشمندان را و مخصوصاً از هگل، گاهی یاد می‌کردند و از فلسفه هگل، بعضی از دوستان می‌گفتند آقای مطهری فلسفه هگل را بهتر از خود ایشان تبیین می‌کند و مبانی فلسفه هگل بهتر از خود هگل در دست ایشان است. این علتش همان تسلط بر افکار دانشمندان در آن زمان بود و در برابر این گونه افکار بود که اصول فلسفه و روش رئالیسم استادشان حضرت علامه طباطبایی را تدوین کردند، پاورقی‌هایی که ایشان بر اصول فلسفه دارند نماینده همین عرض بنده است.

ارائه نظریات بدیع در علوم مختلف

ارائه نظریات بدیع در علوم مختلف

و خوب روشن می‌کند که ایشان در جامعه چه نقش سازنده‌ای داشتند. هم چنین سخنرانی‌های ایشان در دانشگاه و حتی در مباحث فلسفی هم که به اصطلاح حکمت متعالی تدریس می‌کردند، ایشان نظریات جدید و جالب ارائه می‌دادند. با این که مشهور بود که حضرت علامه طباطبایی رحمه الله پیرامون حرکت جوهری صدرالمآلهین، حدود پنجاه نظر جدید عرضه داشتند، با این همه

استاد شهید گاهی نظریات تازه در همان زمینه از مغزشان تراوش داشت و گاهی نظریات جدیدی ارائه می کردند که واقعا برای طلاب و دانش آموزانی که در خدمت ایشان بودند، جدید و جالب به نظر می رسید.

ایشان وارد هر بحثی می شدند یکی از ویژگی های ایشان این بود که نخست تاریخ آن نظریه را می فرمودند. تاریخ و تاریخچه آن را که این فکر از کجا آمده تا رسیده به این مرحله و این خودش در نوع بینش واقعا برای انسان جالب بود ایشان می خواست بدانند که این فکر از کجا متولد شده. فرض بفرمایید از ارسطو بوده، افلاطون بوده، تالس بوده رواقیون بوده، اشراقیون بوده، آن فکر را از ریشه بررسی می کردند و ادواری که این فکر گذرانده بیان می کردند؛ چون ایشان هم مباحث را از دیدگاه مشاء خوب بررسی می کردند. به دلیل این که هم اشارات تدریس داشتند و هم شفا و الان نوشته های ایشان هست و تسلط ایشان بر فلسفه مشاء از همین نوشته ها مشخص می شود و هم از دیدگاه رواقیون و اشراقیون بررسی می کردند و تطوراتش را می فرمودند و بعد وقتی می رسیدند به دیدگاه صدر المتألهین کاملاً مشخص بود که فکر تا کجا رسیده و از کجا به بعد از ابتکارات صدر المتألهین است. بعد هم نظریات صدر المتألهین و دیگران را در این زمینه بیان می کردند و احيانا اگر در بعد از صدر المتألهین تطوری، دگرگونی یا اشتباهی رخ داده بود، تذکر می دادند تا می رسیدند به استادشان جناب علامه طباطبایی و نظر ایشان را بیان می کردند؛ چون نظرات ایشان هم در حاشیه اسفار است و هم کتاب هایی که تدوین کردند به نام بدایه الحکمه و نهایه الحکمه در آن جا نوشته شده و بعد نظر خودشان را بیان می کردند که احيانا گاهی یک نظریه تکمیلی بود و گاهی یک

نظریه های ابداعی بود که نظریه های ابداعی خوبی ایشان داشتند. مثلاً یکی از خاطره هایم این است که وقتی رسیدند به بحث حرکت جوهری و تطور و دگرگونی که در ذات اشیاء مادی هست و حرکت ذاتی و آن جوشش و ناآرامی که در درون اشیاء مادی هست، ایشان به نام حرکت جوهری مطرح می کردند که آیا باید بررسی بشود که آیا این حرکت سریع یا بطئی و سرعت و بطاً در حرکت جوهری متصور است یا سرعت و بطاً متصور نیست و اگر سرعت و بطاً است، چگونه و چه مقدار و چه اندازه. ببینید، در همان حرکت جوهری دریچه های جدیدی گشوده می شد که آیا حرکتی که در درون اشیاء است، درون اتم یا سایر اشیاء ریز این حرکت یکنواخت است یا سرعت و بطاً دارد، همه به اندازه هم حرکت دارند یا بعضی از اشیاء ریز سلول ها بعضی اشیاء اتم ها سرعتش کم تر است، بعضی ها زیادتر است و آیا در همان عرض می شود که سایر موارد و سایر جاهای دیگر که حرکت متصور است، حرکت جوهری الان فعلاً هم بر ما مطرح نشده و بررسی نشده و بحث نیازمند به یک کاوش جدید در هم فیزیک و بررسی های تجربی فیزیکی است، که آیا واقعا چگونه است حرکت یکنواخت است متشابه است سریع است یا بطئی است یا متناوب است. سرعت کم می شود، زیاد می شود و همه مباحثی که ما در بیرون در حرکت می بینیم در درون هم در حرکت هست. این ها همه دریچه هایی است که الان بر ما البته ایشان به عنوان سرآغاز باز کردند، ولی جواب ها هنوز داده نشده. در جهان ماده و نیرو و انرژی هنوز یک تعریف دقیقی از انرژی نداریم که آیا واقعا جزو جواهر خمسه است یا جزو کیفیات یا یک مقوله ای است خارج از این ها و یا اگر هست چگونه باید تعریف بکنیم. ایشان هم در

لابه لای صحبت هایشان هر جا که مطرح می کردند، در حرکت جوهری و در درون اشیا و به انرژی می رسیدند، این بحث انرژی واقعا یکی از مباحثی است که نیاز به دقت و فکر جدید دارد و تا آن جایی هم که بررسی شده و من توی این بیست و چند سالی که از شهادت ایشان می گذرد نگاه کردم و مقالات جدیدی را درباره انرژی دیدم. هنوز یک تعریف فیلسوفانه و تعریفی که بر اساس موازین منطق باشد ندیدم. همه کاربرد را مطرح کردند که انرژی این کار را می کند آن کار را می کند، چه می شود و چه می شود، تطوراتش را گاهی گفتند، ولی تعریف دقیقی هنوز ما ندیدیم و واقعا از همین جا از دانشمندان متفکران فن فیزیک باید که درخواست بکنم که آیا توانستند به یک تعریف دقیقی از انرژی برسند یا هنوز نرسیدند. به هر حال ایشان مطالب جدیدی مطرح می کردند که هنوز بعضی ها جواب داده نشده.

انقطاع از عالم در فضای تعلیم و تعلم

انقطاع از عالم در فضای تعلیم و تعلم

ایشان وقتی تدریس می فرمودند عمیقا می رفتند توی آن حال و هوای بحث علمی و گویا از جهان بیرون از علم، به طور کلی می بریدند و رابطه شان را قطع می کردند و فقط توی آن فضای علمی بودند که من توی کم تر استادی دیدم یا اصلاً ندیدم یک چنین حالتی را. حالا یکی از نمونه هایش را خدمتتان عرض می کنم. در مدرسه رضویه قم در سال ۵۵ بود، ظاهراً ۵۵ بود. خیلی زمستان سرد بود، خیلی سرد بود. آن مدرسه وسائل گرم کننده نداشت و همه ما در خدمت ایشان بودیم و روی همان زیلوهای قدیم که سردی آن ها کم تر از موزاییک نبود، عرض می شود که گویا یک موزاییکی بود در زمستان انداخته بودند روی یک موزاییک دیگر. تفاوت چندانی نداشت. به دلیل این که ما

می نشستیم در عرض پنج دقیقه مجبور بودیم لباس ها را، عبا را هر چه داریم زیر پاهایمان بگذاریم تا آن سردی به هر حال سبب اذیت ما نشود. به هر حال این طور بود. خوب ایشان بعد از نماز مغرب و عشا درس را شروع می کردند، اول درس و وقت را می فرمودند که مثلاً بعد از نماز مغرب و عشا است، ولی آخرش را نمی فرمودند که مثلاً چقدر طول می کشد و ایشان شروع می کردند گاهی چنان شدیداً تو بحث غور می کردند و فرو می رفتند که درس ایشان سه ساعت طول می کشید در همان هوای سرد. به قدری ایشان شیفته علم و دانش بودند و توی آن فضای علمی بودند که ما نگاه می کردیم توی همان هوای سرد گاهی عبا یا ایشان افتاده بود، قبا یا ایشان باز شده بود و ایشان چه بسا شلوار ایشان بالا رفته بود، پای ایشان لخت شده بود و همین طور زانو به زانو می نشستند و نا خدا آگاه با همان تن صدا که گاهی بلند و گاهی کوتاه می شد، حدود سه ساعت با یک حرارت عجیب و غریبی آن درس را ادامه می دادند که ما آن جا واقعا این سخن که عرض کردم آن جا می دیدیم که ایشان اصلاً توی حال و هوا نیست. توی حال و هوای درس است و از خود بی خود. این شیفتگی عجیبی بود که در ایشان بود؛ یعنی از خود فراموشی به ایشان دست می داد و تمام قوا و لباس و درون و بیرون خودشان را همه را متوجه سخن و مطلب مثلاً یا صدر المتألهین یا سخن دیگر هر چه که مطرح کرده بودند و من چنین چیزی را در اساتید دیگر ندیدم و این شیفتگی عجیب و فرو رفتن در یک مطلب علمی که ایشان را از خود بیرون و از بیرون خود واقعا ببرد و منقطع سازد، برای من چیز جالبی بود که از ایشان می دیدم.

جهان بینی توحیدی، تاوان تزکیه و تلاش علمی

جهان بینی توحیدی، تاوان تزکیه و تلاش علمی

یک خاطره علمی هم از ایشان بد نیست که در این جا متذکر شویم. ایشان خوب از نظر مقامات علمی واقعا ممتاز بودند و یک انسان ذوالفنون بودند که در هر زمینه ای قلم می گذاشتند و می نوشتند. انسان واقعا تخصص ایشان را می یابد. یک وقتی گفتند من بررسی کردم خودم را که آیا همین که الان شدم آیا می توانستم چیز بهتر از این بشوم یا نه. خودم را به اصطلاح چک می کردم، بررسی می کردم، گفتم خوب اگر من مثلاً در طب رفته بودم، یکی از واقعا متخصصین طب می شدم، یک پزشک نمونه و اگر در مسایل هندسی و مهندسی رفته بودم، یکی از مهندسان ممتاز و برجسته و شاخص مملکت می شدم. اگر در چه رفته بودم چه می شدم و حالا الان که مطهری شدم بینم آیا مقایسه کنم با آن ها بینم چیزی را از دست دادم یا نه. یک دانشمند حوزوی بودم به اینجا رسیدم. بررسی کردم دیدم یک جهان بینی در من به وجود آمده و من دست یافتم به یک جهان بینی و در کنار آن اگر می خواستم می توانستم چه پول ها و چه مقاماتی به دست آورم. اگر من آن ها را بازگو کنم شما خواهید گفت که مطهری حتما دیوانه است که دست از آن مقام ها و پول ها کشیده و به همان سبک و سیاق حوزوی زندگی می کند، ولی اشاره می کند، ولی یکی از آن مسایل که واقعا من در طول زندگی به عمق آن رسیدم و واقعا خوشحالم و آن را با هیچ مقامی تعویض نمی کنم، این است که ایشان اشاره می کند که ما در افعال وقتی بررسی می کنیم آیا باید که این افعال را به خدا نسبت بدهیم یا باید به خودمان نسبت بدهیم یا نه، باید حرف دیگری بزنیم. بعد اشاره می کند و

می فرمایند. و كما ان الوجود منسوب لنا و الفعل فعل الله و فعلنا که این شعر حاجی سبزواری است و برگرفته شده از یک روایت است. از پیشوایان معصوم به ما رسیده که به وزان همان الامر و بین الامرین است. ایشان اشاره می کنند به همین بیت و همین مصرع که والفعل فعل الله و فعلنا. می گویند در سایه این معارف، من این مسئله برایم خوب جا افتاد و خوب توانستم بفهمم؛ زیرا در عالم اسلام دسته ای بودند به عنوان مفوضه و معتدله که می گفتند افعال انسان منسوب به انسان است و مطلقا با خداوند متعال ارتباطی ندارند و انسان به عنوان فاعل مستقل در افعال خودش هر کاری کرد خوب کرد یا بد کرد. انسان درست مثل یک ماشینی باشد که به قول شهید مطهری کوک کرده باشند و به حال خودش رها کرده باشند و دیگر انسان هیچ ارتباطی با این ماشین کوکی نداشته باشد. حالا این ماشین کوکی هر جا رفت، هر کار کرد کار خودش بوده با توجه به این که آن کوک ها را قطع کنیم، جدا کنیم بگوییم آن ماشین کوکی انسان است که تمام افعالش، به عهده خودش است. چه خوب باشد و چه بد باشد، خداوند متعال آفریده و تمام کارش را به اختیار خودش گذاشته و او هم برای خودش هر کار کرد، کرده و هیچ ربطی به خدا ندارد. این ها یک گروه بودند. گروه دیگر به عنوان اشاعره. این ها گفتند همه افعال انسان منسوب به خداست و انسان هیچ اختیاری ندارد، چه خوب باشد چه بد باشد همه را خداوند متعال انجام داده و انسان هم حق تفحص ندارد و حق بازرسی ندارد. کار، کار خداست و خداوند متعال هم مورد سؤال قرار نمی گیرد لا یسئل ما لا یفعل و هم مستولا خداوند متعال مورد سؤال قرار نمی گیرد، که چرا این را

بردی به بهشت این را بردی به دوزخ؟ چرا به این ثواب دادی چرا به این ندادی؟ چرا چه کردی چرا چه کردی؟ کار کار خودش است. همه کار خود اوست و ما هم ابزاری هستیم در اختیار او. درست مثل یک قلمی که در دست یک نویسنده باشد. خوب قلم چه اختیاری دارد. نوشته، نوشته نویسنده است نه نوشته قلم. قلم ابزار است، این هم یک فکر بوده که به اصطلاح می گویند. این ها اشاعره و جبری در اصطلاح، ولی یک فکر دیگر است که امامیه از اول داشتند و نه این که یک مخلوطی باشد از این و یا آن و یک فکر مستقلی بوده. یک ریشه مستقلی بوده که افعال انسان یک فاعل غریب دارد، یک فاعل بعید دارد و فاعل بعید کارها را آماده کرده رسیده به انسان و انسان به اختیار خودش نه به جبر و نه به تفویض بلکه به اختیار خودش این طرف را گرفته یا آن طرف را و به اصطلاح دیگر، کلاً نمد هؤلاء و هؤلاء من عطاء ربك محظورا خداوند متعال هم این را و هم او را همه را کمک می کند، حالا انسان اختیار دارد راه خوب را یا راه بد را بپیماید. خوب اگر راه خوب را رفت خوب ثمره اش بهشت و پاداش خوب است و اگر راه بد رفت ثمره اش جهنم و پاداش بد خواهد بود. این هم فکر امامیه است. عرفا یک پله بالاتری هم توی این مسیر رفتند که زیربنای همین فکر است. منتها با یک دقت بهتری که عرفای شیعه دارند و این فکر در حکمای... ما مثل شهید مطهری مثل استادشان علامه طباطبایی و سایر بزرگانی که ما داریم در آن ها نفوذ کرده و توسط حکمت متعالی که با عرفان هماهنگ و سایر عرفای بزرگ این فکر آمده که در عین حالی که انسان فاعل غریب است و حق تعالی را در آن فکر فاعل بعید

می دانستند در اینجا می گویند دان فی بعده و در حالی که نزدیک بعید هم است. در حالی که نزدیک دور هم است، دان فی علوه و عال فی علوه. از این برگرفتند و با یک لطافت و زیبایی خاص مخصوص خودشان خداوند متعال را به یک عنوان هم در کار نزدیک آوردند البته نه به عنوان شرکت بلکه به عنوان توحید افعالی که توحید افعالی بر گرفته شده از ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی. یا جایی قرآن مجید می فرماید الله یتوفی الانفس حین موتها. جای دیگر می فرماید یتوفهم ملک الموت و کل بهم که در همه حال یک کانال مخصوصی بین خدا و عدل است. حالا این مخصوص عرفا و فلاسفه و متوکلان شیعه است، ولی عیبی که در نظریات قبلی بود، مثلاً مفوضه عیب کارشان این بود که خدا را به طور کلی از سلطنت و از تدبیر و از ربوبیت نسبت به افعال انسان می انداختند؛ یعنی در واقع توحید افعالی، دیگر وجود نداشت؛ یعنی ما توحید افعالی نداریم. این معنای کار مفوضه بود و توحید افعالی نداشتن این یک مرحله ای است از شرک، یعنی توحید خالص نیست؛ چون ما معتقدیم که توحید هم ذاتی است و هم اسماء صفاتی و هم افعالی لاله الامالله وحده وحده وحده. این تکرار نیست، اساتید ما می فرمایند این ناظر به سه توحید است: ذاتی، اسماء صفاتی و افعالی است، نه این که یک چیزی در زمان مرسوم تکرار شده باشد. نه، این ها هر کدام بار اعتقادی دارد، بار علمی دارد. منتها یک افراد دقیقی می خواهد که این ها را بفهمد. پس نظریه مفوضه و معتدله به شرک می انجامد که ما برای خداوند متعال توحید افعالی نداشته باشیم و نسبت به خدا مشرک باشیم در این برهه عیب بزرگ نظریه اشاعره آن این بود که نعوذ

بالله شرور و معاصی را باید به گردن خدا بیاندازیم و آن چه بدی در عالم پیش می آید ما مسؤول آن نباشیم و خدا کرده و ما حق سؤال نداریم. این خیلی واقعا نسبت به حق تعالی جسارت می شود که ما شرور و معاصی و هرچه اشتباه کاری بشود هرچه قتل و غارت و ضد اخلاق باشد در جامعه بیاندازیم به گردن خداوند متعال که او کرده. اگر او نمی خواست نمی شد. البته این جا عرض می شود که توحید تکوینا و تشریعا مخلوط می شود و یک درهم و ورهمی عجیبی پیش می آید که این هم خیلی خیلی ناجور است. پیشوایان دین ما فرمودند: هم این راه غلط است، و هم آن راه غلط است، حق تعالی حوزه قداستش به جای خودش، حوزه تدبیرش به جای خودش و حوزه ربوبیتش به جای خودش و حق تعالی را امیرالمؤمنین علیه السلام با یک جمله استیغادی بگوییم که فرمود داخل فی الاشیاء لا بالمازجه و همین مضمون را در نهج البلاغه و جاهای دیگر داریم که داخل فی الاشیاء لا- بالمازجه همان مفاد ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی است. خداوند متعال تقبل کرده کار پیامبر را به عنوان جنگ و جهاد که من کردم، شما نبودید، من بودم، شما نبودید که شما بودید، ولی کار، کار من بود. در عین حال که کار شما بود. این معنای ناظر دانستن و حاضر دانستن خدای متعال است بر همه اشیاء و همه کارها و خداوند متعال را همه جا داخل دانستن، اما لا- بالمازجه و مزج نه اشتباه نشود حلول نیست مزج نیست توحید افعالی است. توحید افعالی یک حوزه مخصوص خودش را دارد. علامه مطهری رحمه الله اشاره می کند که من وقتی بررسی کردم این مسئله را البته مسایل دیگری هم هست، وقتی این مسئله را بررسی کردم، دیدم من این

را خوب فهمیدم و این جوری است که یک کسی جهان بینی پیدا بکند، در این عالم واویلا، یعنی عالمی که هرکسی به هر سمت و جانب و سویی می رود، من واقعا افتخارم این است که به عنوان یک دانشمند حوزوی، یک انسان مسلمان، واقعا مسلمان و یک دانشمند اسلام شناس، این مسئله و مسایلی مثل جبر و اختیار و سایر اینگونه مسایل را فهمیدم و درک کردم. نمونه صحبت ایشان هم توی کتاب ها مشخص است که اگر شما همین مجموعه ایشان را، مجموعه آثار را بررسی بکنید. این مسئله چندین بار در چندین کتاب ایشان بررسی شده و گاهی یک رساله در این زمینه می نویسد. این یکی از واقعا مبانی اصیل و استوار مکتب ماست و هم در عرفان و هم در فلسفه و حکمت متعالیه که واقعا نتیجه زحمات همه دانشمندان حوزه بوده که افتخار دارند که توانستند حرف و سخن پیشوایان دین خودشان را بفهمند. خودشان فرمودند احادیثا...، فهم آن ها خیلی خیلی خوب است. من یک اشاره ای بکنم به امام راحل. در همین اصول کافی. ما در معارف هم در همین زمینه ها یک احادیثی داریم که راجع به قضا و قدر و مربوط به همین مسئله است که آن حدیث را بسیاری از دانشمندان وقتی بررسی کردند، گفتند ما به دقت هنوز نتوانستیم عمق این حدیث را بفهمیم تا آخرین دانشمند فیلسوف و حکیم... و واقعا یک عارف نامی به نام حضرت امام رحمه الله وقتی به این حدیث می رسند، ایشان هم همین صحبت را می فرمایند که نتوانستیم عمق این حدیث را ما بفهمیم. به هر حال شناخت و فهمیدن کلمات معصومان ما در زمینه معارف، کار بسیار مشکلی است. مخصوصا آن جایی که به نکات دقیق می رسد و پیامبر اکرم هم اشاره

فرمودند که بعضی آیات قرآن مجید اوائل سوره حدید و سوره قل هو الله احد را در آخر الزمان افراد متعمقی هستند که بیایند و بفهمند. با این وجود بنده به نظرم می رسد که هنوز که هنوز است، دانشمندان دیگری باید بیایند تا عمق این معارف را درک بکنند، ولی تا همین حدی که این اساتید بزرگ فهمیدند و در اختیار ما گذاشتند واقعا نعمت بزرگی است که ما باید تقدیر کنیم تشکر بکنیم، قدردانی بکنیم از زحمات این بزرگان به کسانی هم چون امام راحل، هم چون آقای مطهری رحمه الله که امام فرمودند حاصل عمر من بود و ایشان دقیقا متوجه بودند که داشتند چه می گفتند و واقعا هم همین جور بود. حاصل عمر ایشان و بسیاری از دانشمندان بزرگ در حوزه دین و فقهت و این گونه مسایل معارفی بودند. امیدوارم خداوند متعال به همه ما توفیق بدهد تا از فرمایش های ایشان و از نتیجه گیری هایی که ایشان از حرف هایشان دارند، ما هم بتوانیم استفاده ببریم و این راه و این مسیر را پیش ببریم انشاء...

ظهور کسی چون مطهری مشکل است

ظهور کسی چون مطهری مشکل است

ایشان از نظر وجود و روح یک روح با سیطره ای بودند؛ یعنی روح ایشان مسیطر بود و بر نواقص سیطره و بر مسایل از هنگام تولد اشراف کامل داشتند. وقتی روح بزرگ باشد و سیطره داشته باشد و اشراف کامل داشته باشد، یک فکر تا انتهای مطلب را کاملاً توی دست می گیرند و یکی از نشانه های اهل معارف هم وقتی که اشراف کامل پیدا می کنند به مسایل همین است. در کتاب های عرفانی هم اشاره می کنند که وقتی اشراف کامل باشد، دیگر عبارات مثل موم در دستشان نرم می شود و بر زمان اشراف کامل پیدا می کنند. آقای مطهری از این ویژگی برخوردار بودند. لذا تولد هر فکر را بلد بودند و

تطوراتش را بازگو می کردند و احیاناً اگر انحرافات روی آن فکر آمده، تشخیص می دادند و از همه این ها بهتر این بود که وقتی افکار به فیلسوفان و حکمای مسلمان رسیده با رهنمودهای اسلامی پخته شده بود؛ زیرا ما قائلیم و بزرگان ما فرمودند که اسلام برای خودش فلسفه دارد. وقتی کسی به فلسفه اسلام مسلط باشد، تمام موازین کج و معوج در مقابل این میزان خود به خود نمودار می شود. اگر یک کسی نیم متری راست و مستقیم در دست داشته باشد، هر نیم متر دیگری که در برابر او قرار بگیرد به وضوح روشن می شود که چقدر اعوجاج دارد. مثال بزنم به یک نیم متر پارچه یا چیزهای دیگر. موازینی که به اصطلاح امروز در دست هست هرچه که باشد به هر حال آقای مطهری خودشان میزان بودند در مسایل فلسفی که انسان هر نامیزانی را با میزان ایشان متوجه می شد. این بود که اشراف کامل داشتند. کجی ها را بیان می کردند و سیطره و تسلط داشتند و آخرین نتیجه را بیان می فرمودند. آن چه که نظر خودشان بود باز بیان می فرمودند و آن چه که به اصطلاح نیاز به کار جدید داشت باز بیان می فرمودند. مثلاً در قوه و فعل، خیلی با استاد خودشان حضرت علامه طباطبایی بحث داشتند و باز هم طوری که اشاره کردم نیاز به بحث جدید هست. مخصوصاً مباحث انرژی که امروزه به عهده فیلسوفان فیزیک است یا فلاسفه فیزیکدان که تبیین بکنند از نظر بعد حکمت و فلسفه نه از نظر کاربرد و تجربه ای که دارند. اصلاً جایگاه علمی نیرو و انرژی بیان بشود و این الان جایگاهش هنوز خالی است و کامل نشده، اشباع نشده. اگر روی اینترنت ها این طرف و آن طرف ها بتوانید تفحصی بکنید از دانشمندان، که بعضی از دوستان ما تفحص کردند و آن ها هم نظرشان این بود که چیز

جالبی که در حد فلسفه باشد، هنوز به دست ما نرسیده که بتوانیم با یک موازن منطقی تبیین بکنیم که انرژی چیست؟ به هر حال همه این ها را ایشان استاد بودند، مسلط بودند و در اختیار می گذاشتند و فکر انسان را به جریان می انداختند که شما در آینده بیکار نشینید، روی این مسایل فکر بکنید. بیاندهشید. این واقعا از ویژگی های حضرت استاد بود. البته استاد های دیگری هم در این زمینه بودند و هستند، ولی به هر حال ایشان یک دانشمند شاخص بود، یک دانشمند برجسته بود. واقعا یک دانشمند نامی بود که دنیای ما از این گونه دانشمندان با این روند کنونی کم می تواند که واقعا تربیت بکند و هیئات ان یأتی الزمان به مثله ان الزمان لمثله لعقیمو. با این اوضاعی که امروزه من می بینم خیلی خیلی مشکل است دیگر امثال ایشان را بتوانیم یا حوزه های علمیه بتوانند تربیت بکنند. این خیلی مشکل است و ما البته مایوس نیستیم. امیدوار هستیم که به هر حال خداوند متعال ما ما ننسخ من آیه او ننسهائات بخیر منها او مثلها او مثلها. خداوند وعده فرموده و چه بسا اوضاع جور دیگری بشود و حال و هوا باز برگردد به حال و هوای آن زمانی که این ها درس می خواندند و واقعا دانشمندانی هم تربیت بشوند، ولی فعلاً که ما جای ایشان را بسیار خالی می بینیم.

الگوگیری و علم اندوزی دغدغه اصلی مطهری

الگوگیری و علم اندوزی دغدغه اصلی مطهری

در بین دانشمندان مسلمان و متفکران و نوآوران، ما می توانیم الگوهایی برگزینیم. اگر خواستیم به اصطلاح میزان برگزینیم و معیار برگزینیم که در آینده ما باید چه بکنیم که از امثال ایشان برخوردار باشیم. ما الگو داریم از الگوهایمان ما می توانیم بهره مند بشویم. حالا اگر بخواهیم وارد جزئیات بشویم

چه بسا برخوردهایی ایجاد بکند و انتقادات، چه بسا به جاهای حساس و باریک کشیده بشود، ولی ما می توانیم خودمان نواقص را درک بکنیم. ببینید، علامه مطهری رحمه الله الگو داشتند. استاد داشتند استادشان علامه طباطبایی بوده، استادشان حضرت امام بوده، استادشان سایر همین بزرگان بودند. آن ها هم استادان برجسته ای داشتند، مثلاً ببینید ملامهدی نراقی که همین اواخر برای ایشان یک کنگره بزرگداشتی برگزار شد، من به عنوان یک الگو که استاد ما هم حضرت آیت الله جوادی آملی بر روی ایشان تأکید فرمود، ایشان را به عنوان یک الگو بخواهیم برگزینیم به خدمتتان عرض می کنم که چگونه چه ویژگی هایی داشتند. اولاً که این ها دغدغه ای جز علم و علم اندوزی و دانش اندوزی نداشتند ثانياً این علم اندوزی و دانش اندوزی در مسیر صحیح و یک هدف عالی و توحید افعالی گره خوردن به خدا و توفیقات ربانی بود و این خیلی کمک می کند؛ یعنی فرقی نمی کند. تحصیلات خودش را با توفیقات ربانی گره بزند و خدا را مسلط بداند، «و ما بکم من نعمه فمن الله». هرچه خوبی خوشی ابتکار نوآوری دارید... بدان باید که به توفیقات ربانی متکی باشید. دانشمندان اول کتاب و آخر کتاب های خودشان را، و ما توفیق الا بالله می نوشتند معتقد بودند. این اعتقاد اگر واقعا الان باشد، هم جامعه را اصلاح می کند و هم حوزه های دینی و هم حوزه های دانشگاهی را؛ یعنی یک واقعا شفای است و ما توفیق الا بالله، شفایی است که برای همه امراض و ناخوشی ها خوب است و شفا بخشید. دانشمندان مسلمان این تربیت را داشتند، ولی این که چگونه این ها به این مقامات می رسیدند، خدا رحمت کند علامه بزرگ محقق بسیار با

ارزش عالم اسلام جناب خواجه نصیر الدین طوسی را. ایشان یک دستورالعملی نوشته برای آموزش که انسان چگونه درس بخواند و به عنوان آداب المتعلمین در بین دانش آموزان دانشجوین زمان قدیم رایج بود. کیفیت تحصیل را ایشان بیان می کند و واقعاً یک کیفیتی خوبی است. حالا نمونه اش را در همان مثلاً علامه ملا محمد مهدی نراقی ببینید. شما بررسی بکنید. ایشان چقدر کتاب فقهی نوشته است. چقدر کتاب فلسفی نوشته است که بعضی از رساله های فلسفی ایشان را به عنوان یک رساله آموزشی، بعضی از اساتید در دانشگاه تدریس می کردند. در زمینه فلسفه در زمینه اعتقادات چقدر نوشته. در مسایلی که مورد ابتلای آن زمان بوده و امروز هم هست، متأسفانه یک قدری از حوزه رخت بر بسته. مثلاً ریاضیات، ایشان در ریاضیات کتاب دارد. در مثلثات کتاب دارد. هم در مثلثات مسطحه و هم در مثلثات فضایی که در مثلثات فضایی ایشان دو تا کتاب دارد در زمینه هیأت و نجوم چند کتاب دارد. عرض می شود که بعضی خلاصه است و یکی از کتاب های آن مفصل است به نام «المستصقی» اگر ما امروز بخواهیم با زبان روز و تحقیقات امروزی تطبیق بدهیم و همین کتاب را به جهان علم عرضه کنیم، حدود بیست جلد در هیأت و نجوم است، بیست جلد است که یک دانشمند حوزوی در آن زمان دویست سال دویست و چند سال قبل، این را به رشته تحریر در آورده است ما الگو می خواهیم، این ها الگو. در معارف ایشان یکی از عرفای به نام بود. در حالات شخصی ایشان هست که با عالم برزخ ارتباط داشته. از عالم برزخ اطلاع داشته. ایشان چشم و گوش برزخی اش باز بوده. در حالات ایشان نوشته اند. آقایان

مراجعه کنند به کتاب هایی که در همین زمینه نوشته شده ببینید یک دانشمند حوزوی، هم فیلسوف است، هم فقیه است، هم نوآور است، هم منجم برجسته، هم ریاضی دان، هم هندسه دان و عرض کردم دوتا کتاب در هندسه فضایی دارد و هم دستی در شعر دارد و هم مسایل مردم جوابگوی مسایل مردم، در میان مردم، لذا توانست شاگردان بسیار برجسته ای تربیت کند. ما اگر دغدغه حوزه ها را داشته باشیم و دانشمندان حوزوی، این ها همه برای ما الگو هستند. این ها همه نمونه هستند برای ما. ما فقط باید همت داشته باشیم، همت تحصیل و همت این که خودمان را البته باید فدا کنید؛ یعنی انسان باید فدوی باشد و مایه بگذارد در این کارها، مایه عمری، حتی مایه محرومیت، البته کسی بخواهد توی این مسایل باشد، خیلی جاها محروم می شود و حتی به قول علامه شهید مطهری گاهی جاها، پول های کلان به او سرازیر می شود و این ترجیح می دهد که مسیر علم و دانش را جلو ببرد. لذا علامه مطهری حالا حدود پنجاه نوشته دارد. اگر شهید نشده بود ایشان و اگر به حال خودش می بود تا این زمان که حدود بیست و چهار سال، بیست و سه سال گذشته، حدود پنجاه کتاب علمی دیگر هم به جهان علم و به دنیا عرضه می کرد؛ چون در خود زمان زندگی می کرد و کتاب های ایشان بدون استثناء همه مفید بود؛ یعنی یک دانشمند متفکر یک نوآور. شما الان ببینید این کتاب هایی که ایشان به عنوان تألیفات دارد، من گاهی نگاه می کنم، خیلی خیلی کتاب هایی که توی این زمینه نوشته شده، نگاه می کنم که زیربنا و ریشه فکری از کجا آمده و وقتی فکر آقای مطهری را بررسی می کنم، می بینم میزان ریشه فکری است و

استادشان علامه طباطبایی و امام خمینی. ببینید، الان را برای ما مشخص است و چگونه تربیت شدن مشخص است؛ چون الگو داریم و چون حالات سرگذشتشان را می‌توانیم به دست بیاوریم. علامه مطهری که اول علامه مطهری نبود. استاد دید و به قول آن دانشمند می‌گوید:

هیچ کس بی‌استاد چیزی نشد

هیچ آهن خنجر تیزی نشد

هر که گیرد پیشه‌ای بی‌استاد

ریشخندی شد به شهر و روستا

استاد دید، توفیقات ربانی داشت، اخلاص داشت، استاد مطهری شد.

مطهری تربیت شده مکتب اسلام

مطهری تربیت شده مکتب اسلام

استاد شهید مطهری رحمه الله، تربیت شده حوزه بودند و دانشمندان و حکمای حوزوی و فقهای حوزوی جان، ایشان را اِشْراب کرده بودند؛ یعنی میزان را به دست ایشان داده بودند. اگر کسی میزان در دستش باشد، توی هر فکری که رفت، اشتباهات آن فکر را خوب می‌فهمد. کجی‌های آن فکر را می‌فهمد. ببینید، علامه طباطبایی رحمه الله نه در خارج تحصیل کردند، نه در اروپا و نه در آمریکا. از شنبه تا جمعه ایشان مشخص است. الان چند سال در تبریز بودند، چند سال در نجف. برگشتند به تبریز. ده سال برگشتند به قم و تا آخر عمر مشخص است، از روزی که متولد شدند تا وقت وفات ایشان مشخص است. هیچ اروپا نرفتند، آمریکا نرفتند، شرق نرفتند، ژاپن هم نرفتند، اندونزی و سایر ممالک اسلامی هم نرفتند، ولی فکر، فکر یک مسلمان متفکر در ایشان بود.

اصول فلسفه و روش رئالیسم را که ایشان نوشتند. آیا مبنا توی دستشان بود که این کتاب را نوشتند یا رفتند اول کتاب های آن ها را خواندند و بعد آمدند تطبیق دادند که کجا با اسلام هست یا کجا با اسلام مطابقت ندارد. نه اول ایشان مبانی صحیح که از همان زلال وحی گرفته شده بود توی دست داشتند و ما امروز یقین داریم که مکتبی زنده تر و پویا تر از مکتب اهل بیت در عالم نیست و می توانیم ثابت کنیم. می توانیم ثابت کنیم و با هر مکتبی می توانیم مقایسه کنیم و حتی اگر برسد به مباحثه هم دانشمندان ما می توانند مباحثه کنند. من در جلسه ای که علامه طباطبایی از ایشان این سؤال شد که آیا شما با سران ادیان ادعای مباحثه داشته اید و ایشان فرمودند بله و بعداً کیفیت مباحثه را در همان جلسه تشریح فرمودند: حاضر بودم ببینید، ما معتقدیم هم علما و هم عملاً مکتب ما مکتبی است که زلال وحی و پیشوایان دین ما پیرامون زلال وحی بر آن مبنا صحبت کردند. فلسفه فرمودند، نهج البلاغه فرمودند، توحید صدوق فرمودند، اصول کافی، شرح ملاصدرا داریم، الهیات شفا داریم. در همین مکتب ما عرض می شود که صحیفه سجادیه داریم، شرح صحیفه سجادیه داریم. در همین مکتب ما المیزان داریم و تربیت شده های المیزان و مکتب اهل البیت داریم. و آبشخور فکری حکمای ما، فقهای ما، متکلمان ما که همه حکما هستند، آبشخور فکری شان مشخص است، ریشه های فکرشان مشخص است. علامه طباطبایی فرمودند و درست هم هست، حضرت امام هم توی نوشته هایشان دارند و درست هم هست که ما وامدار هیچ جا نیستیم، ما آن چه داریم از اسلام مان داریم، از مکتب مان داریم. معارف خود ما از مکتب

خود ماست. فلسفه ما از خود فلسفه ماست. همین عالِ فی دنوه و دنوه فی عال؛ که بلند است و بالاست در حالی که دانی است، همین جمله که اشاره کردم شما در شرق و غرب عالم بگردید، اگر یک چنین جمله ای پیدا کردید. اگر به این جمله مثلاً شما برخوردید که بک عرفتک و انت دلتنی علیک و لولا انت لن ادر ما انت، که اصلاً برهان لمی و ائی کنار بگذارد و با یک دیدگاه دیگری به خدا بنگرد و خدا را ناظر ببیند. اگر هیچ جای دیگری پیدا کردید. اگر هیچ عارفی غیر از عارف شیعی مسلمان، توانست یک چنین صحبتی را بکند و بفهمد. نداریم. اگر دارند عرضه کنند. مکتب اهل بیت آن چه داشته عرضه کرده. آن ها هم اگر چیزی دارند عرضه کنند. این است که علامه مطهری واقعا در مکتب اسلام تربیت شده بود و واقعا حرف های ایشان از دل مکتب است و از لسان ائمه و پیشوایان دین ماست. منتها این فکر را داشتند که از این گنج ها استخراج کنند ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم. ببینید، علامه طباطبایی توی المیزان، توی این آیه چقدر مطالب عرشی بیان کرده. توی هیچ مکتب دیگری پیدا نمی کنید و همین آبشخور است که علامه مطهری و سایر شاگردان علامه طباطبایی را تربیت می کند. همین آبشخور است که زیربنای فکری اش مکتب ملاصدرا است، در مکتب ملاصدرا که علامه مطهری واقعا استاد بود، می بینیم چگونه از درون همین مکتب اهل بیت، سخنان برجسته ای از زبان این مرد تراوش شده. شما شرح اصول کافی ایشان را ببینید، ببینید چقدر برجستگی دارد این مرد. دیگران هم شرح نوشتند. ایشان هم شرح نوشتند. الان هم مقایسه کنید. بعد از ملاصدرا کم تر دانشمندی آمده

که این جور بتواند اصول کافی را شرح بکند. بعد از ملاصدرا عالمی با این تراز فکری کم تر ما داشتیم و الان در این زمان، ما یک شرح دیگر بر اصول کافی و بر توحید صدوق نیاز است که باید دانشمندان، حوزویان و دانشگاہیان، آن هایی که توی این وادی دست دارند و واقعا قدرت علمی دارند، باید بیایند به میدان و دستآوردهای جدید را ببینند که ائمه طاهرین ما چگونه تا قیامت را دیده و صحبت کردند و با اشاراتی که در کلمات آن بزرگان بوده همراه کنند الان جای این کتاب هایی که عرض کردم و شرح هایش، الان هم خالی است و نیاز به فکر دارد و نیاز به کار و تلاش جدید هست امروزه.

جامع و معتدل با روحی بلند

جامع و معتدل با روحی بلند

به نظر بنده که چیزی ندارم و نیستم در زمینه شهید مطهری و از کوچک ترین شاگردانشان بودم. شهید مطهری از یک درون مایه ای که می توان گفت در کلمات ابن سینا هست برخوردار بود ابن سینا می گوید هر مزاجی معتدل تر باشد بهتر با شاخه های علوم درمی آمیزد و رشته های گوناگون را جذب می کند یعنی انسان مزاجش معتدل باشد. لذا می بینید ایشان شاید خودش از مزاج معتدلی برخوردار بود. ابن سینا که هم در فلسفه و حکمت و هم در نجوم و هم در طب توانست دایره المعارف بنویسد. من باید خیلی فکر و مزاج او معتدل باشد و فکر فراگیر ما انسان ها ابعادمان قابل شمارش است؛ یعنی ابعاد گوناگون کم داریم کسانی که دارای ابعاد گوناگونی باشند، ولی اگر مزاج انسان معتدل باشد و فکر او صحیح و بر اصول صحیح باشد، چه بسا بسیاری از این رشته ها را بتواند در خودش جمع بکند. به نظر می آمد که علامه مطهری یک فکر بلندی دارد و از مزاج معتدلی برخوردار است. لذا توی هر

زمینه ای که ما نگاه می کنیم، ایشان کتاب دارد. بنده ممکن است به یک فکری گرایش نداشته باشم. مثلاً از فلان رشته خوشم نیاید. خوب این که جای خودش خوب است. همان رشته چه بسا در جای خودش بسیار مفید باشد، ولی اگر انسان واقعا به قول ایشان فکرش بزرگ باشد و مزاجش معتدل باشد با خیلی خیلی از این ابعاد می تواند خیلی از علوم را در خودش جای دهد و ایشان آن ویژگی ها را داشت. هم ویژگی های اخلاقی و ارزش های اخلاقی را داشت مثلاً خوب ایشان دیده بود مظلومان عالم را یک جا فیلسوف باشد، یک جا توی مسایل جدید فقهی قلم رو کاغذ بگذارد مثلاً مثل بیمه... یا مثلاً مثل اقتصاد اسلامی اقتصاد جدید و بانک و این چیزها مطلب بنویسد، یک جا در برابر این که زن مسلمان و تشیع را زن شیعه را به اوج خودش برساند، حقوق زن در اسلام می نویسد یکجا مقابل مادیون ماتریالیسم و هگلیسم و عرض می شود این آقایان بایستند و آن اصول فلسفه را بنویسد، یک جا مطالب فقهی بنویسد یک جا خودش را به آب و آتش بزند در سیاست علیه اسرائیل و صهیونیسم، آن سخنرانی های داغ و جذاب را بکند. واقعا بسوزد به خودش واقعا فشار بیاورد. خوب یک انسان جامع این کارها را می کند نه یک انسان تک بعدی، ایشان برای انسان هایی که روح بلند داشتند احترام قائل می شد و توی درس ها گاهی مثال می زد به افرادی که روح بلند داشتند. در مثال هم مناقشه نیست. ایشان می گفت نادرشاه یک روح بزرگی داشت. نادرشاه یک انسانی بود با یک روح بزرگ و از این جهت که دارای یک روح بزرگ بود نادرشاه را می ستود. خوب معلوم می شود که خود ایشان هم همین جور بود. تشخیص می داد در تشخیص هم اشتباه نمی کرد. حرف ابن سینا هم درست بود

که هرچه روح انسان بزرگ تر باشد و بهتر تربیت شده باشد، با ابعاد گوناگون گرایش پیدا می کند و در رشته های گوناگون علم مهارت پیدا می کند. این دانشمندانی که به عنوان الگو مثال زدیم، به خاطر همین است. خوب اگر یک دانشمندی ریاضی را نفهمد، بگوید ریاضی به چه دردی می خورد، اگر یک دانشمندی هندسه و مثلثات را نفهمد، بگوید خوب سینوس به چه دردی می خورد، تانژانت، کتانژانت به چه دردی می خورد. وقتی اگر شیخ بهایی بشود می گوید ما می خواهیم قنات احداث بکنیم ما می خواهیم مناره ها و کوه ها را بررسی بکنیم، ما می خواهیم چه کنیم و چه کنیم. این ها نیاز به این مسایل دارد. خوب باید که دنبالش باشد. وقتی می خواهد اوقات شرعی را استخراج بکند، وقتی می خواهد بین الطلوعین را استخراج کند، باید با کسینوس ها در ارتباط باشد، باید سینوس ها را بداند، باید مسایل مثلثات را کاملاً مسلط باشد تا بتواند استخراج بکند. لذا یک منجم می شود مثل ملامهدی نراقی، شیخ بهایی و سایر دانشمندان دیگر. این علتش این است که نسبت به آن علمی جاذبه دارد و مجذوب آن علم می شود. به قول دانشمندان، اتحاد عاقل و معقول با هم یک حقیقت می شوند، خودش می شود. مثلثات خودش می شود. فرض بفرمایید حقوق زن در اسلام خودش می شود فلسفه، خودش می شود حکیم...، خودش می شود. حکمت، این ها علتش همین است که روح بزرگ و همتی بزرگ در وجودشان هست. لذا دارای ابعاد گوناگون می شوند.

گفت و گو با دکتر علی موسوی گرمارودی

اشاره

گفت و گو با دکتر علی موسوی گرمارودی

زیر فصل ها

قلمی بی نظیر در حوزه دین

دستی، که جامعه را بالا بُرد

نگاه روز در کنار دانسته های روز

مطهری، شاهین بر فراز قله

پاسداشت مقام استاد و شاگرد

استاد و دغدغه مسیر حرکت جوان

دانش اندوزی در راستای هدایت

در سوگ سحر

قلمی بی نظیر در حوزه دین

قلمی بی نظیر در حوزه دین

باید عرض بکنم که مقدمتا مرحوم آل احمد در تعریف نثر، می گوید که نثر، تصویر گفتار است. خود او هم واقعا همین طور بود؛ یعنی من اضافه کنم که شاید نظر او این بوده است که تصویر روتوش نشده، گفتار است؛ یعنی همان طور که نثر مرسل، نثر روان، نثری است که همان طوری که به ذهن می آید، روی کاغذ هم بیاید. البته بی گمان، نثر ادبی تفاوت هایی با نثر محاوره ای دارد. این تعریف ایشان از نثر، در آثار علامه بزرگوار شهید مطهری از این جهت چشم گیر است که در حوزه های علوم دینی ما تقریباً سابقه ندارد. ببینید، تا همین اواخر، حوزه های علوم دینی ما از جهت... در امور دینی و علوم دینی بسیار برجسته بودند، ولی در ارتباط با مردم؛ یعنی انتقال آن چه می دانستند به مردم _ بدون تعارف مشکل داشتند شما مثلاً مرحوم فیض الاسلام رحمه الله را نگاه کنید؛ چون هم ترجمه قرآن دارد، هم ترجمه نهج البلاغه دارد و هم ترجمه صحیفه سجادیه. خوب نثری که دارند، نثری است که برای عموم مردم قابل استفاده نیست، بدون تعارف با این که از نظر صحت و دقت بسیار

دقیق و بسیار صحیح است؛ چه نشر قرآن و ترجمه قرآن ایشان، چه ترجمه صحیفه ایشان و چه ترجمه نهج البلاغه ایشان.

دستی، که جامعه را بالا بُرد

دستی، که جامعه را بالا بُرد

از ویژگی های شهید مطهری که حالا- نمی دانم دیگران هم توجه فرمودند و در مباحثی که مربوط به ایشان می شود، آمده است یا خیر، ولی از دیدگاه من، یکی از برجسته ترین ویژگی های ایشان این است که دانش را برای مردم می خواهد، نه برای خودش. این مسئله بسیار مهمی است. ما بسیار کسانی داریم که دانشمندان سترگی هستند، ولی خزانه ارزشمند دانش هستند. یک موضعی اند و بسیار گران قدر. بهترین جمله ای که باید درباره این طور افراد بگوییم این است که «جهانی است بنشسته در گوشه ای». مرحوم شهید آیت الله مطهری ابا این طور نبودند؛ یعنی دانش وسیع داشتند، ولی این دانش وسیع را برای مردم و در ارتباط با مردم می خواستند. این خیلی مهم است. این در طول تاریخ یک وجه فارق است بین دو روحیه. اصلاً شما با همین وجه می توانید بسیاری از دانشمندان ما را در طول تاریخ تا امروز محک بزنید. ایشان به شدت اجتماعی و مردمی بودند از والاترین معنی این کلمه. این که عرض می کنم همه در آثار ایشان مشخص است؛ یعنی شما ملاحظه بفرمایید که البته این یک لبه خیلی باریکی دارد که عبور از آن، مهارتی در حد مطهری می خواهد که آدم به عوام پسندی. توجه داشته باشید که این بزرگوار این طور نبود که سطح مطالب عالی را پایین بیاورد. سعی می کرد وسیله ای بیاندیشد تا دست آن هایی را که در سطح پایین هستند، بالا بکشد. این هم بسیار مهم است. تعبیر زیبایی تداعی شد از حضرت امام رحمه الله البته فقط تمثیلی است. ایشان در جهت منفی برای برخی اشخاص می گفتند که ادعای پیغمبری کرده بودند. گفتند چون

خودشان به پیغمبری نمی رسیدند، پیغمبری را آوردند در حد پایین. حالا- شهید آیت الله مطهری سطح علوم را پایین نمی آوردند. سعی می کرد که آن وسیله و ابزاری را پیدا کنند که مردمی که از نظر علمی سطحشان پایین است، دست آن ها را بکشند بالا و آن ها را ارتقا بدهند. برای این که به هر صورت، آن هم برای خودش جای بسیار والایی دارد، ولی از جهت این که فقط بنده برای تقریب ذهن عرض می کنم، کاری که مولوی در مثنوی می کند، کاری است شبیه این کارهایی که مرحوم مطهری در کل علوم اسلامی انجام می دهد. مولوی هم سطح عرفان متعالی _ عرفان البته منظورم مسایل نظری والای عرفانی است _ را پایین نمی آورد. از تمثیل استفاده می کند تا از عمق بیاید به سطح، بی آن که سطحی بشود؛ یعنی فرض بفرمایید که ما اگر می بینیم اصلاً این مسئله خاصی که حضرت مولاعلی علیه السلام به حارث همدانی فرمودند: «یا حارث همدان من یمت یرنی»؛ خوب این مبحث عرفانی خیلی عمیق است. این در ادبیات ما به طور مستقیم هم ذکر شده که گفتی: «فمن یمت یرنی»؛ جان فدای کلام دلجویت، کاش روزی هزار مرتبه من مردمی تا بدیدمی رویت؛ یعنی این را شما دست هر کسی بدهی، چیزی از آن در نمی آورد؛ یعنی چی؟ این که گفتی «فمن یمت یرنی» جان فدای کلام دلجویت، کاش روزی هزار مرتبه من مردمی تا بدیدمی رویت؛ یعنی چی؟ یعنی از نظر عرفان نظری، این را شما اگر بخواهید تشبیه بکنید، چیزی دست مردم را نمی گیرد. این عبارت باید هم چنان در ذهن شاعر می ماند. در حالی که مولوی همین را می آید و می گوید طوطی و بازرگان و آن قضایا و بعد هم با تمثیل. در پایان، نتیجه می گیرد که تن قفس

شکل است. تن شد خارج الی آخر. منظور این است که مرحوم مطهری رحمه الله در تمام آثارشان به تناسب هر اثر، هرچه حلقه مخاطبان آن اثر وسیع تر بوده، ایشان ساده تر و با وسیله ای همگانی تر آن را بیان کرده اند. مثلاً شما «داستان راستان» ایشان را نگاه کنید. اولاً خود این کتاب؛ یعنی در واقع، یک اسلام کاربردی است. تعبیر بدی نیست. آن جایی که دیگر باید پایین ترین طبقات جامعه از نظر معلومات دانش به طور تجربی با اسلام ناب آشنا بشوند، بهترین چیزی که ممکن بود به وجود بیاید، همین داستان راستان است؛ یعنی ایشان این کتاب را درست کردند با ساده ترین زبان ممکن و در دسترس ترین زمان ممکن. خوب البته ما کارهای دیگر هم داریم. مثلاً عدل را از ایشان داریم یا همین کتابی که در واقع، برای فرهیختگان از جامعه است؛ یعنی روش رئالیسم، ولی ملا-حظه بفرمایید که خوب در آن جا، زبان اندکی فخیم تر است. برای این که مخاطبانش خاص ترند؛ یعنی این که می گویم فخیم تر است، زبانش فنی تر است، علمی تر هست، ولی هم چنان ساده و روان است. به هر روی، اگر ما بخواهیم در یکی دو کلمه، ویژگی های نثر ایشان را به اصطلاح فهرست بکنیم در درجه نخست، باید بگوییم سادگی و روانی و بدون تعقید بودن. درست مصداق تعریفی که آل احمد از نثر می کند و آن که عرض کردم در صدر این عرایض که در نثر، کلمه، تصویر گفتار است و یا خود نثر، تصویری است از گفتار. این حرف آل احمد و تعریف آل احمد از نثر است. به نظر من از مصادیق عمده این تعریف، کارهای استاد مطهری است.

نگاه روز در کنار دانسته های روز

نگاه روز در کنار دانسته های روز

یقیناً این طور است. این که عرض کردم ایشان دانش خود را برای مردم می خواستند، یک بخش مهمی از دانش های ایشان از دانسته های ایشان، دانسته هایی است که به ضرورت روز ابراز فرمودند. ببینید وقتی مثلاً فیلم «محلل» به وجود آمد؛ یعنی در جامعه اعلام شد، خوب چون یک بد آموزی داشت و یک توهین مستقیم به برخی از مبانی اسلامی بود، ایشان احساس وظیفه کرد که با یک زبان در عین حال علمی، آن را بررسی کنند. عرض کردم که یکی از ویژگی های خاص مرحوم مطهری این است که دانش خودشان را به مناسبت و به اصطلاح، مقتضیات روز و در مقابله با خدشه هایی که تعمداً یا غیر متعمد به اسلام وارد می شد یا می کردند، به کار می برد. از جمله همین مقالاتی که در «زن روز» در مورد محلل و به اصطلاح تحریفی که آن ها از این حکم الهی کرده بودند، نوشتند، در آن روز خیلی مؤثر واقع شد. یا فرض بفرمایید که آقای ابوالقاسم پاینده، قرآن را ترجمه کرده بودند که از ترجمه های خوب هم بود؛ یعنی از نظر نثر یکی از بهترین ترجمه هاست. پیش از انقلاب غیبتی بود، ولی چون اشتباهات فاحشی داشت، از نظر تطبیقش با مفاهیم قرآنی، آن موارد فاحش را ایشان در مجله «یغما»، طی نقدی ابراز فرمودند. با آن همه گرفتاری ها که در امور فرهنگی و دانش داشته اند، تدریس از یک سو، الزام به این که ارتباط با دانشگاه ها داشته باشند از یک سو، الزام به این که ارتباط شان با سطح جامعه همواره از طرق مختلف و برای سطوح مختلف حفظ بشود؛ یعنی همین سخنرانی های مذهبی ایشان در محافل مختلف مذهبی

با سطوح مختلف، از یک سو، آن وقت آدم می بیند که در گوشه و کنار حتی به کوچک ترین مسایل که از جهت عموم مهم است، توجه داشتند.

مطهری، شاهین بر فراز قله

مطهری، شاهین بر فراز قله

خاطره ای دارم از این توجه ایشان. وقتی شاه تاج گذاری کرد، مرحوم شریف واقفی، در این دانشگاه «شریف واقفی» که آن موقع دانشگاه «آریامهر» نام داشت، آمدند. سال آخر بودم البته من در دانشگاه تهران در رشته حقوق قضایی مشغول تحصیل بودم. من دکتری ام در ادبیات است، ولی لیسانس من در رشته حقوق قضایی است. بنده سال آخر بودم. تابستان آن سال تاج گذاری بود با آن مخارج هنگفت... شریف واقفی به تمام انجمن های اسلامی دانشگاه ها اعلام کرد که ما یک جشنی برای اولین جشن مذهبی مان بگیریم، خیلی باشکوه که یک نوع مقابله ای باشد با آن جشن تاج گذاری. اتفاقاً اولین جشنی که بعد از بازگشایی دانشگاه ها وجود داشت، میلاد مسعود حضرت بقیه الله ارواحنا فداه بود که من فکر می کنم دوازدهم یا هفدهم مهرماه آن سال بود. برنامه ریزی شد با همت عالی، هرکس از دانشجویان یک تک تومانی آن زمان دخیل بود. بدهد حالا هر کس بیش تر هم می خواست، می داد. عرض کنم که حالا این جا یک مبحث شیرینی هم دارد که ایشان یک صد هزار تومانی هم توانست از دانشگاه به زور بگیرد؛ یعنی رفته بوده پیش رئیس دانشگاه وقت. همان طور که من یادم هست و گفته بود که ما می خواهیم یک جشن مذهبی برای دانشجویان بگیریم و به ما کمک مالی بکنید. رئیس دانشگاه به اصطلاح قبول نکرده بود. بعد ایشان بلافاصله برگشته بود گفته بود اگر ما یک جشنی

برای تاج گذاری دومرتبه بخواهیم بگیریم، پول می دهید؛ یعنی به او فهمانده بود که شما برای کارهایی که ما مردم می خواهیم، پول نمی دهید، ولی برای کارهایی که خودتان می خواهید پول می دهید. او متوجه شده بود که جریان این طوری است و مجبور شده بود، در واقع، او را مجبور کرده بود. البته او هم از خودش که اختیار نداشته. مثل این که گفته بوده حالا فردا بیا بعد مثلاً احتمالاً با مسئولان بالاتر مملکت صحبت کرده بود. خوب از دانشجوها هم می ترسیدند. بینی و بین الله یک مقدار این ها جنبه این داشت که جلوگیری کنند. خلاصه از باب این که مویی از خرس غنیمت هست، این پول را شریف واقفی از آن ها بلند کرده بود. با این پول و پول هایی که بچه ها گذاشته بودند، یک جشن بسیار باشکوهی در خود دانشگاه شریف انجام شد که یادم نمی رود که مثلاً خود کارت تبریک آن چند تومان آن زمان قیمتش بود، ۱۵ ریال یا ۱۷ ریال یا بیست چند ریال آن روزگار خیلی پول بود آن هم برای کارت آن جشن. غیر از این سیصد دانشجوی هم شکل و قد، لباس های متحد تهیه کرده بودند و روی یقه لباس روی یک روبانی نوشته بودند در خدمت حضرت بقیه الله علیه السلام، خدمت امام زمان علیه السلام، خدمتگزار یا در سرویس امام زمان علیه السلام. از دم در دانشگاه شریف تا سالن اجتماعات را کناره فرش کرده بودند، خیلی باشکوه. به همه افراد هم به افراد سطح بالای مسئولان مملکتی آن روز هم کارت داده بودند. مخصوصاً می خواستند به آن ها نشان بدهند که مردم وقتی جشنی برای خودشان و دلشان بخواهند بگیرند، چه طوری می گیرند و شاعر تاج نامه را هم دعوت کرده بودند که او یک شعر قصیده ای گفته بود. منظوم این است که از این جا ملاحظه

بفرمایید اولاً- مرحوم آیت الله مطهری، سخنرانی آن جلسه را خودشان پذیرفته بودند، ثانیاً شریف واقفی چون من را نمی شناخت، من دانشجویی دانشگاه تهران بودم و شریف واقفی دانشجوی دانشگاه شریف بود. از ایشان سؤال کرده بود که من می خواهم که یک نفر از دانشجویان باشد که اگر بشود ترجیحاً شاعر باشد و بیاید یک شعر هم حتماً به قصیده بگوید تو قالب های قدیمی بگوید؛ چون تاج نامه را به قالب قدیمی ذکر کرده اند. من حالا اسم آن شاعر را هم نمی خواهم ببرم با این که می دانم چون به هر صورت استاد دانشگاه بود و خدمات دیگری کرده بود و مرد دانشمندی بود. حالا اشتباهی کرده بود بهتر است که اسم ببریم. بعد او را هم دعوت کردند. مرحوم آیت الله مطهری تمام این ماجرا را به من فرمودند و گفتند که او با من مشورت کرده که چه کسی این شعر را بگوید که در قالب کهن هم بگوید. من تو را معرفی کردم و تلفن تو را هم دادم. او با شما تماس خواهد گرفت. ایشان به من این را فرمودند. برای این که مباداً مثلاً چون شریف واقفی را نمی شناسم امتناع کنم. گفتم که البته بنده اطاعت کردم. منظور این است که حتی در این که یک شعری را کی بگوید، توجه داشتند و دخالت می کردند و به اصطلاح ما در مرصاد بودند، نشسته بودند و اشراف داشتند. من همیشه آیت الله مطهری را شبیه یک شاهین بزرگ می بینم که بر قله نشسته و همه دامنه ها زیر چشمان تیز بین او است. حالا- اعم از این که یک حرکت کوچکی در ته دره انجام بشود یا یک سیل بزرگی از یک مسیلی جاری بشود. همه این ها زیر توجه ایشان بود. باز باید عرض بکنم که این نبض جامعه زیر انگشتان ایشان بود. اگر بخواهیم

تعبیر بهتری بکنیم، به لحاظ فرهنگی بخصوص کاملاً زیر انگشتان ایشان بود و به حرکت این نبض توجه داشتند.

عرض کنم این همان شعری است که بنده خاطره اش را هم عرض کردم. منتها اضافه کنم که وقتی من این شعر را در آن مجلسی که خاطره اش را به تفصیل عرض کردم خواندم، آنقدر ... داشتم به خصوص از نظر قیافه که بسیار موجب شگفتی همگان در آن مجلس شد و آن کسی که قصیده تاج نامه را گفته بود هم در ردیف جلو نشسته بود. اتفاقاً از پشت تریبون آمدم پایین، باید از پهلوی ایشان می گذشتم. ایشان به تشویق من برگشت و گفت که... یاد آور قصاید منوچهری ها و فرخی هاست، حالا- با این تعابیر. من خوب جوان بودم پرشور بودم، و برگشتم، گفتم: استاد! اگر اجازه می فرمایید یاد آور قصاید ناصر خسروها باشد که می گوید:

من آنم که در پای خوکان نریزم

بر این گوهری در لفظ دری را

بعد ایشان بی درنگ فهمید که من چه می گویم و قیافه اش سرخ شد و من هم فوری رفتم برای این که می ترسیدم که مبادا کار دستمان بدهد. این جمله به هر روی این قصیده که اسمش «خورشید پنهان» است، مطلعش را عرض می کنم بعد سوگ نامه ای را که برای استاد مطهری عرض کرده ام، آن را می خوانم. مطلع قصیده «خورشید پنهان» این است:

رخشنده خنده سحر از شرق شد پدید رنگ سیاه شب زرخ آسمان پرید.

که این در آثار بنده هست و می توانید اگر همه قصیده را بخوانید، آن جا پیدا کنید.

پاسداشت مقام استاد و شاگرد

پاسداشت مقام استاد و شاگرد

بینید آیت الله مطهری زمانی خودشان جوان بودند و در قم قوانین را پیش پدر من خوانده بودند. خداوند اموات شما را رحمت کند، ایشان را هم رحمت کند، آیت الله سیدمحمد علی موسوی گرمارودی که شش سال پیش فوت شدند، از استاد‌های شهید مطهری بودند. این بزرگوار در تمام عمرش، استادی پدر من را پاس می‌داشت با این که فقط قوانین را پیش پدرم خوانده بودند. البته پدر من استاد فلسفه و فقه هم بودند و خوب مثلاً شاگردان برجسته ای هم داشتند. این شاگردان مخصوصاً کتاب‌هایی که کمتر خوانده می‌شود مثل تمهید القواعد و امثال آن را... افراد پیش ایشان می‌خواندند. مثلاً آقای دکتر اعوانی از شاگردان ایشان هستند و همین طور آقایان دیگر، ولی آیت الله مطهری در حوزه علمیه قم، حالا نمی‌دانم قبل از این که پدر بروند نجف یا بعد از این که از نجف برگشتند، چون پدر من مجتهد بود. یعنی، آقای فاطمی نیا عین متن بسیار زیبایی که مرحوم آیت الله اصفهانی نوشته بودند برای اجتهاد ایشان در دست داشت. پدرم در ۲۴ سالگی هم مجتهد شده بودند. حالا نمی‌دانم، این را الان یادم نیست که خود آقای مطهری به من می‌فرمودند و پدر هم به من می‌فرمودند الان یادم نیست که قبل از این که پدر بروند به نجف یا بعد از آن، من فکر می‌کنم شاید قبل از رفتن ایشان به نجف بود که ایشان قوانین را تماماً پیش پدر خواندند، ولی منظور من این نیست. منظورم این است که این یک کتابی که ایشان پیش پدر خوانده بودند، استادی پدر را تا آخر عمر پاس داشتند. از جمله این که تا آخر عمرشان سالی یک بار هم که می‌شد، پیش پدر می‌آمدند.

دومین نکته این که به من عنایت می کردند و همیشه به من می گفتند که مدیون بابا هستند. مثلاً در حالی که درس خصوصی در منزل داشتند و آقای حداد عادل بود، بنده بودم، آقای مهندس پایا بودند و آقای غفاری و دیگران هم بودند، بنده را هم در صف نهار راه داده بودند و به همین ترتیب این درس را به طور خصوصی برای یک عده ای مختص چند نفر که از حدود انگلستان دو دست تجاوز نمی کرد می گفتند. و زمانش هم غالباً بعد از نماز مغرب و عشا، روزهای یکشنبه در منزل خودشان بود که من هم از ایشان اجازه گرفته بودم و یک ذره زودتر می رفتم تا نماز مغرب و عشا را به امامت خود ایشان بخوانم. اجازه هم فرمودند. به من خیلی عنایت داشتند.

استاد و دغدغه مسیر حرکت جوان

استاد و دغدغه مسیر حرکت جوان

من روزی به ایشان عرض کردم که این «داستان راستان» شما خیلی زیبا است. چرا ادامه نمی دهید؟ چرا باید همین مقدار باشد؟ فرمودند شما که می بینید من چقدر گرفتار هستم. خوب چرا خودت ادامه نمی دهی و بنده را وادار فرمودند که آن «پرتو انسان ها» را دو جلد نوشتم و بعد از آن هم وادار فرمودند «در مسلخ عشق» را نوشتم که در این ها دقیقاً دنباله روی کردم از داستان راستان ایشان؛ یعنی دقیقاً در جهت فرمانبری از اوامر ایشان بوده است و خیلی هم مورد توجه واقع شد به خصوص در «مسلخ عشق». منابع آن را هم ایشان به من راهنمایی فرمودند که اسطرلاب و سایر منابع را ایشان فرمودند. منتها خود من هم منابع را مطالعه می کردم و بعد به نثر امروز می نوشتم. ایشان استاد خیلی داشتند از جمله یکی از آن ها پدر من بود که آن هم فقط قوانین را خوانده بودند، ولی این را تا آخر عمر واقعا پاس داشتند و عنایتشان هم به بنده

یک مقدارش حالا غیر از این که بنده را یک شاعر می دانستند، تشویق می فرمودند، به خاطر همین بود. البته اگر مستحضر باشید تقریباً تمام محافل دانشگاهی که ایشان سخنرانی داشتند، قبلش به من تلفن می زدند، یکی دو تا شعر بخوانم؛ یعنی ایشان غالباً خودشان به من تلفن می فرمودند می گفتند فلانی من مثلاً الان پلی تکنیک یک سخنرانی دارم، فرداً مثلاً فلان ساعت می توانی بیایی یک شعری بخوانی. دیدید که بنده یک ناراحتی قلبی در همان جوانی پیدا کردم. ایشان چند بار در آخر سخنرانی شان به اسم و رسم از مردم خواستند دعا کنند که برای فلانی دعا کنید که بیمار است و این ها. خوب ما این طور توجهات و عنایات به نیروهای فرهنگی به نظر من، همان مسئله ای است که من خدمتتان عرض کردم؛ یعنی این که در قله نشستند و همه جوانب را در نظر دارند. حالا این اگر یک فرد کوچکی مثل بنده هم باشد، عنایت دارند به اینکه این جوان در چه مسیری حرکت کند و از این استعداد چه جوری استفاده کند.

دانش اندوزی در راستای هدایت

دانش اندوزی در راستای هدایت

شهید آیت الله مطهری بی گمان ویژگی های زیادی دارند. یکی دیگر از ویژگی های ایشان این است که دانش را برای مردم می خواستند؛ یعنی اگر ما یک وجه فارغی بیاندیشیم برای تشخیص دانشمندی که دانش را برای خود دانش می خواهند که البته این ها هم فی نفسه ارزشمند، ممتاز و قابل احترام هست، ولی ایشان از دسته ای بودند که دانش را به نظر من برای مردم هم می خواستند. به همین لحاظ، ایشان مثل یک شاهین که بر قله نشسته باشد، متوجه و مترصد همه دامنه ها بودند و اگر جایی خبری به خصوص به موانع

دینی می دیدند، از دانش های خودشان در مقابله با آن استفاده می کردند. چنان که بسیاری از این موارد را به یاد داریم. حالا چه در مقابله با آن هایی که متعمداً می خواستند خدای ناکرده مبانی دینی را خدشه دار کنند. مثل مقالات عالمانه و پر تأثیری که ایشان بر فیلم محلل نوشتند یا برای راهنمایی برخی فرهیختگان، مثل نقدهایی که بر ترجمه شیوا و بسیار خوب مرحوم ابوالقاسم پاینده. در مجله یغما نوشتند و اشتباهات این نویسنده گران قدر را چون در ارتباط با قرآن کریم بود، یادآوری فرمودند. من عرض می کنم که از مصادیق مسلم این تعریف آل احمد که می گوید نثر، تصویر روتوش شده البته روتوش شده را بنده اضافه می کنم _ تصویر گفتار است، آثار استاد بزرگوار، علامه شهید آیت الله مطهری است؛ چه در داستان راستان ایشان و کتاب هایی از این نوع و چه آن هایی که برای فرهیختگان نوشتند. البته هر قدر مخاطبان گسترش بیشتری می یابد، ایشان نثر را ساده تر انتخاب می کنند. وقتی این مخاطبان خاص تر می شود، خوب البته نثر از نظر مصطلحات علمی فنی تر می شود، ولی هم چنان سادگی و در دسترس بودنش را حفظ می کند.

در سوگ سحر

در سوگ سحر

عرض کنم که در سوگ استاد مطهری اگر من بخواهم بگویم که بنده بسیار داغ شدم. خوب بنده فرد قابلی نیستم. واقعاً فقط انس زیاد بود. در حد پدر بنده بودند. هم استاد مستقیم بودند و هم عنایت بسیاری به من داشتند. در ضمن عرایض عرض کردم که حتی بند... در الان نوارهای سخنان ایشان هست که از مردم خواستند که دعا بکنند خوب این مهر پدران معلوم است که وقتی این طور مظلومانه شهید می شوند، چه انعکاسی دارد [در اینجا بغض راه

بر کلام استاد گرامرودی را بست و سر شک از دیدگانش جاری شد]. نمی دانم واقعاً گاهی شقاوت ها تا چه حدی است. خدا نکند که شقاوت با حماقت آمیخته بشود. عزیزی مثل ایشان آزارش به مورچه هم نرسیده بود. حتی در حوزه سیاسی کشور هم با آن معانی که در سیاست می بینیم حتی امروز متأسفانه در انقلاب هم می بینیم که این گروه علیه آن گروه است، ایشان مطلقاً از سیاسی بودن به این معنا منزّه بودند. البته به معنای والای آن که امام و مرحوم مدرس و این ها داشتند، ایشان سیاسی بودند. واللّه به این معانی که حالا مثلاً حزب ما برنده شود و حزب دیگر برنده نشود و امثال آن شأن ایشان واللّه از این مسایل به دور بود. به تمام معنی کلمه، فرهنگی و تا دندان، به سلاح فرهنگ مسلح بودند. می گویند پرسیده بودند از بوعلی سینا که شما از میان چیزهای ترسناک دنیا مثل شیر، پلنگ، افعی، مارهای سمی و امثال این ها از چی می ترسید، ایشان فرموده بودند که من از گاو می ترسم. گفتند خوب چطور گاو این همه کرگدن و گرگ و پلنگ و این حرف هاست. شما چطور از گاو می ترسید؟ فرموده بود برای این که این حیوان مسلح است، عقل هم ندارد. حالا خدا نکند که یک احمقی کینه توز هم بشود و مسلح هم باشد. نتیجه اش این می شود که می رود و شهید مطهری را ترور می کند.

پوشید از جهان رو، خورشید خاوری

افتاد شب به چنبره چرخ چنبری

آب حیات، روشنی از جام روز ریخت

تاریک شد زمین را روی سکندری

شام سیاه وز پی آن ابر تیره دل
بنشست بر سریر جهانی به سروری
شامی سیاه چون دل و روی منافقان
شامی چو روزگار سیاه ستمگری
چشمان روشنان فلک خفته اند در آن
یک یک چه فرقدان، چه ثریا، چه مشتری
شامی گرفته ملک جهان در بن نگین
از شام تا عراق و ز اهواز تا حری
پایان روزگار جهان غیر شاه نیست
با چشم عاقبت نگرار نیک بنگری
نیرنگ این دو روی دغل سرسری نگیر
کاین خیره چشم را نبود کار سرسری
ایمن نباش هیچ دم از کار روزگار
کو را بود فریب و فساد و فسونگری
گاهی نهد به تارک جم افسر شهید
گاهی به خاکدان فکند تاج افسری
گاهی ز موج لُجه سنگین بحر بیش
گاهی کم از غبار بود در سبک سری
تا پای بند هیچ نگردي به دام چرخ

باید چو خور به جای نمانی و بگذری

آن را که کار و بار جهان باور اوفتد
بگذار تا بماند در خویش باوری
از خشت خام پرس، اگر پخته ای که چند
بر جای ماند کنگره قصر قیصری
عاقل مگیرد از کف جوزا حمایلی
تا بست می توان به میان چرم ساغری
گر وا دهی هزار هزار آرزوی سبز
ریزد تو را در این دل سرخ صنوبری
بنگر به داغ لاله خونین دشت و باغ
اینک تو را به کار جهان باد داوری
گل پیرهن ز دست جهان پاره می کند
دل تنگ از اوست غنچه بدان سبز پیکری
روی بنفشه نیلی از او مانده در چمن
چونان که روی نرگس شهلاست زعفری
خون شقایق او بدمن ریخت بر زمین
زان سان که ریخت خون گل ما مطهری
آن آفتاب عشق و فضیلت که بر دمید
از مشرق مبارک دامان رهبری
مردی که علم نیز بدو وام دار ماند

از بس کزو گرفت توان و توانگری

مردی که در طریق تکاپوی علم و دین

در پای عظم او حرکت گشته جوهری

مردی که تسمه می کشد از گرده های موج

چون می کند به... قلزم حکمت شناوری

مردی که سرو باغ بدو رشک می برد

هم در رسایی قد و هم در تناوری

ای دست بولهب که فکندی ز پای سرو!

تبت یداک وای تو زین شوم اختری

چشم تو کور باد کز آن باغبان پیر

زین باغ خون دوباره بروید مطهری

ای روح آشنای مطهر ز جای خیز

وز دوستان دریغ مکن مهر و یاوری

ای آفتاب دانش و دین سوی ما نگر

غافل نباش از صفت ذره پروری

چون جان دره ها دل ما بی تو مانده تنگ

خورشید گون مگر تو یکی لحظه بنگری

برخیز و پاره بین جگر داغ دار خلق

ای آنکه پاره جگر پاک رهبری

برخیز و در کنار دلیران جان به کف

در نبض جنگ بین ضربان دلاوری

تا برکنند خبیر بعثی ز بیخ و بن
در جانشان بدم نفس پاک حیدری
برخیز و باز فلسفه آموز و وعظ کن
آخر تو اوستاد و خداوند منبری
برخیز و سوی شاعر و فرزند خود نگر
ای دوست دار شعر خوش و دلکش دَرّی
آیا نبود بار و برم ز آفتاب روت
پژمرده نک نهال تو از رنج بی بری
در سوگ تو به سینه غم بی کران کند
با ابرهای پهنه عالم برابری
در سوگ تو به رود بگویم خروش کن
در سوگ تو به ابر بگویم که خون گری
برخیز و در چکامه سوگ ای سخن شناس
با موسوی فرا گو رسم سخنوری

گفت و گو با آقای مهندس ایرج حسابی

اشاره

گفت و گو با آقای مهندس ایرج حسابی

زیر فصل ها

صندلی بلندتر از همه صندلی ها اتاق

شیفته و عاشق ادبیات فارسی

پاسداشت ارزشها و خوبی ها

دفاع مطهری از پرفسور حسابی

مطهری و جعفری، جواهرات ایران زمین

مطهری، جستجوگر آسمان و زمین

عشق پرفسور حسابی به مطهری

مکاتبه حسابی و مطهری با اندره ژید و برتراندراسل

تحمل پذیری در حوزه تضارب آراء

مطهری و مسابقه قرآنی در منزل پرفسور

برپایی جشن تولد از سوی پرفسور حسابی برای شهید مطهری

احترام متقابل شهید مطهری و پرفسور حسابی

صندلی بلندتر از همه صندلی ها اتاق

صندلی بلندتر از همه صندلی ها اتاق

به منزل آقای دکتر حسابی خیلی خوش آمدید. خوشحالی بیش تر من این است که من در کنار صندلی ای نشسته ام که در سالن پذیرایی آقای دکتر هست و آقای دکتر این صندلی را جداگانه سفارش دادند. می بینید شبیه این مبل ها نیست. برای

مرحوم مطهری است و اگر دقت کرده باشید ۱۵ سانتیمتر از بقیه صندلی‌ها بلندتر است. خوب این هم یک معانی‌ای دارد. آدم می‌تواند برود هزار تا جمله بگوید. هیچ چیزی از توی آن در نیاید. می‌تواند یک صندلی درست کند، صد تا معنی توی آن داشته باشد. به هر حال، این نشان دهنده یک چیزی است که ما حالا یادمان رفته. الان ما می‌گوییم وحدت حوزه و دانشگاه. ۲۵ سال هم از انقلابمان گذشته. از این طرف نماینده فرستادیم توی دانشگاه، از آن طرف هیچ کس پیش خودمان راه ندادیم، ولی مرحوم مطهری، حضرت علامه جعفری، صندلی بغلی‌شان آقای دکتر حسابی که این‌جا من به غلط روی آن نشستم. این‌ها به خودشان راه می‌دادند تا آن‌ها هم به خودشان راه بدهند. من جمله آقای دکتر حسابی را عرض کنم. می‌گفتند این انقلاب اسلامی استثنائی است. دیگر در دنیا تکرار نمی‌شود. مثل جواهر می‌ماند، این جواهر را باید برق انداخته که برق بزند. می‌گفتند راه برق انداختن آن از این‌ها که دیگران را جدا بکنی، خودت را کنار بکشی نیست. در این است که به دیگران نزدیک بشوی، از دریچه علم بروی جلو. مرحوم مطهری، حضرت علامه جعفری، آقای دکتر حسابی، آقای دکتر پارسا، آقای دکتر خادمی، آقای

دکتر قریب پدر زمین شناسی ایران. ما نگاه کنیم ببینیم توی این اتاق چه اتفاقی افتاده است. اتاق پذیرایی آقای دکتر حسابی است. آقای دکتر حسابی پهلوی دست مرحوم مطهری می نشستند. آن طرف دست شان علامه جعفری و آن طرف دستشان آقای دکتر قریب پدر زمین شناسی ایران. آیا این جا معنی وحدت حوزه و دانشگاه را متوجه می شوید. روبه رویشان آقای ابوالقاسم حالت طنزپرداز و شاعر، پهلوی شان آقای فریدون مشیری شاعر. من می خواهم ریشه عظمت فرهنگ را در ایران و درک این بزرگواران عرض کنم. پشت سر شما صندلی مرحوم شهبازی، خدا رحمتش کند. یک روده فروشی بود. می آمد در این جلسات، عرض کنم که روده فروش از قصاب پایین تر است و چهل سال در جلسات، روزهای جمعه، روزی یک ساعت تفسیر مثنوی می کرد. ببینید علامه جعفری نشسته باشند، حضرت آقای مطهری نشسته باشند، اجازه داده باشند یک روده فروش تفسیر بگوید. این را می گویند ایران. آقای دکتر می گفتند این چیزی است که شمع فروزان تمدن ده هزار ساله ایران است، یعنی... با خودتان. اجازه بدهید او سواد دارد روده فروش کجا یاد گرفته پدر به پسر، مادر به فرزند، تمدن در خانواده های ایرانی همان کسی که مرحوم مطهری را مطهری کرد. خوب این ها نشان می دهد که ایران جای علم است و خانواده هایش عالم بودند که این بچه ها از آن خانواده ها بیرون می آمدند. این را به فرض اول بگذارید.

شیفته و عاشق ادبیات فارسی

شیفته و عاشق ادبیات فارسی

نکته دوم که ما گاهی اوقات یادمان می رود، عظمت زبان فارسی است. یعنی چه؟ شما انگلیسی تان خیلی خوب است، می روید یکی از آثار شکسپیر،

هملت را برمی دارید و هیچ چیز نمی فهمید. می روید دانشگاه منچستر، استاد ادبیات انگلیس نمی فهمد. می روید دانشگاه آکسفورد، استاد زبان ادبیات قدیم انگلیس آن را می فهمد. برای استاد زبان جدید می گوید او برای شما می گوید تا بفهمید؛ یعنی در طول سه نسل زبان انگلیسی اینقدر عوض شده، ولی امشب دیوان حافظ را بر می دارید تفعل می زنید. هفتصد سال پیش گفته. خیال می کنید دیشب گفته. یک کتابی توی این اتاق داریم انشاء... اگر یک روزی فرصت شد به کتاب خانه آقای دکتر که واقعا پاتوق مرحوم مطهری و حضرت علامه جعفری و آقای دکتر و این اساتید بود، توی یک اتاق وارد می شوید. ما می خواهیم بگویم؛ یعنی همسر علامه جعفری همسر مرحوم مطهری همسر دکتر حسابی همسر دکتر قریب این ها بودند که از این ها مطهری ها و قریب ها را ساختند؛ یعنی یک زنی آن پشت زحمت کشیده و جان کنده و این ها توانستند تحقیقاتشان را بکنند. یادمان نرود نقش زنانمان را. آقای دکتر سه تا کتاب خانه توی خانه خودشان دارند. یکی دست چپ جنابعالی، یکی زیر پایتان، یکی اتاق خواب مادرم. باقیمانده یک کتاب خانه آقای دکتر این همه مجلات و کتاب بخشیدیم بیست و هفت هزار و سیصد جلد کتاب. آن وقت باید دید که خانم آقای دکتر حسابی هر سال می رفتند. این ها را گردگیری می کردند. دانه دانه جوری سر جایش می گذاشتند که آقای دکتر با چشم بسته کتاب بردارند. یعنی چی؟ همین طور مرحوم مطهری خانمشان، همین طور مرحوم علامه جعفری خانمشان. من می خواستم این را عرض کنم که حالا که داریم هم چنین کاری را می کنیم یادمان باشد زن یعنی چی؟ حالا می خواهیم به

چی برسم. دو تا جمله را عرض می کنم. تو این جا یک کتابی دارد آقای دکتر به اسم «اشپراخن زبانها» که این را شاید حدود سه سال با مرحوم مطهری و آقای دکتر بررسی می کردند. سیصد و چهل تا زبان توی آن است. مرحوم مطهری چه ربطی به زبان شناسی دارد. چه ربطی به واژه گزینی دارند؟ ایشان فقط باید دنبال عربی بروند. نخیر ایشان عاشق زبان فارسی بودند؟ که سه سال عمرشان را گذاشتند کتاب آقای ویندوتو با آقای دکتر حسابی خواندند. اسم کتاب چی است؟ «اشپراخن زبانها» سیصد و چهل زبان را این آدم گیر آورده. پروفیسور آلمانی ۸۵ یا ۸۶ ساله می گوید: تنها زبانی که به واسطه هفت تا قواعد اضافی و صیقل یافته قابلیت بین المللی شدن را دارد، زبان فارسی است. خوب این نشان می دهد که این جلسات توانسته داوم پیدا کند، بقا پیدا کند، چهل سال جلو برود. به خاطر این است که پشتوانه اش زبان فارسی بوده. درست شد. حالا می رسیم به یک نکته که اشاره می کنم شما می بینید که آقای دکتر با مرحوم جعفری مرحوم مطهری، جلسات سه نفره شان هر ماه یک بار ولی جلسات هر هفته شان با مرحوم جعفری راجع به مثنوی بوده. جلسات حافظ شناسی شان با مرحوم مطهری هر هفته بوده با سایر آقایان که اشاره کردم. دیگر اسم نمی آورم، آن هر سه هفته یک بار بوده. خوب آدم فکر می کند که مرحوم مطهری باید در کتاب های دینی فرو بروند. از این طرف به زبان فارسی پرداختند. از آن طرف به حافظ شناسی پرداختند. با آقای دکتر حسابی فیزیک دان. پس این ها نشان می دهد که آن زیر یک اتصالاتی است که ما از آن خبر نداریم. این چیزی است که ما باید در جامعه مان بشناسیمش. ما نگوییم

چون من از حوزه علمیه آمدم برو پی کارت. چون تو از دانشگاه آمدی. نه نه نه ابد این طور نیست. توی روده فروش هم در این اتاق سهم داری، چه رسد به تو که مال دانشگاهی. چه برسد به تو که مال حوزه ای. ظرافت های رفتار را عرض می کنم.

پاسداشت ارزشها و خوبی ها

پاسداشت ارزشها و خوبی ها

من یک نمونه از عظمت رفتار مرحوم مطهری و علاقه شان به آقای دکتر اشاره بکنم. تو این اتاق همه علما و فضلا و فقها و شعرا نشسته بودند. آقای دکتر صدای داد و بیداد من را پایین پله ها شنید. آمد بیرون. آقای دکتر به روی خودشان نیاورد. مرحوم مطهری به آقای دکتر گفته بودند، صدای ایرج است. پس نشان می دهند که به پسر آقای دکتر علاقه دارند. دوتایی پاشدند آمدند بالای سر من. حالا- فکر کنید من چرا برای روحانیت مثلاً- از بچگی یک حسی برایم درست شده که یک احترامی قائل باشم. آقای دکتر این همه سال اروپا امریکا فرانسه، نمی دانم شاگرد انیشتن، به قول حضرتعالی می آیند ایران با کی عروسی می کنند. با مادر من. دختر یک آیت الله خوب. شخصیت پدر بزرگ من باعث می شود که مرحوم مطهری را بهتر شخصیت شان را توی سلول های خودم درک بکنم. احترام بگذارم. دیدم بالای سر من ایستادند. سگ پاسبان، این جا یک کار بدی کرده بود. این جا من یک چوبی برداشته بودم. حرف های بد می زدم. آقای دکتر گفتند که شما توی این خانه یک ضوابطی را برای این سگ تعیین کردید. مثل ما که برای تو تعیین کردیم. گفتم بله. گفتند این چکار کرده. گفتم فلان کار. گفتند یکی از ضوابطی که تو تعیین کردی گوش نکرده دیگر؛ یعنی کار بد کرده. سگ شما توی این خانه تا حالا کار بد نکرده. گفتم چرا، خیلی. گفتند من و مادرت با چوب و حرف بد شما را بزرگ کردیم؟

گفتند چوبت را بیانداز زمین. صدایت را بیاور پایین. کار بد کرده بگو آخ آخ خیلی بد است. با او قهر کن. می فهمد عین کاری که ما با تو کردیم؛ یعنی اجازه بی احترامی پسرشان به سگشان را ندادند. آقای دکتر برگشته بودند بعد برای مادر من گفتند که مرحوم مطهری فرمودند که این چیزی که من امروز بالای سر شما شاهد بودم، این بهترین رفتار یک پدر به عنوان یک الگو برای تمام ایرانی ها است. و من این را از کجا شنیدم، از خانم مرحوم مطهری که به مادر من گفته بودند خوب ببینید چقدر ارزش دارد آدم برود توی خانه اش تعریف کند بگوید آقای دکتر حسابی این جوری رفتار کرد. این را باید یک کاری بکنیم بچه های ایران همه بفهمند.

دفاع مطهری از پرفسور حسابی

دفاع مطهری از پرفسور حسابی

یک چیزی را خدمتتان عرض می کنم که ببینید امثال مرحوم مطهری چه نقشی در توسعه علمی ایران داشته، چه نقشی داشتند. که این ها توانستند اساتید ایران بتوانند راجع به چیزهای نو صحبت بکنند، این را من هیچ جا عرض نکردم. استدعا می کنم اگر دیدید بد است، شما نفرمایید و اگر دیدید خوب است بفرمایید. تشخیص آن با خودتان. من روی آن خلوصی که حضرتعالی احساس می کنم، آن صحبتی که کردید خدمتتان عرض می کنم. خدمت آقای لواسانی، شب های جمعه آقای دکتر این ها جمع می شدند منزل مرحوم پدر شیخ الملوک اورنگ که شاعر بزرگی بود. علما فضلا و فقها باهم صحبت می کردند می گفتند که با این که مرحوم جعفری خیلی طلبه جوانی بودند و جناب مطهری چون شناخته شده تر بودند با کمال علاقه به ایشان احترام می گذاشتند بحث هستی و نیستی بود یکی از آقایان علما که اجازه

بدهید اسم نیاورم مثالی زدند. گفتند ما این اتاق را تاریک می کنیم یک قوطی می گذاریم توی این اتاق. توی قوطی یک شمع روشن می کنیم. دیوار این قوطی را هم سوراخ می کنیم. نور می آید و اتاق را روشن می کند. حالا- ما دستمان را می گذاریم روی سوراخ نور نمی آید به آن می گویند هستی، به این می گویند نیستی. آقای دکتر گفتند که من گفتم که ببخشید حضرت آیت الله کی هم چین حرفی را زده؟ این هستی و نیستی؟ نیست شما آن موقع نور را توی اتاق می تابانیدیم، روشنایی شمع با نور می آمده حالا دستمان را روی سوراخ گذاشتیم با حرارت دارد می آید. آن هستی این نیستی معنی اش نیست. شما نوع آمدن این را عوض کردید، ولی هستی اش وجود دارد. گفتند ایشان گفت که ببخشید آقا! کسی که فکل نزده اروپا نرفته و توی کافه ها چیز خورش نکردن بی سواد است، بلد نیست قر بدهد. ما دیدیم عجب حرفی می زنند ایشان. گفتند من هم در را کوبیدم آمدم خانه. ساعت دوازده شب بود دیدم در می زنند. آمدم در را باز کردم، دیدم مرحوم مطهری، آقای جعفری و دو سه تا از آقایان روحانی بزرگ بودند که با آقای دکتر مرحوم عبدو و این ها و پدر مرحوم شیخ الملک، همه آمده بودند آن جا. مرحوم مطهری با صورت قرمز نشستند و من تعارف کردم و گفتند جناب آقای دکتر حسابی این چه کاری بود شما کردید؟ گفتم چه کاری؟ من توضیح فیزیکی می دهم، ایشان ببینید چی می گوید. گفته که از ساعت هشت شب که شما این را گفتید از در آمدید بیرون این...، جمعه وقتی مسجد شام مسجد بازار رفتیم، منبر اعلام می کنم خون دکتر حسابی هدر است. گفت از این ساعت تا حالا- ما روی دست و پای ایشان افتادیم که ایشان یک توضیح فیزیکی داشت، منظوری نداشت. نیایم

آسان حالا که همه چیز توی دست مان آمده و انقلاب اسلامی شده و بگوئیم بله دیگر وحدت حوزه و دانشگاه کار سختی بوده، کار مشکلی بوده. مرحوم مطهری داشته سکنه می کرده که فردا اگر این را اعلام کنه که خون دکتر حسابی هدر است، یعنی چی و این توضیح ساده ای است. این وضع مملکت ما بوده. پس ببینید چه کسانی عمرشان را، آبرویشان را جانشان را گذاشتند تا این شکل زیبا را به وجود آوردند. ملاحظه کردید.

مطهری و جعفری، جواهرات ایران زمین

مطهری و جعفری، جواهرات ایران زمین

شاه از آدم های بزرگ می ترسید. با بی ارزش ها کار می کرد. تحمل آدم بزرگ را نداشت. مرحوم حکیم الملک می بیند نمی تواند با شاه کار کند، می رود استعفا می دهد. شاه به حکیم الملک می گوید جانشینتان را خودتان تعیین کنید، این قسمتی از فرمایشات مرحوم مطهری خدمت جناب آقای دکتر که من شنیدم. قسمتی از حضرت علامه جعفری است بخش کوچکی هم توی کتاب مورخ الدوله سپهر می گویند جانشین خودتان را خودتان تعیین کنید. آقای حکیم الملک، مرحوم مورخ الدوله سپهر ادیب و سیاست مدار و مورخ را معرفی می کند. وقتی که مورخ الدوله نزد شاه می رود، می گوید من به شرطی نخست وزیری قبول می کنم که اجازه بدهید وزرایم را خودم تعیین کنم. اعلیحضرت دخالت نکنند. شاه می گوید باشد. یک لیست ایشان تهیه می کنند آقای پروفیسور هشترودی...، همین طوری تا آخر می آید به آقای دکتر می گوید شاه قبول کرده. شما قرار است وزیر فرهنگ بشوید. وزیر فرهنگ، یعنی وزیر اوقاف، وزیر آموزش و پرورش و وزیر آموزش و عالی وزیر ارشاد سرهم بوده. دیگر این ها را ما می کنیم. بعد یکی می کنیم. آقای دکتر حسابی

می پذیرند. می گویند به اعلیحضرت بفرمایید به شرطی من این پست را قبول می کنم که اعلیحضرت قول بدهند که در کار انتخابات دخالت نکنند. شاه تعجب می کند می گوید بگویند دکتر حسابی خودش بیاید پیش من. آقای دکتر می رود پهلوی شاه. شاه می پرسد که چرا اینقدر اصرار دارید. می گوید وقتی اعلیحضرت در انتخابات دخالت نکردند، تنها قشری که در تمام روستاها دهات... نفوذ دارد و رأی می آورد و می رود توی مجلس را پر می کند، روحانیون ما هستند. برای این که هیچ کس به اندازه این ها نفوذ ندارد و این ها محبوب قلب مردم هستند، در قلب مردم جای دارند. وقتی که این ها آمدند توی پایتخت و قوه مقننه را تشکیل دادند، یعنی جنگ هزار و دویست سیصد ساله ای که بین حکومت و روحانیت وجود دارد، در ایران به شکل طبیعی از بین می رود. این ها می شوند خودشان یک ارگان، چون این ها خودشان یکی از ارکان دولت می شوند. توی قوه مقننه دو تا ترمز دارند. یکی قوه مجریه، یکی قوه قضائیه. قوه مجریه و قضائیه هم یک ترمز بزرگ دارند به اسم مجلس. بنابراین، هیچ کدام به حق دیگری نمی توانند تجاوز بکنند. ملا-حظه می کنید چون حالا- آقای دکتر با مادر من عروسی کردند و سال ها با حضرت مرحوم مطهری و آقای جعفری نزدیک بودند و شناختند و دیدند، یکی در می آید مثل آقای مطهری می گویند چرا این حرف را... این جوری بگو... خوب ایشان وارد یک جایی می شوند به اسم مجلس؛ چون روحانیون ما عادت کردند هرچه قدر که مقامشان بالاتر برود، رأی شان نافذتر باشد، نظرشان نافذتر باشد، وقتی رفتند زیر یک سقفی به اسم مجلس نشستند، روحانی ای رأی می آورد که بهترین نظر را بدهد پس به طور طبیعی بدون خرج دولت مجموعه حقوقی مجلس که

می روند آن تو روحانیون ما که مبلغان کشور ما هستند با سیستم دموکراسی و دموکراتیزه شدن آشنا می شوند. این ها سیستم دموکراتیزه را می برند در تمام روستاها و منابر و مساجد تبلیغ می کنند. مردم با دموکراسی آشنا می شوند؛ چون این ها در تهران هستند روحانیون ما با اعضای دیگر حکومت معاشرت می کنند و بچه هایشان هم کلاس می شوند. بنابراین، خلق و خوی روحانیون ما به هم نزدیک می شود. یک تعادلی به وجود می آید و چون این ها در تهران هستند به وسیله مسئولان کشورهای خارجی سفرا به کشورهای پیشرفته دعوت می شوند. چون توسعه را در کشورهای پیشرفته می بینند برمی گردند. قسمتی از آن را در روستا و شهر خودشان اعمال می کنند. در چهار سال بعد، روحانی ای انتخاب می شود که بخشی از این توسعه را در روستا و شهر خودش اعمال کرده باشد و روحانی که متحجر باشد و با توسعه روبه رو بشود عکس العمل نشان بدهد، دیگر رأی نمی آورد. پس در چهار سال بعد مجلس ما انبوهی از روحانیون طراز اول و ممتاز و آشنا با دموکراسی و با توسعه در مجلس جمع می شوند. به طور طبیعی کشور رو به توسعه حرکت می کند. بدون خرجی از طرف دولت، شاه می پذیرد. می گوید روحانی ای که قرار است با شما این کار را انجام بدهد، به زودی من از دربار معرفی می کنم. این جا جالب است. آقای دکتر برداشتند نوشتند روحانی که از دربار معرفی بشود، این کار را نمی تواند بکند. من روحانی ای را می شناسم که این کار را می کند. یک روحانی است که در سطح استادی است. یک روحانی که در سطح طلبگی و بسیار جوان. ایشان هم دارای تعقل است. اجازه بدهید من با این دو روحانی و خودم سه نفری این کار را انجام می دهیم. شاه اسم می خواهد آقای دکتر معرفی

می کند؛ مرحوم مطهری و آقای علامه جعفری. شاه روی نامه به آقای مورخ الدوله می نویسد؛ به دکتر حسابی بگویید نه تو را می خواهیم نه مطهری را و نه جعفری را. ببینید اگر این آدم پذیرفته بود آن پنجاه سال وقت خودش تلف نمی شد که بزنند شوتش کنند برود پی کارش. درست شد و این بیست و چهار پنج سال این قدر کلنچار با دموکراسی نمی رفتیم. یعنی عادت کرده بودیم. برای این که پنجاه سال آن طرف فرصت بود. آن ترمز هم بود؛ یعنی یک کسانی آمدند جواهرات این مملکت را شناختند و معرفی کردند، کسی گوش نداده. بدترین گوش ندادن او یعنی چی؟ دیدیم که انقلاب شد. چه قدر زود ایشان را از بین بردند، برای این که تحمل نداشتند. می دانید چه عرض می کنم همان کسانی که مدعی بودند، تحمل نداشتند و مجموعه عاشقان انقلاب را دچار ترمز کردند. من این دو تا را خواستم اشاره بکنم که از چه سالی یک هم چنین تعمقی در شناخت وجود داشت.

مطهری، جستجوگر آسمان و زمین

مطهری، جستجوگر آسمان و زمین

من خدمت حضرت عالی سه تا مثال می زنم، خودتان جوابش را در می آورید. به قول آقای دکتر می گفتند چقدر بهتر است آدم غیرمستقیم پاسخ بدهد. همیشه کارشان هم همین طور بود. یک جزوه ای آقای دکتر دارند. آقای دکتر فرض کنید که پنجاه سال چهل سال یک چیزی را بررسی می کردند. ده سال یک جزوه می نوشتند می گفتند آدم باید کم حرف بزند که روی مردم اثر بکند. همیشه اصرار در کم حرف زدن داشتند. یک چیزی آقای دکتر نوشتند که من این را کلام به کلامش را یادم است که مباحثش را با مرحوم مطهری بررسی می کردند. و من هیچ جا اسمش را نیاوردم. اسم آن کتاب فیزیک جدید

و فلسفه ایران باستان بود. ملاحظه می کنید. پس باید مرحوم مطهری علم فیزیک را آشنا باشند. باید تاریخ ایران را بشناسند که بتوانند بنشینند مباحث علمی با این سطح را با آقای دکتر حسابی بررسی بکنند و به یک جزوه قشنگی تبدیل بشود. آقای دکتر تلسکوپ می آوردند پشت سر شما تو چمن. مرحوم مطهری، حضرت علامه جعفری می آمدند می نشستند. نه یک شب، ده ها شب. تا صبح ماه و ستاره ها را با همدیگر نگاه می کردند. ببینید آدم در حوزه علمیه درس خوانده باشد، ولی خودش را به علم ستاره شناسی نزدیک بکند، خودش را به فیزیک جدید نزدیک بکند، شما این را در همه روحانیون نمی بینید. در همه اساتید هم نمی بینید که بتوانند یک هم چنین مباحثی را مطرح کنند. چون این ها بحث پیش می آورد دیگر خوب این بحث ها هم توی چمن تا صبح نه یک سال، ده سال. خوب این خیلی ارزش دارد. یا یک نمونه قشنگ تر را به شما عرض کنم که فکر می کنم جواب بهتری باشد. لیزر اختراع شده بود و به کمک پرفسور علی جوان. آن تبریزی شاگرد آقای دکتر که مخترع لیزر بود. آقای دکتر اولین لیزر ایران را سر هم سوار کرد. اگر عرض بکنم سه ماه مرحوم مطهری و آقای جعفری می رفتند دانشکده علوم می نشستند و با همدیگر بحث می کردند، صحبت می کردند درباره اندازه گیری لیزر و بریدن این ورقه های روی با همدیگر آزمایش می کردند. خوب آدم تعجب می کند چقدر علاقه باید تو دل این آدم باشد، پا شود برود ببیند لیزر چه طوری کار می کند. من فکر می کنم این ها جواب می دهد دیگر.

عشق پرفسور حسابی به مطهری

عشق پرفسور حسابی به مطهری

شما زمان شاه چند سالتان بود؟ من شاید اول راهنمایی بودم. خیلی خوب است درک کرده بودید هر کسی توی این مملکت بعد از این که آن انگلیسی ها. آن کلاه بزرگ را سر شاه گذاشتند، اصلاحات ارزی را انجام دادند، مملکت را به نابودی کشاندند که تمام روستاها از بین برود و ما محتاج پول نفت بشویم. و هیچ کس دیگر میل به خدمتی نداشته باشد. چون صاحبان این زمین ها از بین رفتند. شاه نفهمید دارد چه بلایی سر خودش می آورد. خوب یک جوّی درست شده بود که یک نفر در ایران بود. آن هم شاه. هرکس خودش را یک جوّی به شاه می چسباند که بتواند پستی بگیرد، مقامی بگیرد و به یک جایی برسد؛ چون آن صد تا مالک از بین رفته بودند. شاه فکر نمی کرد کشور دارد از بین می رود. فکر می کرد اگر خودش بزرگ بشود، همه کاری می تواند بکند و من شاهد بودم چه جانی را می گذاشتند خودشان را به شاه برسانند. حالا برایتان مثال بزنم سال ۱۹۴۷، سه سال قبل از تولد من، دویستمین سال دانشگاه پرستون امریکا، بزرگ ترین دانشگاه دنیا را جشن گرفتند. پنج هزار پروفیسور از سراسر جهان دعوت شدند به یک هم چین جلسه ای. پنج استاد از بین پنج هزار نفر اجازه سخنرانی داشتند. یکی از این آقایان، آقای دکتر حسابی بود. روشن شد. حدودش این یک جزوه است. باید بدهم خدمتون ملاحظه کنید. می دانید موضوع سخنرانی آقای دکتر چی بوده است. نقش روحانیت در توسعه علمی ایران». ببینید آن روزگاری که همه خودشان را به شاه چسبانده بودند، پستی بگیرند مقامی بگیرند و به جایی برسند، آدم شاه را با خودش بد بکند. منتظرین این جا را بگذارد و راجع به

گروهی که هیچ کس در یک مجمع بین المللی جهانی دانشگاهی از آنان صحبت نمی کند، حرف بزنند. حالا من سؤالم از خیلی از آقایانی که الان سر کارند این است که آیا این به جز عشق آقای دکتر حسابی به مرحوم مطهری یا عشق آقای دکتر حسابی به علامه جعفری چیز دیگری است. حالا- مادر من هم جزوش که مثلاً- با خانواده روحانی ازدواج کرده بودند، ولی بالا-خره سه تا عشق آدم را این جوری می کند نه آن که آدم صد میلیون را ببیند به روی خودش بیاورد. آدم این سه تا را تماشا می کند چه جور تو دل دکتر حسابی رخنه کردند که پرفسور حسابی فیزیکدان برود در دانشگاه پرستون امریکا بگوید نقش روحانیت در توسعه علمی ایران. خوب این اهمیت دارد. این خیلی مهم است که به قول حضرتعالی که اگر الان زنده بودند چی؟ پس هزاران برابر آنی که آن روز بودند. این جوابش است.

مکاتبه حسابی و مطهری با اندره ژید و برتراندراسل

مکاتبه حسابی و مطهری با اندره ژید و برتراندراسل

من یک یادداشت کوچکی کردم که خیلی حیفم می آید که عرض نکنم خدمت شما. روزهای جمعه که آقایان می آمدند، حدود ساعت ۹ تا ۱۵/۹ می رسیدند. مرحوم مطهری و حضرت علامه جعفری ساعت ۷ صبح این جا نشسته بودند. می آمدند با همدیگر بحث می کردند که حالا با کدام دانشمند بین المللی صحبت بکنیم که آن ها را به اسلام نزدیک بکنیم و خودمان را بتوانیم به آن ها نزدیک بکنیم و این شناخت جهانی را پایه گذاری بکند. من یکی از آن ها را خدمتون عرض بکنم. حدوداً پنج سال، این سه بزرگوار کنار هم همین جا می نشستند. مرحوم مطهری علامه جعفری و دکتر حسابی با همدیگر می نوشتند مکاتبات برتراندراسل، که برود به راسل، برسد از راسل جواب

بگیرند. نشستند با مرحوم مطهری، آقای دکتر دو سال زحمت کشیدند. این باید چاپ بشود. یک روز مکاتبات آقای دکتر با آندره ژید که آندره ژید آخر سر روزهای آخر عمرش آن قدر تحت تأثیر قرار می‌گیرد، که می‌گوید وقتی من شب‌ها می‌آیم به خواب بروم و هیچ‌امیدی برای کار در روز بعد و هیچ انرژی برای کار مثلاً دیگر میلی به زندگی ندارم می‌دانید از چی انرژی و ایمانم را دوباره به دست می‌آورم از دیوان حافظی که شما آن را برای من فرستادید و انطباق تفاسیر آن را با تفاسیر قرآن خودتان برای من گفتید. خوب این چه جوری پیش می‌آید خوب این قشنگ است دیگر. این ریشه اش از یک جایی پیش می‌آید. حتماً این را در جلساتشان مفصلاً راجع به قرآن از مرحوم مطهری می‌گفتند و مفصلاً آقای دکتر راجع به حافظ می‌گفتند و حالا این را نباید جایی گفت، ولی آقای دکتر می‌گفتند من فرانسه فکر می‌کنم، فارسی می‌نویسم؛ چون بچگی شان آن جا بودند. آن وقت آن ریشه وارد شدن به ادبیات فرانسه باعث می‌شود یک هم‌چین تأثیری روی آندره ژید بگذارد. خوب این آیا نگهدارنده یک تمدن و یک ارتباط و یک فلسفه هست یا نیست، فلسفه اسلام تمدن ایران و بزرگ شدن این تمدن در این وحدت بین المللی. خوب خیلی قشنگ است.

تحمل‌پذیری در حوزه تضارب آراء

تحمل‌پذیری در حوزه تضارب آراء

حوصله کردن و گوش دادن؛ یعنی چیزی که آدم خیلی تعجب می‌کرد. خوب توی این جلسه به قول حالایی‌ها یک عده طاغوتی بودند، یک عده فکرهای خیلی زورگویی داشتند، یک عده فکرهای خیلی ملایم داشتند. یکی فقط ایران را می‌شناخت و احترامی به اسلام نمی‌گذاشت. من شاهد بودم. من نمونه‌ای را که برای شما عرض کردم که یک روده‌فروشی را می‌آوردند در این

جلسات و این ها با متانت اجازه می دادند ایشان یک ساعت یک ساعت و نیم تفسیر مثنوی بکند بقیه آقایان هم همین آن که روده فروش بود به اساتید دیگر هم اجازه می دادند. ما این جا اوایل تحمل کراوات را نمی کردیم. آقای دکتر حسابی مگر کراوات نمی زد. مگر نصف آقایانی که توی این اتاق نشستند، کراوات نمی زدند. مگر مرحوم مطهری این جا نمی نشستند، کراواتش که سهل است. اجازه توهینش را می داد، برای این که بتواند این نزدیکی را به وجود بیاورد، ببینید چطور شد که انقلاب اسلامی تو ایران اتفاق افتاد. همین جوری رو هوا نمی شود این ها باید یک جایی نطفه هایش بسته بشود تا یک روزی به انقلاب برسد. من یک چیز خنده دار بگویم. وقتی ما مهمان نداشتیم، شام که تمام می شد مادرم یک تکه از روزنامه توفیق را می خواندند. توفیق روزنامه بانمکی بود. مثل گل آقا و این حرف ها. وقتی که مهمان داشتیم، مادر دو سه تکه می خواندند که مهمانان همه با همدیگر بخندند. یک شبی خانواده شان ما خدمتشان بودیم، آقای دکتر گفتند خوب حالا توفیق را بخوان مادر گفتند دیگر توفیق نیست. گفتند که فلان حرف بد را به شاه زده به هویدا به نخست وزیر زده درش را بستند آقای دکتر گفتند چقدر حیف شد. چقدر حیف شد. رو کردند به مرحوم مطهری گفتند. به نظر شما شاه با این کار خودش را معلق نکرد. مرحوم مطهری گفتند چرا، من هم عقیده ام همین است. خودش را معلق کرد. خوب ما تعجب کردیم. خلاصه مادر پرسیدند چرا شما این حرف ها را با همدیگر می زنید. آقای دکتر گفتند این یک سوراخی بود که اشکالات از آن می آمد بیرون و شاه، هویدا و دولت می رفتند خودشان را درست می کردند. حالا دستشان را روی این سوراخ گذاشتند. دیگر اشکالات را نمی فهمند. این

قدر اشتباه می کنند و می کنند و می کنند که بروند معلق بشوند. همین هم شد؛ یعنی آدم اجازه بدهد کسی که با آدم مخالف است، کسی که جور دیگری فکر می کند، حرفش را بزند. حرف که بیاید بیرون تو گوش می دهی می روی خودت را درست می کنی. من می خواهم بدانم چه طوری مرحوم مطهری یا مرحوم جعفری چهل سال روی این صندلی می نشستند و اجازه اظهار نظر می دادند. این ها کار آسانی نبوده. این ها ممکن است خیلی تفکرات دیگری داشتند، ولی اجازه می دادند بقیه صحبت کنند و جواب هایش را بشنوند.

مطهری و مسابقه قرآنی در منزل پرفسور

مطهری و مسابقه قرآنی در منزل پرفسور

من یک چیز قشنگی بگویم. معمولاً به عنوان مسابقه این را کسی شاید نداند. مرحوم مطهری یک چیزی از قرآن را مطرح می کردند. می تواند بگوید همین است که من می گویم یا می تواند مسابقه بگذارد یا چیز خنده دار درست بکند. چیز شادی آفرین درست بکند. که علاقه و مهر و عشق را به قرآن زیاد بکند ایشان هر جمعه یک سؤالی را مطرح می کردند از یک سوره از یک آیه. بحث در می گرفت. همه اظهار نظر می کردند. خوب در این مسابقه نوبت آقای دکتر هم می شد. هر وقت نوبت آقای دکتر می رسید، آقای دکتر می گفتند من اجازه دارم یک قلبی بکنم. می گفتند چه طور؟ می گفتند من زیاد بلد نیستم. باید بروم پایین از خانمم بیرسم و یعنی چی؟ یعنی چون زن من دختر یک آیت الله است و به قرآن عشق می ورزد من در غیابش به این بهانه بزرگش می کنم. آقای دکتر قرآن را حفظ بودند. مادر من قرآن را حفظ نبودند. آقای باید می آمدند پایین. تق تق زود پیدا می کردند. می گفتند خوب حالا شما بگویید. این چی چیه؟ مادر من طول می کشید پیدا کنند، ولی در مقابل بقیه

مادر من را، بزرگ می کرد؛ آدم می خواهد توی قرآن علاقه درست بکنند، مسابقه از توی قرآن در بیاورد، بگوید آقایان اساتید دانشگاه توی این مسابقه شرکت کنید. ببینید چقدر قشنگ است چقدر معنی ظرافت تویش است.

برپایی جشن تولد از سوی پرفسور حسابی برای شهید مطهری

برپایی جشن تولد از سوی پرفسور حسابی برای شهید مطهری

من فکر می کنم که آدم چیزهایی مشترکی را در مرحوم مطهری، مرحوم جعفری و آقای دکتر حسابی می دید. من این سه تا را نمی توانم از هم جدا بکنم. ببخشید نگویید چون بابایش هست، ولی به هر حال دوستان پدرم که هستند. این ها حالا پدرم هیچی آن هم یک کلمه است به اسم حس رواداری؛ یعنی چی؟ من و شما که باهم صحبت می کنیم بگوییم او هم بنده خداست، اجازه بدهیم صحبت دیگران را گوش بدهیم و بعد در خلال گوش دادن می توانیم نقطه نظرات عالمانه خودمان را برای آن ها تعریف بکنیم و با این عشق و محبت، موجب تحکیم این وحدت باشیم. من به هر حال با این چیزی که خدمتتان عرض کردم، می خواستم بگویم آقای دکتر یک کار قشنگی که برای مهمانانشان می کردند، این بود که آقای دکتر تاریخ تولد آقایان مرحوم مطهری علامه جعفری و آقای دکتر اسجودی و آقای جلالی و کوچک و بزرگ را از آن ها گرفته بودند؛ چون ما عادت داریم اگر یک کسی فوت کرد جمع بشویم سوم و هفتم و چهلم و این ها. آقای دکتر هر سال جشن تولد آقایان را این جا برگزار می کرد. ببینید چقدر قشنگ است. آن وقت برای این که زیباتر بشود شما روی کیک تولد به تعداد تاریخ تولد افراد شمع روشن می کردید. برای این که از بیرون شمع نخیریم، آقای دکتر توی کارگاه پایین شان شمع می ساختند. این ها را کوچک کوچک با فتیله هم می گذاشتند سرش. شمع

کوچک توی بازار نبود، ولی برای آقای مطهری خوب شمع زیاد می گذاشتند. خوب این شمع ها را روی میز روشن می کردند. آن وقت ما در جشن تولدهایمان سرود می خوانیم. بعضی ها هم ادا درمی آورند هپی پرز دی تو یو و بعضی ها هم فارسی می گویند تولدت مبارک و شمع را فوت می کنند. آقای دکتر این کار را نمی کرد آقای دکتر می گفتند ایرانی در تمدن ده هزار ساله خودش به روشنایی احترام گذاشته. روشنایی فروغ زندگی ما هیچ وقت آتش را خاموش نمی کنیم. می گفتند ما برای خوشحال کردن خودمان نباید ادای امریکایی ها را دریاوریم. نه باید ادای اروپایی ها را. باید ادای خودمان را دریاوریم. می گفتند تقلید از غرب از هر جا چشمه های... را خشک می کند، مادر توی خانه کیک می پختند که به مهمانان بدهند؛ چون پول آقای دکتر نمی رسید از بیرون کیک بخرند. آقای دکتر تا روزی که زنده بودند حقوقشان ماهی ۸۶۳۰ تومان بود. اگر پدر بزرگ من ترسیده بود، این خانه را نداشت. این خانه را هم نداشتیم اجاره نشین بودیم. خانه اجاره نشینی ما میدان انقلاب بود. مرحوم مطهری و جعفری زیاد تشریف آورده بودند. ما بعدا صاحب یک خانه شدیم. آقای دکتر کیک را می گذاشتند وسط. یک ظرف گل خیلی تمیز درست می کردند. توی یک سینی شمع های ریزی که به شما عرض کردم توی آن می گذاشتند. شمع ها را روشن می کردند. هر کدام از آقایان به تمایل خودشان یک دعایی می خواندند که سلامتی و عمر و بقا را معنی بکنند، ولی شمع را فوت نمی کرد. شمع ها می سوخت، خودش تمام می شد. خداوند عالم ما را به دنیا آورده. هر وقت می خواهد از دنیا می برد. فوت کردن شمع زندگی ما دست ما نیست، دست خداست و آن وقت این مراسم را برگزار می کردند که جمع از

روز تولد مرحوم مطهری خوشحال بشوند. چرا بگذاریم فقط برای غم این ها بزرگداشت بگیریم. برای تولدهایشان هم بگیریم. حالا پیشنهادم این را مطرح کردم که پیشنهادم را عرض بکنم. استدعا می کنم که جنابعالی یک کاری بکنیم ما تولد مرحوم مطهری را جشن بگیریم. تولد علامه جعفری را جشن بگیریم. فقط نگوییم روزی که ترور شدند، روزی که شهید شدند، روزی که فوت کردند، آن وقت این ها بزرگداشتشان در سال می شود دو بار.

احترام متقابل شهید مطهری و پرفسور حسابی

احترام متقابل شهید مطهری و پرفسور حسابی

والا به من اجازه بدهید. من خودم را مثال زنم، برای این که اگر من خودم را مثال بزیم قصه را کوچک می کنم. قصه بزرگ این است که در روزگاری که بسیاری از کتاب های مرحوم مطهری را کسی اجازه نداشت بخواند و کسی توجه نمی کرد، آقای دکتر می بردند دانشگاه به شاگردانشان پیشنهاد می کرد و کتاب ها دست به دست می گشت؛ یعنی آقای دکتر نمی گفتند به شاگردانشان فقط کتاب فیزیک حالت بخوانند. نخیر جزو کتاب هایی که پیشنهاد می کردند، دست نوشته های مرحوم مطهری و علامه جعفری را استنسیل می کردند. آن موقع فتوکپی نبود. می دادند بچه ها بخوانند، آگاه بشوند. این خیلی مهم است. خوب به همان نسبت هم این ها حاضر بودند بروند آن جا عمرشان را وقتشان را بگذارند ببینید لیزر چه جوری کار می کند. این ها دو طرفه است. وحدت حوزه و دانشگاه قصه نیست. این باید عملی اتفاق بیافتد که الان شما بیاید روی این صندلی تشریف بیاورید بنشینید، دلتان و قلبتان و عشقتان را بدهید ببینید این بزرگواران نسبت به هم چه می کردند. تا برای جامعه الگو شوند. یک مثال می زنم. به جای آن میز آن جا یک کوسنی رویش بود. خوب مادر من ۱۷

سال کربلا بودند با آمیزرا محمدباقر و آمیزرا حسن آشتیانی. این ها سال ها باهم بودند، یک روز یک دانه موی گربه روی یقه پیراهن خواهر بیچاره من بود، نمی دانید ایشان چه بساطی این پایین در آورند... رفت دوباره لباس هایش را عوض کرد. دوباره وضو گرفت. دوباره نماز خواند. از این حرف ها. مرحوم مطهری وقتی این جا می نشستند می گفتند آقای دکتر جای گربه تان امروز خالی است. خیلی جالب است، چرا؟ چون آقای دکتر توضیح داده بودند که گربه من، گربه ایرانی است. گربه ایرانی در دنیا یک گربه شناخته شده ای است که ما در ایران به خیلی چیزها احترام نگذاشتیم. از جمله به گربه مان، قناری هایمان، ما الان در بزرگ ترین فروشگاه به عنوان قناری ایرانی با گران ترین قیمت به فروش می رود گربه ایرانی هشت هزار فرانک است و گربه های دیگر مثلاً دویست سیصد فرانک. این قدر گربه ایرانی ارزش دارد. گربه ایرانی باهوش است، عاقل است. آن وقت اگر مرحوم مطهری ایران را دوست نداشتند به احترام گربه ایرانی به آقای دکتر نمی گفتند گربه شما آن جا جایش خالی است. بله، این جواب می دهد. وقتی تو به گربه من اهمیت می دهی من چقدر باید به نوشته های تو اهمیت بدهم. به طرز تفکر توی عالم اهمیت بدهم. عرض می کنم این را تکرار می کنم. یک چیز بسیار کوچک در مقابل یک چیز بسیار بزرگ که ما باید خودمان را آشنا بکنیم، عادت بدهیم به این که اگر یک چیز در کشورمان ارزش دارد به آن احترام بگذاریم که کشورمان ارزش پیدا کند. وقتی کشورمان ارزش پیدا کرد، آدم های ارزشمندی توی آن بزرگ می شوند وقتی آدم های ارزشمندی بزرگ شدند، قدر مطهری ها را می دانند. برای مثال آقای دکتر می رفتند دانشگاه، زیباترین لباس هایشان را می پوشیدند مادر من

وقتی می دیدید، می گفت آقای دکتر! ما را یک شب عروسی دعوت کنند ما چکار کنیم این ها را شما می پوشید می روید دانشگاه. آقای دکتر می گفتند باید شاگرد میل بکند آدم را نگاه بکند. آقای دکتر سر کلاس هایشان حضور و غیاب نمی کردند، هیچ وقت. هفتاد سال می گفتند اگر کلاس لیاقت داشته باشد شاگرد سر آن حاضر می شود. اگر شاگرد لیاقت داشته باشد به آن کلاس احترام می گذارد. ببینید دو تا احترام امثال آقای مطهری، آقای جعفری، این ها نشانه های لیاقت هستند. سبب های لیاقت هستند. خوب طبیعی است که باید نوشته های این ها با پذیرش و با عشق و علاقه از طرف مردم خواسته بشود. مشروط به این است که شما مردم را بزرگ بکنید، وقتی این ارزش گذاری را برای مردم کردید، مردم بزرگ شدند آن ها سراغ چیز ارزشمند خواهند رفت.

من چیزهایی از زبان دکتر حسابی شنیدم، چیزهایی دیدم، چیزهایی از زبان مرحوم مطهری شنیدم و کارهایی دیدم. البته من سنم کم بود. بعدها بیش تر متوجه شدم. به نظرم این جور صحبت ها فقط در خانواده درست می شود؛ یعنی باید در بچگی این شکل بگیرد و توی یک تنظیم سلولی یا تنظیم مغزی برود و گرنه با ادا در آوردن و با زور گفتن نمی شود. این سؤال بزرگ و بسیار باارزشی که جنابعالی کردید این باید در کوچکی درست بشود تا به آن جا برسد. می خواهید ببینید چه جوری. همین طور که راجع به همسر مرحوم مطهری عرض کردم، درباره همسر علامه جعفری در مورد مادر خودم گفتم، این چیزها درست است که تبلورش به وسیله زن این آدم ها صورت می گیرد، ولی در وجود خودشان به وسیله پدر و مادرشان درست می شود.

باید دید

این ها پدر و مادرهایشان چه کردند که از تویش یک جواهری مثل مطهری و مثل آقای جعفری بیرون آمدند.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

